کتابخانهٔ
مرکز شورای
اسلامی
۱۵۲

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب ترجمه اربعین
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۵۲۷۶
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۹۰۸۰۳

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

کتاب ترجمه لیبنی و...

مؤلف

مترجم

شمارهٔ قفسه ۱۵۲۷۶

جمهوری اسلامی ایران

شمارهٔ ثبت کتاب

۹۰۸۰۴

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

کتاب ترجمه اربعین ...

مؤلف

مترجم

شمارهٔ قفسه ۱۵۲۷۶

جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۹۰۸۰۴

اللهم إن هذه أمتك وبنت عبدك
وبنت أمتك نزلت بك وأنت خير
منزول به اللهم إنا لا نعلم منها إلا خيراً
وأنت أعلم بها منا اللهم إن كانت محسنة
فزد في إحسانها وإن كانت مسيئة فتجاوز عنها
واغفر لها واحشرها مع من كان يتولى من
الأئمة المعصومين عليهم السلام اللهم
واغفر لعلي بن واخلف

١٥٢٧٦
٩٠٨٠٣

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین ترجمه فضیلت

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله اجمعین اما بعد بدانکه این کتاب بر چهل باب است

در هر بابی ده حدیث از عربی بپارسی ترجمه نموده از برای مشتاقان بعلم رسیده بیان که ایمان خواهند بخوانند و عمل بکنند و بدانند که آن خاص

الله بالاجابة جدیر و علی من یشاء قدیر و ابواب آن بر این ترتیب است باب اول در فضیلت علم و علما باب دوم در فضیلت کلمه

لا اله الا الله باب سوم در فضیلت بسم الله باب چهارم در فضیلت صلوة باب پنجم در فضیلت ایمان باب ششم در فضیلت وضو باب هفتم در فضیلت

مسواک باب هشتم در فضیلت بانگ نماز باب نهم در فضیلت نماز جماعت باب دهم در فضیلت نماز در مسجد باب یازدهم در فضیلت مسجد باب دوازدهم

در فضیلت وقت باب سیزدهم در فضیلت روزه باب چهاردهم در فضیلت نماز باب پانزدهم در فضیلت نماز شب باب شانزدهم در فضیلت زکوة باب هفدهم

در فضیلت صدقه باب هیجدهم در فضیلت سلام باب نوزدهم در فضیلت دعا باب بیستم در فضیلت استغفار باب بیست و یکم در فضیلت ذکر باب بیست و دوم در

فضیلت تسبیح باب بیست و سوم در فضیلت توبه باب بیست و چهارم در فضیلت درویشی باب بیست و پنجم در فضیلت نکاح باب بیست و ششم در عقوبت زنا باب بیست و هفتم در عقوبت

لواط باب بیست و هشتم در عقوبت شاربی خمر باب بیست و نهم در فضیلت تیرانداختن باب سیام در حق پدر و مادر باب سی و یکم در تربیت فرزند باب سی و دوم در

فضیلت تواضع باب سی و سوم در فضیلت خاموشی باب سی و چهارم در منع آب خوردن در آب باب سی و پنجم در منع غیبت باب سی و ششم در عیادت

بیمار باب سی و هفتم در زیارت باب سی و هشتم در ذکر قبر باب سی و نهم در منع خوردن باب چهلم در فضیلت صبر باب چهل و یکم در فضیلت علم و علما قال رسول

الله ص لابن مسعود یا ابن مسعود جلوسک فی حلق العلم لا تمس قلما ولا تکتب حرفا خیر لک من اعتکاف

الف سنة و نظرک الی وجه العالم خیر لک من اعتاق الف رقبة و سلامک علی العالم خیر لک من غزو الف سنة تعف رسول خدا مر پسر مسعود را که ای پسر مسعود نشستن در حلقه عالم که قلم بدست نگیری و حرفی ننویسی

خوبتر و بهتر است از هزار بنده آزاد کردن و دیدن تو روی علما را بهتر است از هزار سال در راه خدا روزه و سلام گفتن تو بر عالم

بهتر است از هزار سال عبادت قال رسول الله ص فقیه واحد اشد علی الشیطان من الف عابد بل الف فقیه

و نیز بهتر است و رسول خدا بهتر است بر شیطان از هزار عابد و هزار پرهیزگار قال رسول الله ص و آله من اتقی الله و تعلم

علما غفر الله له قرآن بخطی هر که نگاه دارد پرهیزگاری و بیاموزد علم خدای تعالی او را بیامرزد پیش از آنکه قدم بر

دارد قال رسول الله ص و آله اکرموا العلماء فانهم عند الله کرام یعنی گرامی دارید علما را که ایشان نزد

خدا گرامی و بزرگوارند قال ص من نظر الی وجه العالم ففرح به ملأ الله تعالی بذلک النظر قلبه و الفرح

ملکا یستغفر له الی یوم القیامة یعنی هر که در روی عالمی نگرد و شاد شود خدای تعالی از آن شادی دلش را پر کند و فرشتگانی

بیافریند که از برای او آمرزش خواهند تا روز قیامت قال علیه السلام من اکرم عالما فقد اکرمنی فقد اکرم الله

ومن الزنا فقد

قاویه الجنة هر که عالمی را گرامی دارد هم جان بدهد هم گرامی داشته و هر که مؤمنی را گرامی دارد هم جان بدهد خدا تعالی هر که خدا را
در دو جهان او بهشت است قال من تعلم من اهل جهنم فاتعوه ولا هر که کسی را مرشد ساخته از آتش صد روز
کار را بشد باب دهم در فضیلت عوذ لا اله الا الله قال رسول الله من قال لا اله الا الله کل یوم مائة
مرة جاء یوم القیمة وجهه کحضو القمر لیلة البدر هر که هر روز صد مرتبه لا اله الا الله بگوید چون روز قیامت در
عرصات آید روی او چون ماه شب چهارده باشد قال من قال لا اله الا الله موقنا دخل الجنة هر که بگوید لا اله
الا الله در گفتن این همه یقین در دل داشته باشد داخل گردد بهشت قال افضل الذکر لا اله الا الله وافضل
الدعاء الحمد لله قال الله تعالی لا اله الا الله حصنی ومن دخل حصنی امن من عذابی افضل ذکر
لا اله الا الله و افضل دعا الحمد لله است حق تعالی میفرماید که لا اله الا الله حصار من است هر که در حصار من در آید ایمن باشد از عذاب من
قال اقولوا لا اله الا الله یعنی زکوة ابدانکم قولوا لا اله الا الله یعنی زکوة بدنهای خود بدهید و زکوة بدنهای شما گفتن لا اله الا الله است
ما من عبد یقول لا اله الا الله الا قال الله تعالی صدق عبدی لا اله الا انا اشهدوا یا ملائکتی قد غفرت له ما تقدم من ذنوبه یعنی نیست هیچ بنده که بگوید لا اله الا الله مگر آنکه حق تعالی میگوید
راست گفت بنده من نیست خدائی مگر من گواه باشید ای فرشتگان من بیامرزیدم گناهان پیشین او را قال من قال لا اله الا
الله محمد رسول الله صلی الله علی ولی الله خالصا مخلصا دخل الجنة بی حساب هر که بگوید لا اله الا الله
محمد رسول الله صلی الله علی ولی الله در گفتن این کلمات خالص از شرک جلی و خفی از شرک حقی باشد داخل بهشت
شود بی حساب قال من کان اول کلامه لا اله الا الله وآخر کلامه لا اله الا الله غفر له عمله
الف سنة الا عاش الف سنة لا یسئل الله عن ذنبه و هر که اول و آخر گفتار او هم لا اله الا الله
باشد و صد هزار بدی کرده باشد اگرچه هزار سال بزید حق تعالی هیچ نپرسد گناهان او قال من قال لا اله الا الله
محمد رسول الله طار طائر تحت العرش یسبح له مع المسبحین الی یوم القیمة هر که بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله
ثواب از برای گوینده کلمه این طیار مرغی است که پرنده زیر عرش تسبیح گوید با تسبیح گویندگان تا روز قیامت قال من قال
ثواب از برای گوینده کلمه این طیار مرغی است که پرنده زیر عرش تسبیح گوید با تسبیح گویندگان تا روز قیامت قال من قال لا اله الا الله
و نوبه مثل زبد البحر هر که بگوید لا اله الا الله یکی را خدا تعالی او را بیامرزد گناهش مانند کف دریا باشد قال
السلام من علی القبر فیقول لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد
یحیی ویمیت وهو حی لا یموت ابدا ذو الجلال والاکرام بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر

تدبی تو الله له ثلث القبور کلها وغفر الله لقائلها وکتب الله له الف الف حسنة و هر که بر
قبرستان مسلمانان بگذرد و بگوید لا اله الا الله تا بعدد کل شیء قدیر خدای تعالی آن قبرستان را پر نور گرداند و گوینده را بیامرزد و
بنویسد از برای او هزار هزار حسنه و بلند گرداند از برای او هزار هزار درجه و موکل کند از برای او هزار هزار فرشته باب نهم در فضیلت بسم الله
الرحمن الرحیم قال النبی صلی الله علیه وآله ما من عبد یقول بسم الله الرحمن الرحیم الا ابلد دیب الشیطان
کما یبلد دیب الرصاص فی النار نیست هیچ بنده که بگوید بسم الله مگر که بگدازد شیطان را چنانکه از آتش میگدازد رو
تش عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وآله من قال بسم الله الرحمن الرحیم مرة لم یبق من ذنوبه ذرة
هر که بگوید بسم الله ذره از گناه او باقی نماند قال من کتب بسم الله الرحمن الرحیم فجوده تعظیما لله تعالی
فرا الله ما تقدم من ذنوبه هر که بسم الله بنویسد و حرف و را نیکو کند و حروف را درست بنویسد برای
تعظیم خدای تعالی در آمرزد قال اذا کتب احدکم بسم الله الرحمن الرحیم فلیمد الرحمن چون یکی از
شما بسم الله بنویسد باید که الرحمن را دراز کند قال ان الله زین السماء بالکواکب وزین الجنة بالجمعة
وزین الملائکة بحمل وزین الایام بیوم الجمعة وزین
باللیالی بلیلة القدر وزین الشهور بشهر رمضان وزین المساجد بالکعبة وزین الکتب
بالقرآن وزین القرآن بسورة فاتحة الکتاب وزین الفاتحة ببسم الله بدرستیکه خدای تعالی بیاراست
آسمانها را بستارگان و بیاراست بهشت را بحور و قصور و بیاراست فرشتگان را بحمل و بیاراست روزها را بجمعه و
بیاراست شبها را بشب قدر و بیاراست ماه رمضان را و بیاراست مسجدها را بکعبه و بیاراست کتابها را بقرآن و بیاراست قرآن را
بسوره فاتحه و بیاراست فاتحه را ببسم الله قال من قال بسم الله الرحمن الرحیم کتب الله اسمه
بالاکبر وبرئ من الکفر والنفاق هر که بگوید بسم الله الرحمن الرحیم بنویسد حق تعالی نام او را از نیک مردان
بلند گرداند و نفاق قال من قال بسم الله الرحمن الرحیم غفر الله له من ذنبه هر که بگوید بسم الله الرحمن الرحیم
بیامرزد خدای تعالی او را گناه او قال اذا قمتم من المجلس فقولوا بسم الله الرحمن الرحیم وصلی
الله علی محمد وآله اجمعین وقتی که بر خیزید بگوئید بسم الله الرحمن الرحیم و صلی الله علی محمد و آله اجمعین
و بر خواهید خیزید فرشته منع کند قال اذا جلستم مجلسا فقولوا بسم الله الرحمن الرحیم وصلی الله علی محمد وآله
کی لا الناس ملکا یمنعهم عن الغیبة حتی لا یغتابونکم چون در مجلس در آیید بسم الله

ارض الرحیم صلی الله علیه وآله بگوید خدای تعالی فرشته موکل کند تا منع کند مردم را از غیبت کردن شما به برکت بسم الله الرحمن الرحیم

باب چهارم در فضیلت صلوات قال النبی صلی الله علیه وآله من صلی علی الف مرة لم یمت حتی یبشر بالجنة

هر که بر من هزار بار صلوات فرستد نمیرد تا بشارت یابد به بهشت قال من نسی الصلوات علی خطی طریق الجنة

هر که فراموش کند درود من بر سر کیفر خطا کند بجز راه بهشت قال من صلی علی الف صلوات

لم تمسه النار جملة ابدا هر که هزار بار درود من فرستد آتش دوزخ او را نسوزاند قال من صلی علی واحدة صلی

الله علیه عشر مرات هر که یک بار درود فرستد بر من خدای تعالی ده بار درود فرستد قال اطلب الناس بالجنة اکثرهم

صلوة صلی هر که سزاوارترین قوم به بهشت کسی است که بیشتر درود بر من فرستاده باشد قال صلوا علی فانکم لا تدرون

کما یحق الماء النار درود گوئید شما بر من پاک و ناپاک گوئید که شما نمیدانید که آب آتش را فانا

من صلی علی یوم الجمعة اربعین مرة محی الله عنه ذنوب اربعین سنة هر که روز جمعه چهل

بار درود فرستد خدای تعالی گناهان چهل ساله او را محو کند و پاک گرداند قال ما من دعاء الا بینه وبین الله حجاب

حتی یصلی علی وان فعل تخرق ذلک الحجاب ودخل الدعاء وان لم یفعل ذلک رجع الدعاء هیچ دعا نیست

مگر دعا الا آنکه میان دعا و خدای تعالی پرده باشد تا آنگاه که درود فرستد آن پرده شکافته و دعا در رسد و اگر درود نفرستد دعا باز گردد

قال من صلی علی مائة مرة قضی الله له مائة حاجة سبعین منها فی الآخرة وثلاثین فی الدنیا

هر که بر من صد بار صلوات فرستد خدای تعالی صد حاجت وی را روا کند هفتاد از آن در آخرت و سی در دنیا قال من صلی

علی مرة صلی الله علیه وملائکته عشر مرات هر که یک بار درود فرستد بر من خدای تعالی و فرشتگان بر وی ده بار

درود فرستند باب پنجم در فضیلت ایمان قال النبی صلی الله علیه وآله الایمان معرفة بالقلب واقرار باللسان

وعمل بالارکان ایمان شناختن است بدل و اقرار کردن است بزبان و عمل کردن است بجوارح و اعضا بحکم شرع انور قال

الایمان عریان ولباسه التقوی وزینته الحیاء وثمرته العلم ایمان برهنه است جامه او پرهیزگاری است و آرایش

او شرم است و میوه او علم است قال الایمان لمن لا امانة له ایمان نیست مر آنرا که امانت در راست نیست

که گذاردن پنج وقت نماز و غیر ذلک من الطاعات حقیقة وجی نزاد و الشهوة وقال لا یؤمن احدکم لا

یحب لاخیه ما یحب لنفسه مؤمن نباشد یکی از شما تا دوست ندارد از برای برادر مؤمن آنچه دوست دارد از برای

نفس خود قال الایمان سر فی قلب المؤمن والاسلام علانیة ایمان سر است در دل مؤمن و اسلام آشکارا

کردن است

کردن آن سر است قال لا یتم الایمان الا بقبول الفرایض فمن نقص من فرایضه یتم حجوبه وعوقب

علیه ومن تمت له الفرایض وجبت له الجنة ایمان تمام نشود مگر بقبول فریضها و ایمان نشود مگر بقبول

فریضها پس هر که نقصان بفریضه کند و سکر آن نباشد باز عقوبت کند هر که فریضها او تمام باشد بهشت مر او را واجب گشت قال

اصل الایمان لا یزید ولا ینقص ولکن له حد وان نقص ففی حد نقص وان زاد ففی حد زاد

واصله الشهادتین اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمدا عبده ورسوله

وفرعه الصلوة والصوم والرکوة والحج والجهاد وفضل الجهاد بالنفس فمن لاقی حسانه زادت فی حسناته

ومن نقص منه نقص ثوابه هر که داند اصل ایمان زیاده و نقصان نمی شود ولیکن مراد را حدیث و اگر نقصان شود

اگر زیاده بود در حد نقص فاضل گردد شهادتین گفتن است و حد آن فرع آن است نماز و روزه و زکوة و حج و جهاد و فضل جهاد

هر که زیاده کند از این حد از زیاده شود نیک او و هر که نقصان کند نقصان شود از ثواب او قال من قال الایمان یزید وینقص

ومات علی حاله حشره الله من قبره مکتوب بین عینیه آئس من رحمة الله فلا تنال شفاعتی

هر که بگوید که ایمان زیاد و نقصان شود و بدان اعتقاد بمیرد بر آنکه زنده خدا ایستیم او را از قبر و نوشته بینند میان چشم او که

این بنده محروم است از رحمت خدا ایستیم و شفاعت من باو نرسد قال اذا دخل اهل الجنة فی الجنة واهل

النار فی النار امر الله ان یخرج من النار من کان فی قلبه ذرة من الایمان چون اهل بهشت

در بهشت شوند و اهل جهنم در جهنم قرار گیرند بفرماید خدای تعالی که بیرون کنند از جهنم کسی را که مقدار ذره ایمان

در دل او بود باب ششم در فضیلت وضو قال النبی صلی الله علیه وآله من توضأ للصلوة فاحسن الوضوء کانت

طاهرا من الخطیئة کیوم ولدته امه هر که وضو سازد برای نماز وضوی خوب از گناهان پاک شود

چون روزی که از مادر متولد شده باشد قال من توضأ للصلوة فاحسن الوضوء ثم قام الی الصلوة

فصلی کفر عنه ما بینه وبین الصلوة الاخری التی یصلیها هر که وضو سازد برای نماز وضوی

خوب و نیکو سازد وضو را تا آنگاه در نماز ایستد و نماز بگذارد کفاره شود از آن وقت تا نماز دیگر قال من نام

علی الوضوء وادرکه الموت فی اللیل فهو عند الله شهید هر که بوضو بخسبد و مرگ او در رسد در شب

پس او بمرتبه شهید است قال من توضأ علی طهر کتب الله له عشر حسنات هر که بوضو باشد و وضو تازه کند

در دیوان اعمال او بنویسد قال لا صلوة لمن لا وضوء له ولا وضوء لمن لم یذکر اسم الله علیه

نیست نماز کسی که وضو نیست مر او را و نیست وضو مر آنکس را که ابتدا وضو باسم خدای تعالی نکند قال لا

يقبل الصلوة احدكم اذا احدث حتى يتوضأ قبول نكند خدا نماز يك از شما را چون حدث كند تا
وضو نسازد دیگر قال الوضوء على الوضوء نور على نور وضو بر وضو نوريست بر نور باب هفتم در فضيلت
مسواك قال النبي ركعة بالتخلل والسواك خير من سبعين ركعات بغير التخلل والسواك
يك ركعت نماز با خلال و مسواك بهتر است و فاضل تر است از هفتاد ركعت نماز كه بي خلال و مسواك باشد قال السواك
السواك مطيبة للفم ومرضات للرب مسواك كنيد كه در مسواك پاكي و خوشبوئي دهان است و رضا و خوشنودي
پروردگار قال ركعتان مع السواك افضل من سبعين ركعات بغير سواك دو ركعت نماز
با مسواك بهتر است از هفتاد ركعت نماز بي مسواك قال ستة من سنن المرسلين الحياء
والحجامة والسواك والتعطر وكثرة الازواج شش چيز از سنتهاي پيغمبران است بحيا داري و شرم و حجامت
و مسواك بوي خوش و زنان بسيار كردن قال ثلثة اشياء واجب كل مسلم في يوم الجمعة والغسل والسواك
ومس الطيب يعني سه چيز بر هر مسلمان واجب است غسل كردن در روز جمعه و مسواك و بوي خوش مالیدن قال رحم الله
المخللين من امتي قيل الوضوء والطعام رحمت خدا بر خلال كننده امت من گفتند وضو و طعام قال طيبوا
افواهكم بالسواك فانه طرق القرآن پاك كنيد دهنهاي خود را بمسواك كردن كه يكذر قرآن است قال لا تخلوا
بالايس والدرهمان والقصب فانه يورث الاكلة خلال مكنيد بچوب سوزن و دو درم كه در زندان كرم
آورد قال صلوة بالسواك افضل من خمس وسبعين نماز با مسواك فاضلتر و بهتر است از هفتاد و پنج نماز قال
ما زال جبرئيل يوصيني بالسواك همچنين جبرئيل وصيت ميكرد بمسواك كردن باب هشتم در فضيلت اذان
قال النبي من اذن سبع سنين محتسبا كتب الله له براءة من النار هر كه هفت سال مؤذني كند براي
خدا بنويسد خدا تعالى براي او براءت از آتش جهنم قال النبي والله من اذن تحرى صلوة وجبت له
الجنة ومن اذن لخمس ايمانا واحتسابا غفر الله ما تقدم من ذنبه هر كه بانگ نماز گويد براي نماز
بجا آورده واجب شد مر او را بهشت هر كه بانگ نماز بگفتن پنج از ترس و بيم گويد براي خدا و فرمان خدا آمرزيده گناهان پيشين او
آمرزيده قال ثلث يعصمهم الله من العذاب الشهداء والمؤذن والمتوفى في يوم الجمعة وليلة
الجمعة سه گروه نگاه دارد الله ايشان را از عذاب شهيد و مؤذن و كسيكه در روز جمعه يا شب جمعه بميرد
قال لو يعلم الناس ما في النداء والصف الاول ثم لم يجدوا الا ان يستهموا لاستهموا وعن
ما في التهجير لاستبقوا ولو يعلمون ما في العتمة والصبح لاتوهما ولو كان حبوا اگر بدانند مردمان

كه در اذان گفتن و در صف اول ايستادن چه مقدار ثواب است پس در نيابند مگر بقرعه و اگر بدانند كه در زود
تر رفتن بمسجد از براي نماز چه قدر ثواب دارد هر آينه پيش دست كنند و اگر بدانند در نماز خفتن و صبح چه قدر ثواب
هر آينه بيشتر قصد كنند اگرچه بزانو بنشيند قال اذا كان عند الاذان فتحت ابواب السماء واستجيب
الدعاء واذا كان عند الاقامة لم يرد دعوته چون وقت بانگ نماز شود درهاي آسمان گشاده
و دعا مستجاب گردد و چون وقت اقامت شود هيچ دعا رد نشود قال من قال عند استماع الاذان مرحبا بالقائلين عدلا ومرحبا بالصلوة اهلا كتب الله له الف الف حسنة ومحى عنه الف الف
سيئة ورفع له الف الف درجة هر كه در وقت شنيدن بانگ نماز بگويد اي كلمه من بر گويندگان راست و از بنده
و بر اين نماز و هزار هزار بدي بيندازد و هزار هزار درجه در مرتبه قال اذا سمعتم الاذان والاقامة با
الذهب والفضة واحذروا لا تمامة بخريد از آن و فرا را بطلا و نقره و حذر كنيد از پيش نماز قال
اذنوا وان منعوكم ولا تاموا وان منعوكم اذان بدهيد اگرچه شما را منع كنند پيش نماز نكنند اگرچه
شما را عطا دهند قال من سمع الاذان ولم يقل جاب المؤذن فانه يثقل على لسانه كلمة فانه
يمنع عن السجود يوم القيمة اذا سجد المؤمنون هر كه اذان بشنود و جواب نگويد يعني آنچه مؤذن گويد
نگويد در قيامت چون مؤمنان خدا را سجده كنند او نتواند سجده كردن قال ثلث تحت ظل العرش يوم
لا ظل الا ظل عرشه امام عادل ومؤذن حافظ وقارئ القرآن يقرء كل يوم مائة آية
سه گروه هستند كه در سايه عرش مجيد اند روزيكه هيچ سايه نباشد مگر سايه عرش امام عادل و مؤذن كه وقت نگاهدارد
و خواننده قرآن مجيد كه هر روز صد آيه بخواند باب نهم در فضيلت نماز جماعت قال النبي افضل نماز
الجماعة على صلوة احدكم خمسة وعشرون جزء نماز جماعت بهتر است بر نماز تنها كردن يك از
شما بيست و پنج جزو قال صلوة الرجل في الجماعة تزيد على صلوته واحدة مائة وعشرون درجة
نماز جماعت كردن زياده است بر نماز تنها كردن بصد درجه و بيست درجه قال من صلى صلوة الصبح في جماعة
ثم جلس ويذكر الله حتى تطلع الشمس كان له ستر من النار هر كه نماز بامداد بجماعت بگزارد پس
بنشيند بتعقيب نماز تا آفتاب بر آيد آتش حاجز بود مر او را كه قال من شهد الجماعة كتب الله له بكل
خطوة درجة وجاز عنه عشر حسنات ومحى عنه عشر سيئات ورفع له عشر درجات
هر كه حاضر شود جماعت بنويسد خدا تعالى از براي او بهر قدمي درجه واحد و ده نيكي و محو كند ده بدي و بلند

که اند از برای او صد در جه قال سألت جبرئیل ما لی ولامتی فی الجماعة فقال یا محمد اذا کانوا
جلیین کتب الله لکل واحد بکل رکعة مائة صلوة واذا کانوا ثلثة کتب الله لکل واحد
بکل رکعة ثلثمائة صلوة پرسیدم از جبرئیل که مرا و امت مرا نماز جماعت چه ثوابست گفت یا محمد اگر دو کس نماز جماعت
گذارند بنویسد خدا تعالی مر آن دو نفر را اجر کمتر صد نماز و چون سه کس باشند اجر کمتر سه صد نماز قال النبی صلی
الصلوة بالجماعة کان علی الصراط کالبرق اللامع والجماعة رحمة وخیر من الله تعالی وما فیها
مرویست که نماز جماعت گذاردن عبارت که باشد از صراط چون برق جهنده بگذرد و نماز یکی است گذاردن رحمت است
و بهتر است از دنیا و آنچه در دنیاست قال لا صلوة لجار المسجد الا فی المسجد در تفسیر نماز کسیکه
نزدیک مسجد باشد مگر که نماز در مسجد گذارد قال تارک الجماعة ملعون فی التوریة والانجیل والزبور
والفرقان وتارک الجماعة یمشی علی الارض والارض تلعنه ترک کننده نماز جماعت لعنت کرده
شده است در توریة و انجیل و زبور و قرآن چون تارک نماز جماعت بیرون برود زمین او را لعنت کند باب دهم در فضیلت
روز جمعه قال النبی من اغتسل یوم الجمعة کفرت عنه ذنوبه هر که در روز جمعه غسل کند کفاره گناهان
او باشد قال ان لیلة الجمعة ویوم الجمعة اربع وعشرون ساعة یعتق الله فی کل ساعة ستة
مائة الاف من النار بدرستیکه شب و روز جمعه بیست چهار ساعت است خدای تعالی آزاد کنانند در هر ساعتی
سیصد هزار عدد را از دوزخ قال من ترک الجمعة بغیر عذر فلیتصدق بدینار فان لم یکن
فنصف دینار هر که ترک جمعه کند بی عذر یک دینار تصدق کند اگر نتواند نصف دینار قال من مات
یوم الجمعة فلیلة الجمعة رفع الله عنه عذاب القبر هر که بمیرد روز جمعه و شب جمعه بر روز و شب
تعالی از و عذاب قبر را قال من قال لصاحبه یوم الجمعة انصت والامام یخطب او تکلم او عبث
او اشار بیده او برأسه فقد لغا فلا جمعة هر که در روز جمعه در مسجد مر دیگر را گوید خاموش باش
که امام بخطبه خواندن مشغول باشد یا بدست اشاره کند یا بسر بدرستیکه لغو کرد او را ثواب جمعه نباشد قال
غسل الجمعة واجب علی کل محتلم علی جمیع ما یصیبه هر که بالغ شد قال من ادرک صلوة
الجمعة فله اجر شهید هر که دریابد نماز جمعه را مر او راست مزد شهید باب یازدهم در فضیلت مسجد قال
النبی المسجد بیت کل تقی مسجد خانه هر پرهیزگاران است قال من تکلم بکلام الدنیا فی المسجد
احبط الله عنه اربعین سنة هر که در مسجد سخن دنیا گوید خدا تعالی عمل چهل ساله او را محو کند قال ان

الملائکة یشکون من قوم یتحدثون فی المسجد بدرستیکه فرشتگان شکایت کنند از کسانی
غیبت کنند کان در مسجد قال اذا دخل احدکم فی المسجد فلا یجلس حتی یصلی رکعتین چون
داخل شود یکی از شما در مسجد نشیند تا رکعت نماز نگذارد قال ان المسجد لیرتفع الی السماء شاکیا
من الذین یتکلمون بکلام الدنیا فیه واستقبلته الملائکة فقالوا رجعوا بعثنا بما لکم
بدرستیکه برود مسجد سوی آسمان بشکایت کسانی که در مسجد بغیر نماز در آن سخن دنیا گویند فرشتگان او را تعظیم
کنند و بگویند که باز گردد ای مسجد که ما فرستاده اند بهلاکت ایشان قال من اسرج سراجا فی
المسجد یستغفر له الملائکة ما دام فی المسجد ذلک ضوءه هر که چراغ در مسجد روشن کند آمرزش
خواهند از برای او فرشتگان مادامیکه آن روشنائی در مسجد باشد قال من بسط حصیرا فی المسجد یستغفر
الله له سبعون الف ملک حتی ینقطع ذلک الحصیر هر که در مسجد حصیر بگسترانید هفتاد
هزار ملک آمرزش خواهند که تا آن حصیر در مسجد باشد قال من اخرج قذرة من المسجد اخرجه
الله له من اعظم ذنوبه من نفسه هر که بیرون برد پلیدی را از مسجد مر او را خدا بیرون برد از عقوبت بزرگ
گناهان که در نفس او باشد باب دوازدهم در فضیلت دستار قال النبی العمائم تیجان
العرب دستار بستن فخر عرب است قال تعمموا فان الملائکة تعممت دستار ببندید بدرستیکه فرشتگان
دستار بندند قال الصلوة مع العمائم عشر الاف حسنة نماز گذاردن با عمامه ده هزار حسنه است
قال ان الله وملائکته یصلون صاحب العمائم یوم الجمعة بدرستیکه خدا تعالی و فرشتگان
رحمت کنند و آمرزش خواهند کسی را که روز جمعه دستار بندند قال الفرق بیننا وبین المشرکین
بالعمائم والقلانس فرق میانه ما و مشرکان دستار و کلاه است قال رکعتان مع العمامة
خیر من سبعین رکعة بغیر العمامة دو رکعت نماز با دستار بهتر است از هفتاد رکعت که بی
دستار گذارند قال العمائم سیماء الملائکة وارخوها خلف ظهورکم دستارها نشان
فرشتگان است باو و رنیوطرهٔ دستار را بر پشت سر خود قال توسموا فان الملائکة
توسمت بدرستیکه دستار بندید طرهٔ که فرشتگان طرهٔ آویزند قال نهی عن الاقعاط وارتخی
نهی کرد رسول ص از اقعاط یعنی دستار بر سر بستن و مرکه بگذارد یعنی دستار را رخ بر پشت باب دوازدهم

در فضیلت روزه قال النبی ص قال الله سبحانه و تعالی الصوم لی و انا اجزی به گفت رسول صلعم گفت
حق سبحانه و تعالی که روزه مراست و ثواب روزه من میدهم قال الصائم فرحتان فرحة عند افطاره
و فرحة عند لقاء ربه روزه دار را دو خوشی است یکی وقت افطار و دیگر روز دیدار او قال الخلوف فم الصائم
اطیب عند الله من ریح المسک بوی دهن روزه دار خوشتر است نزد ایشان از بوی مشک قال
الصوم جنة من النار کما احدکم من القتال روزه سپریست از آتش دوزخ چنانکه یکی از شما سپر
در روز قتال بدان دفع دشمن بر دارد قال الصوم فی الشتاء الغنیمة الباردة روزه داشتن در
مستان و روزهای حدث غنیمت است قال من صام یوما من رمضان غفر الله له ما تقدم
من الذنوب فان اتم رمضان لا تکتب علیه الی مثله الا خیر من ذنب فان مات قبل
رمضان اخر جاء یوم القیمة و لیس له ذنب هر که یکروز روزه رمضان بدارد و بیامرزد خدایتعالی
گناهان پیشین او را و اگر ماه رمضان تمام کند تا سال دیگر هیچ گناهی بر وی ننویسند و اگر پیش از آن ماه
رمضان دیگر رسد بیاید روز قیامت او را هیچ گناهی نباشد قال لو اذن الله تعالی السموات و الارض
ان تکلما لبشرناهم بالجنة اگر خدایتعالی دستوری دهد آسمان و زمین را که سخن گویند هر آینه مژده
بشارت دهند روزه داران ماه رمضان را ببهشت قال الصائم اذا افطر صلت علیه الملائکة
حتی یفرغ روزه دار چون افطار کند فرشتگان مر او را آمرزش خواهند تا آنگاه که فارغ گردند
قال ان لکل شیء زکوة و زکوة الجسد الصوم بدرستیکه هر چیز را زکوة ایست و زکوة بدن روزه
داشتن است قال نوم الصائم عبادة و نفسه تسبیح و عمله مضاعف خواب روزه دار
عبادت است و نفس زدن او تسبیح است و کردار او چندان است باب چهارم قال النبی ص بنی
الاسلام علی خمس شهادة ان لا اله الا الله و محمدا رسول الله و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة
و صوم شهر رمضان و حج البیت من استطاع الیه سبیلا بنای اسلام بر پنج چیز است
اقرار بکلمه شهادتین و نماز پای داشتن و زکوة دادن و روزه ماه رمضان داشتن و حج خانه کعبه کسی را
که استطاعت باشد قال صلوا خمسکم و ادوا زکوة مالکم و حجوا بیتکم و صوموا شهر
رمضانکم تدخلوا الجنة بلا حساب بگذارید نماز پنج وقت را و زکوة مال بدهید و روزه

ماه رمضان

ماه رمضان بدارید و حج خانه کعبه بکنید و در آیید بی حساب ببهشت قال الصلوة عماد
الدین فمن اقامها فقد اقام الدین و من ترکها فقد هدم الدین نماز ستون دین
است پس هر که نماز پای دارد دین خود را پای داشته باشد و هر که نماز را ترک کند دین خود را خراب
کرده باشد قال المرأة اذا صلت خمسها و زکت مالها و صامت شهرها و اطاعت
زوجها و احصنت فرجها تدخل الجنة من ای باب شائت زن پنج وقت
نماز بگذارد و زکوة مال بدهد و روزه ماه رمضان بدارد و فرمان بردار شوهر خود باشد و فرج را از حرام
نگه دارد در آید ببهشت از هر در که خواهد قال لکل شیء علم و علم الایمان الصلوة
هر چیزی را نشانیست و نشانه ایمان نماز است قال صلوا الصلوة و ما ملکت ایمانکم نماز بگذارید
و ارید و زیردستان را نیکو دارید قال صلوة ظهر و العصر زراع و نصف زراع نماز پیشین
پیش بگذارید چون سایه ذراع شود و عصر یک ذراع و نصف ذراع قال صلوا کما رأیتمونی اصلی نماز بگذارید
چنانکه می بینید من میگذارم قال من ترک الصلوة الی الصلوة کفارة للذنوب نماز تا نماز
دیگر کفاره گناهان است باب پانزدهم در فضیلت نماز شب قال النبی ص صلی اثنتی عشر
رکعة تطوعا بنی الله له بیتا فی الجنة هر که بگذارد دوازده رکعت نماز شب با کند خدایتعالی
برای او خانه در بهشت قال من صلی اربعا قبل الظهر حرم الله لحمه علی النار هر که چهار
رکعت نماز شب کند پیش از پیشین خدایتعالی گوشت او مردم بخواند بر آتش جهنم قال من صلی
رکعتین فی الحلک لا یراه الله و الملائکة کانت له براءة من النار هر که دو رکعت نماز
کند در جایی که او را کسی نبیند مگر خدا و فرشتگان باشد مر او را برات نجات از آتش قال ما من عبد یصلی
فی بیته مظلم رکعتین یرکع و یسجد تام وجبت له الجنة بلا حساب هر که دو رکعت نماز کند
در خانه تاریک برکوع و سجود تمام بهشت مر او را واجب گشته بی حساب قال من صلی اربع رکعات لا یراه احد
من الناس فقد برئ من النفاق و الشرک و الکفر و البدعة هر که چهار رکعت نماز شب بگذارد که کسی او را
نه بیند بدرستیکه او بری باشد از نفاق و شرک و کفر و بدعت قال من صلی اربعا قبل العصر کتب افضل
برائة من النار هر که چهار رکعت نماز بگذارد پیش از عصر بنویسند خدایتعالی برای او براءة علی حده از آتش دوزخ

قال الله تعالی
قل للمؤمنات یغضضن من
ابصارهن و یحفظن فروجهن
و لا یبدین زینتهن الا ما ظهر
منها فلا یجوز نظر الرجل الی
شعر امرأة اجنبیة و لا الی
صدرها و لا الی ساقها و لا
الی شیء من بدنها و لا
یجوز لها ان تنظر الی
الرجال الا ما ظهر
منهم و لا یجوز
لها ان تنظر الی
الرجال الا ما ظهر
منهم و لا یجوز
لها ان تنظر الی
الرجال الا ما ظهر
منهم

قال من صلی رکعتین بعد صلوة المغرب قبل ان تکلم رفع له فی علیین هر که دو رکعت نماز کند
نماز کند بعد از شام پیش از آنکه سخن گوید برداشته شود از برای او در اعلی علیین قال من صلی اربعا قبل العشاء
فکانما احیی لیلة القدر فی المسجد هر که بگذارد پیش از نماز خفتن چهار رکعت نماز سنت چنان باشد که زنده
باشد شب قدر را در مسجد طرح باب شبانه در فضیلت زکوة قال النبی الزکوة طهر الایمان زکوة
پاکی ایمان است قال لا یقبل الله الایمان الا بالزکوة ولا ایمان من لا زکوة له قبول نکند
خدا ایمان کسی که زکوة دادن و ایمان ندارد کسی که زکوة ندهد قال حصنوا اموالکم بالزکوة
بحصار در آرید مالهای خود را بدادن زکوة قال ما هلک مال فی بر ولا بحر الا بمنع الزکوة تباه
نشد مال کسی در خشکی و نه در دریا مگر که زکوة ندهد قال لا ایمان لمن لا صلوة له ولا صلوة لمن لا
زکوة له نیست ایمان صورت کسی را که نماز نگذارد و نماز نیست کسی را که زکوة ندهد قال من وجبت علیه
الزکوة فلم یرفع فهو ملعون والملعون فی النار هر که را زکوة واجب شد و ندهد ملعون است جای ملعون آتش
است قال من منع الزکوة منع الله حفظ ماله ولا خیر فی مال وکلا هر که زکوة ندهد خدا
حفظ مال او نکند و نیست خیر در مالی که زکوة ندهد باب هفدهم در فضیلت صدقه قال النبی
الصدقة تمنع میتة السوء صدقه باز دارد از مردن بد یعنی با ایمان بمیرد و از زشت سخن جان دادن
ایمن باشد قال الصدقة السر تطفئ غضب الله وصدقة العلانیة تستر من النار صدقه
پنهان دادن غضب پروردگار را فرو نشاند و آشکارا دادن سپر است از برای آتش قال الصدقة
الصدقة تدفع سبعین بابا من السوء بدرستیکه صدقه دادن هفتاد نوع بدی را قال تصدقوا
فواللعب تم فان لم تجدوا فبکلمة طیبة صدقه بدهید اگر نفقه نباشد و اگر خرمی نیابید که بدهید
سخن خوش و پاکیزه بگویید قال لا تحتجبوا من اعطاء القلیل فان الحرمان اقل منه شرم
مکنید از دادن اندک بسایل که محروم گردانیدن کمتر از آن است قال من انتهر سائلا او نهره
الا فکله چون درویش سؤال کند باو بر نیز و مزنید و کسیکه باو سؤال زند و بر انند در
قیامت فرشتگان اجابت او نکنند بهشت و باز زنند قال مهور العین قبضات التمر وطق
الخبز مهرهای حور العین مشت خرما و پاره نان است که بدرویش دهند قال الصدقة تدفع شیئا

مجیب قالها ثلث مرات صدقه خرمی مجیب است و سه نوبت این سخن مکرر نمود قال الصدقة ترد
البلاء وتزید من العمر وتطول العمر صدقه دادن رد میکند بلا را و عمر میکند و زندگانی دراز میکند
و عمر را دراز میکند باب هجدهم در فضیلت سلام کردن قال النبی لا تبدؤا بالکلام
قبل السلام آغاز مکنید بسخن پیش از سلام قال من بدأکم بالسلام فهو اولی
بالله ورسوله هر که آغاز بسلام کند از شما پس او اولی است برحمت خدا و شفاعت رسول
قال السلام اسم من اسماء الله تعالی فافشوه بینکم سلام نامی است از نامهای خدا پس پهن
فاش کنید او را میان خود یعنی هر که رسید از برادران مسلمان سلام کنید قال من بدأکم بالسلام
الکلام قبل السلام فلا تجیبوه هر که آغاز سخن کند پیش از سلام او را جواب مگویید قال
اولی الناس بالله من بدأ بالسلام سزاوارترین مردمان برحمت خدا کسی است که آغاز سخن
سلام کند قال رأس التواضع الابتداء بالسلام آغاز سخن کردن بسلام سر تواضع است
و فروتنی قال اذا التقی محبان اقربهما الی الله من ابتدأ بالسلام چون بهم رسند دو دوست
نزدیکتر بخدا آن کسی است که اول سلام کند قال ابخل الناس من بخل
السلام بخیل ترین مردمان کسی است که بسلام بخل کند قال السلام تحیة ملتقاه
امان الذمی سلام تحیت است مردمان را و امان است مر ذمیان را باب نوزدهم
در فضیلت دعا قال النبی الدعاء هو العبادة دعا کردن عبادت کردن است قال الدعاء مخ
العبادة دعا مغز عبادت است و مغز قلب هر چیز است قال ان الله یحب المتضرعین فی الدعاء
بدرستیکه خدا دوست میدارد زاری کنندگان را در دعا قال ما شیء اکرم عند الله من الدعاء
وقال الله تعالی انا عند ظن عبدی وانا معه اذا دعوتنی نیست چیزی گرامی تر نزد خدا از
دعا کردن مرفوعا میگوید که من نزدیکم بگمان بنده و با او هستم چون بخوانی و دعا کنی مرا و گواهی قال ترک الدعاء
معصیة ترک دعا کردن گناه است قال دعوة المظلوم مستجاب فانه لیس بینه وبین الله
حجاب دعای ستم رسیده مستجاب است که میان دعای ستم رسیده و حق تعالی منع نیست باب بیستم
در فضیلت استغفار قال النبی لکل داء دواء ودواء الذنوب الاستغفار هر دردی را

روایت و در او گناه استغفار است قال من استغفر الله غفر الله له و ان کان فارا من الزحف
هر که آمرزش خواهد از خدا بامرزد خدایتعالی او را اگر از جنگ گریخته باشد قال من
استغفر فی یوم سبعین مرة آمرزد گناهان در روز هفتاد بار قال من استغفر الله بعد الذنوب غفر الله له هر که آمرزش
خواهد از خدا بعد از گناه خدایتعالی او را بامرزد قال من استغفر بعد الذنوب فهو کفارته هر که
آمرزش خواهد از خدایتعالی بعد از هر گناه کفاره گناه او باشد قال اذا کثرت ذنوبک فعلیک بالاستغفار
الاستغفار چون گناه بسیار کند پس باید که آمرزش بسیار خواهد قال الاستغفار یاکل
الخطایا کما یاکل النار الحطب استغفار خورد گناهان را چنانکه آتش هیزم را قال
الاستغفار مسرح الرزق آمرزش خواستن روزی را بسیار گرداند باب بیست و یکم در فضیلت
ذکر قال النبی ذکر الله علم الایمان و برائة من النفاق و حصن من الشیطان و حرز
من النیران ذکر خدا نشانه ایمان است و بیزاری از نفاق و حصار است از شیطان و نگاهی از آتش
دوزخ قال اشد الاعمال ثلث ذکر الله علی کل حال و مواساة الاخ فی مال و
انصاف الناس من نفسک سخت ترین کارها سه کار است ذکر خدا در هر حال و دلجوئی برادران
مسلمان در مال خود و انصاف خود از دادن روزی شخص قال علامة حب الله حب ذکره
و علامة بغض الله بغض ذکره نشانه دوستی خدا دوستی ذکر اوست و نشانه دشمنی خدا دشمنی
ذکر اوست قال افضل الذکر الخفی بهترین ذکرها ذکر آهسته گفتن است قال افضل الذکر ذکر الله تعالی
بهترین ذکرها ذکر خدایتعالی است قال الله تعالی انا مع عبدی اذا هو ذکرنی و تحرکت شفتاه
حق تعالی جل سره میفرماید که من با بنده همچنین چون مرا یاد کند و در لبان خود را بجنباند بیاد من قال ذکر الله بالغداة
والعشی من حطم السیف فی سبیل الله ذکر خدایتعالی در بامداد و شبانگاه بهتر است از تیغ زدن در راه
خدایتعالی قال اکثروا ذکر الله حتی یقال یا رسول الله ما الذکر بالنامل قال الذکر بالخفی
ذکر کنید خدایرا ذکر خدا بکنید یا رسول الله کدام است ذکر خدا بزمزمه ذکر آهسته کردن قال افضل العباد
عند الله ذکر الله کثیرا بهترین بندگان نزد خدایتعالی کسی است که ذکر خدایتعالی بسیار کند قال خیر الذکر
الخفی و خیر الرزق ما یکفی بهترین ذکرها آهسته گفتن است و بهترین روزی که بس باشد باب بیست دهم

در فضیلت تسبیح

در فضیلت تسبیح قال النبی ما علی الارض عبد یقول سبحان الله والحمد لله و لا اله الا
الله والله اکبر لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم الا کفرت عنه ذنوبه و لو کان اکثر
من زبد البحر نیست در روی زمین بنده که بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله الله اکبر و لا
حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم مگر که گناهها بخشد خدایتعالی گناه
او را اگرچه بیش از کف دریا باشد قال من قال سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله الله اکبر و لا
حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم لم ینظر الله الیه حتی ینظر الله الیه هر که تسبیحات
مذکوره را بخواند هنوز بآخر نرسیده باشد خدایتعالی بنظر رحمت بسوی آن بنده نگرد و نظر رحمت بسوی
بهشت قال من قال سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله الله اکبر تناثرت خطایاه
کما تناثر الاوراق من الشجر هر که تسبیح اربع مذکوره را بگوید بزیر گناهان او چنانکه فرو ریزد
برگ از درخت قال من قال سبحان الله نصف المیزان والحمد لله ملأ المیزان و لا اله
الا الله ملأ السموات و الارض والله اکبر مائة الف حسنة و محی عنه مائة الف
سیئة و رفع له مثلها در جزء سبحان الله که گفتن نصف ترازوی اعمال را پر کند و الحمد لله که گفتن هم
پر کند هر ترازو را کلمه لا اله الا الله که گفتن پر میکند آسمان و زمین را و کلمه الله اکبر که گفتن در نامه اعمال
او صد هزار نیکوئی بنویسد و محو میکرداند از نامه اعمال او صد هزار بدی و برداشته میشود برای او مثل آن صد هزار
از بدی و برداشته میشود مثل آن درجه قال من قال سبحان الله و بحمده غرست له نخلة
فی الجنة هر که بگوید سبحان الله و بحمده بنشانند برای او درخت خرمائی در بهشت قال من قال
سبحان الله و بحمده غفر الله له و ادخله الجنة هر که بگوید این تسبیح را بیامرزد خدایتعالی
او را و در آورد او را در بهشت قال کثرت التسبیح حجر الرزق تسبیح بسیار گفتن مرگ شدن روزی را بسوی
آنکس قال کلمتان خفیفتان علی اللسان ثقیلتان علی المیزان حبیبتان علی الرحمن
سبحان الله و بحمده سبحان الله العظیم کلمه است آسان بر زبان و گران است در ترازو و دوست داشته
و دوست است نزد خدای رحمن سبحان الله و بحمده سبحان الله العظیم باب بیست و یکم در فضیلت توبه قال
النبی التائب من الذنب کمن لا ذنب له هر که توبه کند از گناهان همچون کسی است که گناه
نکرده باشد قال الندم توبة پشیمانی از گناهان توبه است قال ما من شیء احب الی الله
من شاب تائب نیست چیزی دوستتر نزد خدایتعالی از جوان تائب قال لکل شیء حیلة و
حیلة الذنوب التوبة هر چیزی را حیله است و حیله گناه توبه است قال التوبة حرمة توبه گناه حرام کند

قال توبوا الی الله فانی اتوب الی الله فی الیوم مائة مرة بارب توبه کنید بسوی خدا که من
توبه میکنم بسوی خدا هر روز صد بار قال توبوا الی الله فلا تنسوا فان الناس کفر توبه کنید و فراموش
مباشید که ناامیدی کفر است قال عجلوا بالتوبة قبل الموت بشتابید بتوبه کردن پیش از آنکه
قال توبوا الی ربکم قبل ان تموتوا توبه کنید و بازگشت نمائید به پروردگار کار خویش از آنکه
بمیرید باب بیست چهارم در فضیلت درویشی قال النبی ص الفقر فخری درویشی نازیدن فخر
من است قال حب الفقراء من اخلاق الانبیاء بعض الفقراء من اخلاق الفقراء عمده
صفات درویشی درویشان از خویهای پیغمبران است و صاحبی درویشان از فضیلت فرا عنه است قال
الفقر شیء عند الناس وزین عند الله یوم القیمة درویشی نزد مردمان زشت و خواری است نزد
زینت و آرایش است نزد خدا تعالی در روز قیامت قال الفقر خزانة من خزائن الله تعالی درویشی
درویشی خزینه است از خزینهای خدا تعالی قال لکل شیء مفتاح ومفتاح الجنة حب الفقراء
هر چیزی کلیدی است و کلید بهشت دوست داشتن درویشان است قال ان الله یحب الفقراء بدرستیکه
خدا تعالی دوست میدارد درویشان را قال ان الله یحب الفقراء المؤمن المتعفف بالعیال
بدرستیکه خدا تعالی دوست میدارد درویش مومن پارسا عیالمند را قال طوبی للفقراء والضعفاء
من امتی خوشی و راحت و پاکیزگی مر درویشان و ضعیفان از امت من را قال الفقر اکرمه الله تعالی
درویشی گرامی است از گرامیهای خدا تعالی قال فضل الفقیر علی الغنی کفضلی علی جمیع خلق
الله فضل و افزونی درویش بر توانگران همچون فضل و افزونی من است بر جمیع خلق خدا قال الفقر
شیء لا یعطی الا لانبیاء مرسلا درویشی چیزیست عطیه و کرامتی نمیدهد آن را خدا مگر به پیغمبران مرسل
باب بیست پنجم در فضیلت نکاح قال النبی ص تزوجوا بهن فانه یأتی بهن له ولد ولد رحمة فاکرموا اولادکم
فان کرامة الولد عبادة زن کردن برکت و فرزند رحمت است پس گرامی دارید و فرزندان را که گرامی
داشتن فرزند عبادت است قال النبی ص النکاح سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی زن کردن سنت
من است پس هر که اعراض کند از سنت من پس از من نباشد قال تزوجوا الحرائر فانهن صلاح البیت
ولا تمسوا ملک البیت زنان آزاد کنید که صلاح خانه است و کنیزکان خانه خانه است قال من اراد
ان یلقی الله طاهرا فلیلقه بزوجة الطاهرة هر که خواهد ملاقات کند خدا را در حالیکه پاکیزه باشد از گناهان
باید که زن کند زنان آزاد را قال من تزوج امرأة اعطی له نصف عبادة زن کردن نصف عبادت است
قال القوا الرزق بالنکاح بوید روزی زن کردن قال من اکرم زوجته اکرمه الله تعالی

هر که گرامی دارد زن خود را گرامی دارد خدا تعالی او را قال اطلعت فی الجنة فرأیت اکثر اهلها النساء
خود را پس طعام دادن از برای تو صد قرابت قال شر امتی عزابها بدترین امت من عزبان اند قال العزاب
اخوان الشیاطین عزابان برادران شیطان اند قال شرارکم عزابکم بدترین شما عزبان اند باب ۲۶ در عقوبت زنا
در عقوبت زنا قال النبی ص الزنا یورث الفقر ویذهب نور الوجه وینقص العمر زنا در پی آورد
و نور روی را ببرد و عمر کوتاه کرداند قال اثنان لا یجتمعان مع الناس ابدا الزنا والغناء دو چیز
که با هم جمع نیفتد هرگز زنا و توانگری قال النظر الی النساء الاجنبیة من الکبائر نگریستن بزنان بیگانه
از گناهان کبیره است قال النبی ص زنا العیون النظر وزنا الرجلین المشی وزنا الید اللمس
زنای چشمها چشم است و زنای پاها بجرم رفتن و زنای دستها مالیدن و گرفتن است بحرام قال من زنا
واحدا یحبط عمل سبعین سنة کمر نا کردن عمل و کردار هفتاد ساله را باطل گرداند قال ما من ذنب
اعظم بعد الشرک من نطفة وضعها رجل فی رحم لا یحل له بدترین گناهی بزرگتر بعد از شرک
از آنکه بریزد مرد نطفه خود را در رحم که حلال نباشد او را قال ان لاهل النار حمة من نتن ریح فروج
الزناة بدرستیکه اهل دوزخ رنج کشند از بوی فرجهای زناکاران می آید باب ۲۷ در عقوبت لواطه
قال النبی ص من قبل غلاما بشهوة الجم الله یوم القیمة بلجام من النار هر که بوسه بسر پسر از
روی خواهش حرام روز قیامت لجامی از آتش در دهنی در کنند قال من قبل غلاما بشهوة فکانما زنا
مع امه سبعین مرة ومن زنا مع امه مرة فکانما زنا سبعین بکرا ومن زنا مع بکر مرة فکانما
زنا سبعین ثیبا هر که بوسه بسر پسر از خواهش بگیرد چنان باشد که هفتاد بار با مادر خود زنا کرده باشد و هر که با مادر
خود یک زنا کند باشد همچنان باشد که با هفتاد بکر زنا کرده باشد و هر که با یک بکر زنا کرده باشد همچنان باشد که با هفتاد زن شیبه زنا
کرده باشد قال من اغتسل لوطی بماء البحار لم یقم یوم القیمة الا جنبا اگر لوطی را در آب دریا
غسل کند بگرد روز قیامت نکرد قال من دخل مرتبه فی دبر الفتیة الله تعالی معلونا
هر که داخل کند از زن خود از راه دبر فرا دستیم او را ملعون ساخته لعنت کرده شده قال من دخل امرأته
فی الدبر بعث الله یوم القیمة وهو انتن من الجیفة هر که نزدیک کند زن خود را از راه دبر فرا دستیم
برانگیزاند او را کنده تر از مردار قال اذا زنا الرجل مع المرأة زنیا وان زنت المرأة
مع المرأة فهما زانیتان چون مرد با مرد زنا کند هر دو زانی باشند و چون زن با زن جمع شود هر دو زانیه باشند
باب ۲۸ در عقوبت شراب الخمر قال النبی ص من شرب الخمر فی الدنیا لم یشرب فی الآخرة هر که در دنیا شراب
خورد باطهور در آخرت نخورد قال من شرب الخمر مساء صبح مشرکا ومن شرب صباحا مساء

شرکا و هر که شراب خورد رشم با بدا و شرک لکه و هر که در بامداد شراب بخورد در شب شرک کند قال
الخمر ام الخبائث شراب مادر همه پلیدیها بدیهاست یعنی همه فساد از شراب زاینده شود قال شارب الخمر کعابد
بلا یوثن خورنده شراب همچون پرستنده بت است قال من شرب الخمر لم یقبل الله له صلوة
اربعین یوما و ان مات فمات علی ذلک مات کافرا و ان مات علی توبة تاب الله علیه و ان
عاد فشرب الخمر لم یقبل الله له صلوة اربعین یوما و ان مات فمات علی ذلک مات کافرا و ان
تاب تاب الله علیه و ان عاد فشرب الخمر لم یقبل الله له صلوة اربعین یوما و ان مات فمات علی ذلک مات کافرا
و ان تاب تاب الله علیه و ان عاد فشرب الخمر کان حقا علی الله ان یسقیه من طینة الخبال
قیل یا رسول الله و ما طینة الخبال قال صدید اهل النار قال من شرب الخمر و هو یعلم
انها خمر لم یقبل الله له صلوة اربعین یوما و ان مات فمات علی ذلک مات کافرا و ان

هشتم و هر که زکوات بزند هشتم چون تواضع کند خدایتعالی بر او رد او بآسمان هشتم و چون تکبر کند فرو برد او را
بزمین هشتم قال انما وایتم المتکبرین فتکبروا لهم وانما وایتم المتواضعین فتواضعوا لهم
چون بینید متکبران را تکبر کنید بایشان و چون بینید متواضعان را تواضع کنید مر ایشان را قال
تواضع مع المتواضعین فان التواضع مع المتواضعین صدقة وتکبر مع المتکبرین صدقة
تواضع کنید با تواضع کنندگان پس بدرستیکه تواضع کردن با تواضع کنندگان صدقه است و تکبر کنید با تکبر کنندگان
که صدقه است قال ایاکم مع الدناة فان الدناة عبادة تکبر کنید با تکبر کنندگان پس بدرستیکه عبادت است قال
رأس التواضع ان تبدأ بالسلام علی من تلقی من المسلمین وان ترضی بالدون فی المجالس
تواضع آغاز سلام کردن است بر هر که برسی از مسلمانان و راضی بودن بکمتر جایها نشستن در مجلس قال التواضع
مما زاد الشرف تواضع بیفزاید شریف و بزرگی را قال الکرم فی التقوی والغنی فی الیقین والشرف فی
التواضع بزرگی پرهیزکاری است و توانگری در یقین و شرف در تواضع است قال کل نعمة محسودة علی ما خلا
الا التواضع هر نعمت که بشود حسد کرده شود بر صاحب آن مگر تواضع قال التواضع من اخلاق الانبیاء و
الکبر من اخلاق الفراعنة تواضع از خوی پیغمبران است و تکبر از خوی فرعونیان است باب ۳۰ در نعمت
خاموشی قال النبی العافیة عشرة اجزاء تسعة منها فی الصمت الا من ذکر الله والجزء الباقی
ترک مجالسة السفهاء عافیت ده جزو است نه جزو خاموشی است مگر ذکر خدا و جزو دهم ترک صحبت نادانان است
قال عفة اللسان فی الصمت پارسائی زبان در خاموشی است قال لکل شیء نجاسة و نجاسة
اللسان النداء هر چیز را پلیدی و پلیدی زبان فحش گفتن است قال رأس الاسلام السکوت سر
مسلمانی خاموشی است قال الطهمة ملطمة والبادی قال امیر المؤمنین ان کان منطق من
فضة فالصمت ودیعة الیاقوت طهمه بکسر طاء آغاز کننده مستهلک است در کلام و در نظام حدیث
امیر المؤمنین اگر باشد سخن گوینده از نقره پس خاموشی ودیعت که بیاراسته باشند یاقوت قال الشافعی لو کان
الکلام من فضة لکان السکوت من ذهب گفته اند شافعی که اگر سخن گفتن از نقره باشد خاموشی
چون طلاست قال من سکت سلم و من سلم نجا هر که خاموشی اختیار کرد بسلامت ماند نجات یافت
قال تاج المؤمن فی السکوت و رضاء الرب فی السکوت سر افزونی مؤمن در خاموشی است و خوشنودی
پروردگار در خاموشی قال سکوت العالم شین و کلامه زین خاموشی عالم زشتی است و سخن گفتن او
آرایش است باب ۳۱ در منع بسیار خوردن و خوابیدن قال النبی یورث القسوة حب النوم و حب الاکل
کل و حب الراحة یورث سختی و بیماری دل است دوستی خواب و خوردن و بیراحت بسیار بودن قال من شبع

فی الدنیا

فی الدنیا جاع فی الآخرة و من جاع فی الدنیا شبع فی الآخرة هر که در دنیا سیر باشد در آخرت گرسنه باشد و هر که در دنیا
گرسنه باشد در آخرت سیر باشد قال سید العمل الجوع بزرگ و سرور کارها گرسنگی است قال من اکل فوق الشبع اکل
مما هر که بیشتر از حد خورد از خوردنی بیشتر خورد قال الجوع مخ العبادة گرسنگی اصل عبادت است قال اضعفوا قلوبکم بقلة
الضحک والتخم وطهروها بالجوع تنظروا الی عظمة الله زنده دل کنید بکم خندیدن و پاک کنید بگرسنگی و نظر کنید بزرگی
و عجایب آفرینش خداوند عالم قال اقربکم منی یوم القیمة اطولکم جوعا وتفکرا نزدیک ترین شما بمن روز قیامت
آنکس است که گرسنه تر و فکر او بیشتر است قال لا صحبة مع النهم نیست صحبت کسی را که بسیار خور باشد قال من اکثر طعامه
اکثر سقامه و من قل غذاؤه قل داؤه هر که خوردن او بسیار باشد بیماری او بیشتر باشد و هر که خوردن او کم
باشد درد او اندک است باب ۳۲ در منع خنده قال النبی الضحک یمیت القلب خنده دل بمیراند قال الضحک
فی المسجد ظلمة الفرح خندیدن در مسجد تاریکی فرح است قال من ضحک قهقهة فقد محی من العقل حجة هر که خنده
بقهقهه کند پس بتحقیق عقل زود بیرون رود چون خنده بیرون رود قال من ضحک قهقهة فقد نسی من العلم
هر که خنده بقهقهه کند پس بتحقیق علم زود بیرون رود چون خنده بیرون رود قال من ضحک قهقهة لعن الله الجبال من فوق عرشه
هر که خنده بقهقهه کند پس بدرستیکه علم خدا بر عرش از او بیزار شود قال من ضحک قهقهة لعن الله الجبال من فوق عرشه
هر که بقهقهه خنده بیتم لعنت کند او را از بالای عرش قال من ضحک فی الدنیا کثیرا بکی فی الآخرة کثیرا هر که در
دنیا بسیار خنده در آخرت بسیار بگرید قال من ضحک کثیرا استخف به هر که بسیار خنده مردمان او را سبک و حقیر دانند
قال من تکلم حتی یضحک بها جلساءه الکذبة الله تعالی فی الثانی هر که سخن گوید که اهل مجلس بآن خنده او را بکند
در روز قیامت و زنده کند قال الضحک الانبیاء تبسم وضحک الشیاطین قهقهة خنده پیغمبران تبسم است و خنده
شیطانان قهقهه است باب ۳۳ در پرسیدن بیمار قال النبی عودوا المریض واتبعوا الجنازة حتی یذکرکم الآخرة بیمار را
پرسش کنید و از پی جنازه بروید تا یاد شما کند آخرت قال عائد المریض علی مخارف الجنة پرسنده بیمار بر سر راه بهشت
و هند قال عیادة المریض اول مرة فریضة وما بعدها تطوع پرسیدن بیمار اول بار فرض است و بعد از آن
سنت است قال لا یجب عیادة المریض الا بعد ثلثة ایام واجب نیست پرسیدن بیمار مگر بعد از سه روز قال
من عاد مریضا مسلما لم یخرج معه سبعین الف ملک یستغفرون له حتی یرجع من بیت
المریض و دخل فی بیته هر که پرسیدن بیمار مسلمانی برود با او برود هفتاد هزار فرشته و آمرزش خواهند از برای آنکس تا از
خانه مریض بخانه خود رود قال عائد المریض یخوضون فی رحمة الله ویخوضون فی مجرا حمیده پرسنده بیمار در رحمت خدا
رحمت او قال عیادة الجاهل اشد علی المریض من مرض پرسیدن بیمار نادان سخت تر است از بیماری قال
العیادة فواق ناقة پرسیدن بیمار چون شیر دوشیدن شتر است میان دو زنگ باید که پرسش بیمار بقدر آنکه شتر بیارامد
قال عیادة المریض ان یضع احدکم یده علی جبهته او علی یده فیسأله کیف هو یحیاتکم یتکلم
المصافحة پرسیدن بیمار آن است که یکی از دیگری از سلامت به پرسش او یا دست در دست او دو بگوید چگونه حال
تو چون است و تحیت نام آن است که مصافحه کنند دست در دست یکدیگر کنند باب ۳۴ در ذکر موت قال النبی

الموت جسر يوصل الحبيب الى الحبيب مرگ پلست که مرسانند ترا بدوست قال الموت اريحة
العلماء وموت الاغنياء وموت الفقراء ومن الآخرة فموت العلماء ثمرة وموت الاغنياء
حسرة وموت الفقراء راحة وموت الآخرة فتنة مرگ چاره رنج است مرگ علما و مرگ اغنیا و مرگ فقرا و
امر آخرت مرگ علما رضا است و درون و مرگ اغنیا حسرت است و مرگ فقرا راحت است و مرگ امر آخرت و آشوب است
قال ان اولياء الله لا يموتون ولكن ينتقلون من دار الى دار بدرستیکه دوستان خدا نمیرند ولکن
نقل کنند از سرای بسرای قال الموت واعظ المؤمن بدرستیکه مرگ راعظ مؤمنان است قال اذا مات
ابن آدم انقطع عمله الا ثلثة صدقة جارية او علم ينتفع به او ولد صالح يدعو له چون فرزند
بمیرد بریده شود عمل او مگر از سه چیز صدقه جاریه مثل چاه و نهر و پل و مسجد و غیر اینها که مسلمانان از آن نفع بندند و یا علمی که
مسلمانان از آن نفع گیرند و یا فرزند صالح که دعا خیر برای او کند قال اذكروا الموت فانه الموت هادم اللذات
یاد کنید مرگ را که او شکننده لذات است قال في الدنيا غريبا او عابر سبيل وعد نفسك من اهل
القبور باشید در دنیا چون غریبان یا چون راه گذران و بشمارید خود را از اهل گورستان قال مات العالم بكل
السماء والارض وما فيها كله سبعين مرة عالم بمیرد بنگرید آسمان و زمین و آنچه در میان ایشان است
همه را نوبت قال من لم يحزن بموت العالم فهو منافق وكذا ثلث مرات هر که بمرگ عالم غمگین و اندوهگین
نشود او منافق است نه نوبت مگر بگفتن از چه سه بار باب ٣٣ در ذکر قبر قال النبي القبر روضة
من رياض الجنة او حفرة من حفر النيران گور باغیست از باغهای بهشت یا گودالیست از گودالهای
دوزخ قال النبي سئل في قبره روضة خضراء او يرجب سبعين ذراعا وضيء حتى تكون كالقمر
ليلة البدر پرسش کنند در قبر او روضه خضراء و یرجب سبعین ذراعا و روشن حتی تکون کالقمر
قال الوان بني آدم علموا كيف عذاب القبر ما يفعلهم العيش في الدنيا فتعوذوا بالله اللهم من
عذاب القبر الرحيم اگر بدانستی فرزندان آدم بدانند که چگونه است عذاب قبر نفع ندهد زندگانی دنیا ایشان را
در دنیا پس استعاذه کنید یعنی پناه برید بخدا از عذاب گور رحیم یعنی دعا قال ما من عبد يمر بقبر رجل
كان يعرفه في الدنيا فيسلم عليه الا هو يعرفه ويرد عليه نیست بنده که بگذرد بقبر مردی که می شناخت او را
در دنیا و سلام گوید مگر که او را بشناسد و جواب گوید و رد سلام کند در گور سلام مسلمانان سلام ميت كند بر
او نیست بگوید السلام عليكم يا اهل الديار والبقيع السلام عليكم يا اهل الجنة والمؤمنين السلام
عليكم يا اهل الديار المسلمين انا ان شاء الله بكم لاحقون واسئل الله لي ولكم العافية والمغفرة وصلى
الله على محمد وآله قال ما من عبد مسلم مر بقبر من مقابر المسلمين الا وقال لهم اهل القبر يا غافل
لو علمت ما نعلم من احوال قبرك ولذات لهاك عن جسدك وتحملك على بدنك نيت هيچ بنده مسلمانی
بگذرد بگورهای از گورستانهای مسلمانان مگر که اهل آن گور گویند که ای غافل اگر بدانستی آنچه ما دانسته ایم از احوال گور و روشنائی آن

بگذارد

بگذارد و بوست و گوشت تو رسد تو در بدن تو قال زيارة القبور كفارة الذنوب زیارت قبرستان کفاره
گناهان است قال ان العبد اذا وضع في القبر وقد قال اهله وقرباؤه واخواه وابناؤه واسلاؤه واشرافه
فاجابه فيقول الملائكة ما يقولون عاشت كنت شريفا عاشت سيدا عاشت اميرا قال يقول الميت
بالتيهم لم يكونوا فيضغطه ضغطة تختلف منها اضلاعه چون شخص را در قبر نهند خویشان و عزیزان او
گویند ای بهتر و بهتر و ای بزرگ و شریف آنکه میت گوید ای کاش مرا چنان نگفتندی فرشتگان او را بفشارند و بجنبانند
چنانچه تختهای که رشتی نهاده باشند و از پهلوی دیگر بگذرد قال عيسى بن مريم عليهما السلام كم من قبر صحيح
وبدن صحيح ولسان فصيح غدا بين اطباق الثرى يصيح كف عيسى بن مريم عليهما السلام بسا روحها و قبرها
و زبانهای فصیح و بدنهای مرغوب و سخنگویان ملیح در دنیا باشد که فردا در تحت طبقات جحیم زرشت عذاب الیم
فریاد کنند سئل بعض العلماء وجههم الله وقيل لهم هل في القبر عذاب فقال القبر كله عذاب
في قبور الانبياء پرسیده شد بعضی از عالمان رحمت خدا بر ایشان از عذاب قبر که آیا در قبر عذاب هست
گفت قبر همه عذاب است مگر قبر پیغمبران و قراء اول منزل است از منزلهای آخرت و آخر منزل است از منزلهای
دنیا باب ٣٤ در منع نوحه کردن قال النبي النائحة من عمل الجاهلية ومن فعلها كان عدوا
لله وملائكته ورسله والناس اجمعين نوحه کردن از طریق و روش کافران و مشرکان است و کسیکه
نوحه کند او دشمن خدا است و فرشتگان و پیغمبران و مردمان همه ایشان قال النائحة يوم القيمة
ينبح الكلب نوحه کنندگان در قیامت نوحه کنند چنانکه سگ نوحه کند قال النائحة تخرج النائحة قبرها شعثة
غبراء وعليها مقنعة من اللعنة وتضع يدها على رأسها وتقول واويلاه واويلاه
نوحه گر بر خیزد از قبر خود پریشان و گرد آلود و در بر او از لعنت و سر و دستها بر سر نهاده گوید واویلاه
واویلاه قال لعن الله النائحة والمستمعة والحالقة والناظرة والسابقة والموشمة والقائمة
والبرهاء لعنت خدا بر نوحه کردن و گوش کننده و گیسو در حلقه و باشد و گیسو موها بهم پیوندند
قال الآمر والناصر من الكفر وصاحبه في النار آمرین نوحه کردن از کفر است و کافر در دوزخ است
قال من آوى ناصحا عند المصيبة كتب الله اسمه بين المنافقين هر که جا دهد یا نوحه کند در
مصیبت بنویسد خدا اسم او را در دیوان منافقان قال صوتان ملعونان في الدنيا والآخرة
وهما صوت المزمار عند النعمة وصوت المويل عند المصيبة دو آواز لعنت کرده شده اند در
دنیا و آخرت یکی آواز دف و نای در وقت نعمت و دیگر آواز نوحه گر در وقت مصیبت قال من
شق جيبا او خدش وجها او ناح عند المصيبة لا ينظر الله نعم اليه صيانا
میتا هر که پیراهن پاره کند یا روی بخراشد نزد مصیبت خدا نعمت بوی او نظر نکند نه در رزق و نه در مرگ
قال من خرق جيبا او خدش او ناح عند المصيبة ان مات قبل مائة يوم كان

عاصیا بالله و رسوله هر که در معصیت خدا و رسول خدا باشد یا روی بخدا نیارد و نوحه کند اگر هر شبی از صد روز
بر او بخدا و رسول عاصی شده باشد قال لا تحل للمرأة ان تطرح شعرها فان فعلت لعنت
الله على عصاة جهانم الفتية عدد شعرها لعن الله لها والملائكة والانبياء ملاعنت
زنان بلا که موی سر خود را بر هنه کنند از حرمت و اگر بسیار بود و موی خود را بر زنان بدهد در وقت بلعنت خدا و
فرشتگان و پیغمبران باشد باب ۲۴ در فضیلت صبر قال النبی الصبر عند الصدمة الاولى هر که صبر کند نزدیک صدمه
اول بیت یعنی چون که اول مرتبه بمنزله مرتبه آن بود هر زمان که صبر کند و هر آن که صبر کند قال اذا احب الله
عبدا ابتلاه فان صبر اجتباه وان رضی اصطفاه هرگاه خدا بنده را دوست دارد او را بمبتلا
گرداند پس هر که صبر کند و راضی باشد از برگزیدگان گردد قال ما انجرع عبد جرعة احب الی الله من جرعة الصبر
على المصيبة او جرعة غيظ كظمها ورد بها الحليم يتبع جرعة نزد خدا بیشتر دوست تر از دو جرعه جرعه
بر مصیبت یا جرعه خشمی که فرو خورد و بحلم گذراند قال الصبر وصية من وصية الله تعالى فلا ارى من حفظها
نجى ومن ضيعها هلك ذلك ما الله تعالى هر که در وصیت است از وصیتهای خدا است و در روز زیاده که
نگاه دارد اینکس را مطالب بدو هر که ضایع گرداند هلاک شود در بلای خدا است اوحى الله تعالى الى موسى بن
عمران فقال يا موسى من لم يرض بقضائي ولم يشكر على نعمائي ولم يصبر على بلائي فليخرج
من تحت سمائي وليطلب ربا سوائي وحی کرد خدا بسوی موسی ابن عمران پس گفت ای موسی هر که راضی
نشود بحکم و قضای من و شکر نکند بر نعمتهای من و صبر نکند بر بلای من پس کو بیرون رود از زیر آسمان من و طلب کند خدای
غیر از من قال الصبر ساعة خير من الف نهار ما فيها هر که یک ساعت بهتر است از زندگانی هزار روز
قال علي قال قال رسول الله صلى الله الصبر مفتاح الفرج هر که بدرگاه صبر کند قال الصبر ثلثة صبر
على المصيبة وصبر على الطاعة وصبر على المعصية فالصبر على المصيبة ثلثمائة درجة والصبر على
الطاعة خمسمائة درجة والصبر على المعصية سبع مائة درجة از حضرت امیر المؤمنین منقولست که گفت
حضرت رسول الله فرمود که صبر سه گونه است صبر بر مصیبت و صبر بر طاعت و صبر از معصیت سیصد درجه
و صبر بر طاعت پانصد درجه و صبر بر معصیت هفتصد درجه قوله من حفظ اربعين حديثا على امتي ستماة
الله ثم في السماء وليا وفي الارض فقيها وحشره مع الصالحين الذين لا خوف عليهم ولا
هم يحزنون هر که نگاه دارد از امت من چهل حدیث بنویسد و نام دهد خدا بیست آن بنده را در آسمان باسم ولایت
و در حشر و در زمین او را فقیه نام کنند و حشر او با صالحان که ایشان را هیچ خوفی نباشد و در آخرت
و نه اندوهی در زمان ایشان این که بشنوند قمت في يوم دوشنبه دوازدهم شهر ربيع الثاني من
شهور سنه ۱۲۵۹ قال النبي الطبخ ثم فاكهة بعد لبس الماء فيه ثم الفم وبعض الاسنان ما اوهامن
الكرش وحمامات العدل ويحجها البنا الها عبادة بعث الله تعالى بعبادة من حيث شاء شهادة من اكل الطبخ فقد مات
شهيدا صدق رسول الله

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآله الطاهرين صلوة الله وسلامه
عليهم اجمعين اما بعد باب اول در بیان عقد و نکاح اول وکیل زوجه گوید انکحت و زوجت نفس موکلتی
فلانة لموکلک علی العقد الدائم وصداق المعین وکیل زوج گوید قبلت النکاح والتزویج لموکلی
فلان علی العقد الدائم وصداق المشخص زوج دیگر زوج وکیل اول وکیل زوجه بگوید انکحت و زوجت
لموکلک فلانة بنت فلان علی الصداق المعلوم پس وکیل زوج بگوید قبلت النکاح لموکلی فلان علی
فلان علی الصداق المعلوم و اما پدر اگر پدران خواهند تزویج و تزوج اولاد خود شان کنند اول پدر دختر بگوید
انکحت بنتی فلانة من ابنک فلان علی الصداق المعلوم پدر پسر بگوید قبلت النکاح ابنی فلان
من ابنتک فلانة علی الصداق المعلوم و اگر پدر دختر خواهد با پسر صیغه خوانند اول پدر دختر بگوید انکحت
ابنتک فلانة بنتی علی الصداق المعلوم و آن پسر بگوید قبلت النکاح ابنتک فلانة لنفسی
علی الصداق المعلوم فصل در بیان صیغه متعه و احوال آن اما بدانکه چون زوج زوجه خود وکیل کند قول اول
اول وکیل زوجه بگوید متعت موکلتی فلانة بنت فلان من موکلک فلان ابن فلان بقیت هذه
الساعة الی شهرین علی الصداق المعین پس وکیل زوج گوید قبلت المتعة لموکلی من موکلک
بمبلغ المعلوم ومدة المعلوم اما اگر خواهند وکیل در وکیل زوجه و وکیل در وکیل زوج صیغه بگویند اول
وکیل وکیل زوجه بگوید متعت متعت موکلت موکلتی فلانة بنت فلان من موکلی موکلک فلان
ابن فلان بقیت هذه الساعة الی سنتین علی الصداق المعلوم پس وکیل وکیل زوج بگوید قبلت المتعة
لموکلی من موکل موکلک موکلک بمبلغ المعلوم ومدة المعلوم اما اگر خواهند وکیل در وکیل زوجه
و وکیل زوج صیغه بگویند اول وکیل وکیل زوجه بگوید متعت موکلت موکلی فلانة بنت فلان من موکل
موکلک فلان ابن فلان بقیت هذه الساعة الی سنة واحدة علی الصداق المعلوم پس وکیل وکیل زوج
بگوید قبلت متعة لموکلی من موکلتی موکلک بمبلغ المعلوم ومدة المعلوم و اگر زوج زوجه خواهند
مباشر صیغه متعه گردد بگویند اول زوجه بگوید متعتک نفسی بمدت کذا علی الصداق المعین پس زوج
بگوید قبلت نفسی لنفسک هکذا اگر زوج از جانب زوجه وکیل شود اول وکیل زوجه که زوج است بگوید
متعتک لنفسی الی شهرین علی الصداق المعین وکیل زوج که زوجه است بگوید قبلت لک هکذا
اگر زوج از جانب زوجه وکیل دهم از جهت خود قبول میتواند و چنین گوید و اگر کافره نباشد زوجت و

متعت موکلی فلانه بنت فلان لنفسی بهذه الساعة الی سنة واحدة علی الصداق المعین
پس بار دیگر زوج از جهت خود بگوید قبلت لنفسی هکذا و بجای متعت زوجت و انکحت میتوان گفت والسلام
فصل در بیان صیغه طلاق و طرق آن اما بعد بدانکه طلاق بر سه قسم است رجعی و بائن و فسخ اما طلاق رجعی آنست
که شخصی زن خود را سه نوبت میتواند طلاق بدهد و باز در عده بوده بی نکاح جدید و مهر جدید رجوع کند اما آنکه
بائن آنست که بار سوم که طلاق داد طلاق بائن میشود یعنی دیگر بار او را مدخوله حلال در میان نیاید و در این طلاق
طلاق بائن میگویند و از آنکه نا امید از حیض است طلاق بدهد طلاق بائن است در عده بوده نمیتواند رجوع کرد
مگر آنکه زنکه را که عده نگاه دارد بعد از این میتواند بنکاح جدید و مهر جدید بخواهد و آن سه طلاق بائن است که زن
زنی را بخواهد و خلع نموده طلاق بدهد این نیز طلاق بائن است که نمیتواند رجوع کند مگر بعقد جدید بعد از عده و اما خلع
فسخ آنست که اگر اکراه از جانب زوجه باشد و زوجه مهر خود را بزوج بذل کند که او را طلاق بدهد و اگر مهر خود را بزوج
بذل کند طلاق بخواهد پس وکیل زوج بگوید زوجت موکلی علی ما بذلت و ابرأت مختلعة طالق
ابرأت موکلی علی ما بذلت و ابرأت مختلعة طالق هی مختلعة طالق هی طالق طلقه
نوع دیگر بذلت مهره موکلتی و جمیع حقوقها موکلک لتطلقها به در صورتیکه زوج خود بخود صیغه طلاق
بگوید و بگوید زوجتی فلانه بنت فلان طالق هی طالق طلقه نوع دیگر اگر وکیل کند وکیل بگوید زوجت
موکلتی فلانه طالق بذلت مقدارا معینا من المهر و من النقد موکلک من موکلی علی ان
تطلقها به وکیل زوج بگوید هی علی ما بذلت عنها طالق نوع دیگر صیغه خلع آنست که زوجه وکیل خود
بگوید بذلت لک صداقی وکیل زوجه بزوج بگوید بذلت لک صداق موکلتی ما بعد زوج بگوید زوجتی
فلانه مختلعة علی ما بذلت من مهرها علی کذا هی طالق هی طالق هی طالق نوع دیگر صیغه
طلاق فنی خلعت موکلتک من موکلی علی العوض المعلوم و هی طالق نوع دیگر چون زوجه عوض
طلاق مهر خود بشوهر دهد و زوج وکیل کند بجهة ایجاب قبول طلاق پس وکیل زوج بگوید خلعت موکلتک فلانه
من موکلی فلان علی العوض المعلوم و هی طالق وکیل زوجه بگوید بذلت لموکلتک عن موکلک
القدر المعلوم علی ان تطلقها به وکیل زوج بگوید بوکالتی عن موکلی هی ما بذلت عنها
طالق پس طلاق فسخ آنست که اکراه از جانب زوجه باشد و عبارات آنست که اکراه از جانب باشد و رجعی
آنست که اکراه از زوج باشد فصل در بیان ترکیب صیغه بدانکه انکحت و زوجت و ب صیغه عقد لازم است

که بصیغه

که بصیغه ماضی مؤدی شود و از صیغه مذکور نه اراده معنی جاری است و نه حال و نه استقبال بلکه از این الفاظ در حین ایقاع
عقد معنی انشا است نه اخبار و غرض از انشا آنست و در این مقام احداث امر است مجرد از زمنه ثلثه که آن ماضی
حال استقبال است و بعد از مجرد آن است که لافظ در حین تلفظ باین الفاظ هیچیک از زمنه ثلثه را منظور و ملحوظ
ندارند نه آنکه اصلا مقارن است از زمنه ثلثه نداشته باشد و دیگر آنکه مقصود از الفاظ انشا است نه اخبار
و منظور عاقله از ایقاع عقد مجرد از زمنه ثلثه باشد و نه مقصود عاقله آن باشد که خبر دهد که عقد کردم من در زمان
سابق یا آنکه عقد میکنم در زمان حال و یا استقبال لاجل انشا و اثبات الحکم فی حالة النطق مجردا عن الزمان
یعنی انشا اثبات کردن حکم است در حالت نطق از زمان و اما بدانکه انکحت فعل ماضی است از باب افعال بوزن
از برای متکلم وحده مثل در اصل واحد انکح ینکح انکاحا بوزن افعل یفعل افعالا بدانکه حرف
ایشان ه متکلم مع الغیر بدانکه نکح ینکح مجرد ادامت و سالم است و در اصل مثل ضرب یضرب باب
دوام است و صیغه نواهی انکحت را امر مناکحت نمیشود مراد که ماضی است و امر از مضارع نمیاید و از فعل مخاطب از
غایب مضارع نیز نمیاید از برای آنکه غایب و غایبه نمی بینی بلکه نه امر مناکحت و از نهی طب و نهی غایب باید مثل
مناکحت نهی امر مناکحت تا که حرف مضارع است اندر حد تا صیغه مضارع بر طرف نشود بعد حرف مضارع ساکن شود
بی آنکه اعلال بجهة وصل اجتنب کنند همزه مترک که باب افعال بر کرنه کو و آخر و بجهة بصورت جزم
اندافت انکح شد و تقدیر مضارع و اسم فاعل از مجرد ناکح و از مزید فیه منکح و اسم مفعول منکوح و منکح و
بدانکه زوجت فعل ماضی است و غیر سالم و از باب تفعیل موضوع از برای متکلم وحده زوج بر وزن فعل بر زوج مضارع
است بر وزن یفعل تزویجا مصدر است و زوج امر است از تزویج تا حرف مضارع ه اندافته بعد حرف مضارع
تحرک اکتفا بحرکه او کردند آخر ه بصورت جزم آمد اسم فاعل مزوج اسم مفعول مزوج و ثلاثی مجرد فرع زوج یزوج
و زوج ازواج و زوج مزاوجه اما بدانکه ملوکلی اسم فاعل است لام حرف جر است و یا حرف جر باب تفعیل و موکلک
هم اسم فاعل است و کاف آخر ضمیر و از باب تفعیل و ماضی موکل که اسم فاعل است و وکل می آید توکیل مضارع
است و وکل امر است و صیغه نواهی مجهول بنا کنند فعل مضارع ه اول ه باید فتحه دهند تا قبل آخر را کسره دهند توکل یتوکل
ینکح اما بدانکه صداق اسم است اما بدانکه علم اسم مفعول است و از باب چهارم علم یعلم فعل ماضی مضارع
است و عالم اسم فاعل اعلم امر است از تعلم و اگر نواهی مجهول بنا کنند فتحه بر ه در اول فعل مضارع ماقبل آخر فتحه دارد
مجهول بتوسل تعلیم اما بدانکه قبلت فعل ماضی است و از باب چهارم موضوع از برای متکلم وحده اصل وی قبل یقبل
یقبل مضارع است و اقبل امر است مقبل اسم فاعل مقبل اسم مفعول اما قابل مقبول لم یقبل و در
مجهول نیز مشروط تعلم دارد و قبل فصل در بیان نکاح و مشروع شرعی آن بدانکه نکاح محتاج است باکاب قبول

و ایجاب باید مقدم باشد بر قبول چنانکه مرد گوید دختر خود را بتو بدهم او بگوید اگر لواط بود از عقد باشد حرام نشود مسئله اگر کسی زنا
کند بزنی یا شوهر او بعد از نکاح کند روا باشد اما اگر زنا بزن شوهر دار یا بنده رجعیه باشد حرام است بعد از اطلاق تحریماً
و موبداً نکاح دختر کرده و متوبه بر ملک منعم نیست در عدهٔ ملک هر چند خواهد کنیزک بخود متمتع بر دارد مسئله از
محرمات رضاع است مثلاً عورتی فرزند غیر خود را شیر دهد بوجهی مادری ثابت شود مادر رضاع خواهر و خواهر اولاد ایشان
و عمه و خاله رضاع حرام باشد چون شرع حاصل شود بعینه یک شبانروز شیر خورده باشد از زن غیر و شیر از پستان خورده
باشد و اگر بدهان نگاه شیده باشد در حلق کچه ریخته باشند حرام نباشد و یا آنکه وقت شیر غیر مادر خورده باشد یا آنکه
هذیان شیر بخورد که گوشت و پوست بروید مسئله اگر کسی زنی دارد و بزرگ و دیگری شیر خواره بخورد زن
بزرگ شیر خوار را شیر بدهد بوجهی که رضاع حاصل شود هر زن بر وی حرام باشد اگر زن بزرگ را دخول کرده باشد شیر دهنده
بر وی حرام باشد مسئله اگر زن دختر زاده خود را شیر دهد بوجهی رضاع ~~مسئله~~ بر مرد خود حرام است
مسئله از محرمات لعان است یعنی مرد زن خود را رجوع کند که باید نکس فی اگر کری و گواه ندارد و زن انکار
کند هر دو را پیش حاکم شرع روند که مرد چهار بار بگوید گواهی میدهم بخدا و رسول خدا که این عمل کرده است زن چهار بار
بگوید گواهی میدهم بخدا و رسول خدا آنچه این مرد میگوید در حق من دروغ است چون این لفظ گفته شود در میان
ایشان تحریم ابد حاصل شود مسئله اگر مسلمان زن کافره نکاح کند و زن مسلمه نیز نکاح شود با مرد کافر حرام
باشد اگر زن ذمیه باشد روا بود مسئله اگر کسی دختر خود را یا خواهر خود را بدیگری بدهد و زن را نزد زن بخواهد بود
جهت که مهر و نکاح حرام این دیگری باشد و از آن او دیگری این نکاح باطل باشد و این نوع نکاح شغار گویند مسئله
جائز نباشد بنده تزویج کند خلاف زن آزاد را و بر عکس یا شی تزویج کند و بر عکس عرب تزویج کند
غیر عرب و بر عکس زیرا که اسلام کافی است مسئله جایز نیست که بنده را اذن مولا زن بخواهد کنیزک را اذن
مولا شوهر کند و اگر عقد واقع شود موقوف است باذن مولا مسئله نوع دیگر از نکاح متعه است بلفظ متعه
گرفتن است او را ایجاب قبول از شخص عاقل و بالغ در نکاح غیر باشد در عدهٔ وفات و طلاق نباشد اما باید
مدت معین باشد و تعیین مهر باشد و اگر از این شرط خالی باشد حکم زنا دارد زانیه و کافره را متعه نشود فصل
بدانکه عیبها موجب فسخ نکاح جواز است جنون و عنن و خصی و جب اما در زنان هفت است جنون جزام برص
قرن آکوان سیاه افکار گوشت بهم بسته و عنن اما اگر این عیوب بود از نکاح واقع شود فسخ باشد و
چون مطلع شود علی الفور فسخ کند روا باشد و الا روا نباشد اما در عنت گرز نباشد از حاکم شرع را در قرب اقل
یعنی یک ماه رخصت است با شوهر خود بسر برد و در جماع که متوجه شود در کل در عنت قبل از دخول
نصف مهر لازم بود بعد از آنچه مقرر شده باشد ادا باید کرد مسئله در عقد ذکر مهر باید کرد زیرا که مهر عوض بضع است

بضع است و بضع فرج را گویند و جماع را گویند و ادای آن باید کرد بدانچه در عقد مقرر شده است و اگر عقد
واقع گردانند و ذکر مهر نشده باشد نکاح درست باشد اما مهر المثل بحسب حال زوجه و اگر قبل از دخول طلاق
دهد مهر متعه لازم باشد مسئله اگر مرد یکزن در نکاح دارد و شرعاً یک شب در بستر او بخوابد و چهار شب و سه شب دیگر
مخیر باشد از آنکه پیش او بخوابد یا نزد هر گاه زن دختر باشد شب پیش ایشان بخوابد و اگر سه زن داشته باشد سه
شب و در پیش هر کدام یک شب بخوابد بشماره اگر از نوبت تجاوز کند باجازت ایشان نباشد اما شرط خسیدن
مضاجعت نه مواقعه مسئله اگر کسی زنی دارد و دیگری بخواهد اگر یکی را باشد هفت شب پیاپی پیش او باشد
و اگر دو باشد بنیاد قسمت کند و در پیش هر یک یک شب بخوابد مسئله چون مرد که خدا بخشد فرزند بیارد و فرزند از
اطلاق یا بدکان چون از ابتدای وطی تا حین ولادت بهفت ماه باشد و این اقل مدت حمل باشد و تا ده
ماه اکثر حمل است و تا نه ماه و این وسط حمل است عرفاً و عادتاً و اختلاف بحسب ضعف قوهٔ طبیعت رحم است
و آنچه مخالف اقل مدت و اکثر باشد اطلاق نتوان کرد مسئله اگر اختلاف افتد زوج زوجه را در دخول
بود از حصول ولد مرد سوگند بخورد برای عدم دخول مسئله چون فرزند بوجود آید سنت بود که با نماز و گوش
راست او بخوانند و اقامت بگوش چپ و گوش چپ او سوره اخلاص کنند و حلقه در گوش و لی بپیندازند و شی
از آنکه شیر زنان او نهند آب شیرین بکام او بر برند و خاک از تربت امام حسین علیه السلام و نام نیکو
و لقب و کنیت برای او تعیین کنند عقیقه گوسفند یک ساله نر از برای نرینه و گوسفند ماده از برای مادینه روا
لدین گوشت او بخورند و استخوانهای او جمع کنند بکرباس نو پیچیده در جای پاک دفن کنند مسئله چون
مرد زن را عقد کند نفقه و کسوه بر او لازم باشد آنچه مقدور اوست بشرطی که زوجه فرمان بردار و تنگ و سر پیچان
نباشد و مسکنی بدهد تا با پاس کس باشد اما طلاق رجعی باشد یک طلاق را طلاق نفقه لازم بود در زمان عدهٔ
رجعیه اما اگر شوهر وفات کند در عدهٔ وفات نفقه لازم نباشد مسئله نفقه اقارب بر هر لازم باشد
و اما فرزند بالغ باشد نفقه بدو لازم باشد که پدر عاجز باشد از کسب کردن اما نفقه مملوک بر مولا واجب است علف
بهایم از هر جنس باشد بر خداوند لازم بود اگر علف ندهد حاکم شرع حکم کند که آن حیوان را بکشد اگر کشته باشد
و هر گاه باشد بفروشد یا یک بخشد آن حیوان را علف بدهد فصل در بیان عدد زنان هر که منعقد بعقد
دائمی اما بدانکه عدهٔ ندارد زنی که شوهرش دخول نکرده باشد طلاق بدهد اما اگر دخول نکرده شوهر بر او لازم است
عدهٔ وفات نگه دارد و اگر زن مستقیم الحیض را طلاق دهد عدهٔ آن زن سه طهر است مثلاً شوهر او را طلاق

داد زنکه یکبار حیض دید پاک شد و بار دوم حیض دید پاک شد بار سیم حیض دید پاک شد عدهٔ او تمام میشود
این سه طهر شد اما این در صورتیست که زنکه مرة بعد مرة باشد و اگر در تفرق عدد بعد باشد یا در تفرق مرات
بدانکه هرگاه شخصی زن خود را طلاق بدهد و بعد از طلاق بیک لحظه زنکه حیض به بیند و پاک شود بار دوم
حیض به بیند و پاک شود بار سیم که حیض به بیند طلاق طلاق بائین میشود و بی آنکه محلل در میان بیاید
نمیتواند آن زن را بخواهد و کمترین زمانیکه منقضی شود میان زمان عدهٔ زنکه هست شش روز و لحظهٔ اول
طهر است تا تمام حیض اما اینکه عدهٔ زن مستریبه است و زن مستریبه آنست که حیض نه بیند و سن سی تحقیق
بعد باشد و شوهر او را طلاق بدهد پس عدهٔ همان زن ماه و درست و بیست و سه ماه است سه طهر حساب
میکنند اما اگر در سیم حیض به بیند در ماه اول تمام نشده پس لازم میشود بر زنکه که صبر بکند تا نه ماه بلکه
او و ماه از جهت آنکه در این صورت احتمال حمل دارد و بعد از نه ماه دیگر عدهٔ ندارد و یک روایت که شش
ماه هم کنند و بعد از شش ماه دیگر عدهٔ نگاه دارد اما اگر زن صغیره و شخصی بخواهد که قبل از دخول طلاق بدهد عدهٔ
ندارد اما اگر زن نا امید از حیض و شخصی طلاق بدهد این زن هم عدهٔ ندارد بدانکه عدهٔ یائس زنان
بقول اشهر سه ماه است و بعضی هشت ماه گفته اند و درست میدهد اگر هر زن قرشیه یا نبطیه اما اگر طلاق بدهد
شخصی زن خود را و زنکه حامله نباشد پس عدهٔ حمل زنکه وضع حمل است اگرچه بعد از طلاق بیکلحظه وضع حمل بشود
اگرچه اولاد هم تام خلقه نباشد اما از روی تحقیق بدانکه این حمل است و در عدهٔ میت در حمل بودن نیست اما
اگر شخصی زن خود را طلاق بدهد و بعد از این ادعا بکند که من حمل دارم پس لازم میشود بآن زن که عدهٔ خود را بکشد
تا نه ماه که اقصای حمل است و بعد از آن وضع حمل کرد پس عدهٔ او وضع حمل است اما زنکه از یک شکم دو ولد آورد
و بعضی بر آنند که عدهٔ آن وقت تمام میشود که وضع حمل یک اولاد و این روایت صحیح نیست و اصح آنست
که تزویج اختیار نکند تا وضع حمل ولد ثانی نشود اگر شخصی زن خود را طلاق رجعی بدهد و بعد از این وفات
کند پس از سر بگیرد عدهٔ وفات نگهدارد و اگر شخصی زن خود را طلاق بائین بدهد و بعد از این وفات کند
پس زن اقتصار بعدهٔ طلاق میکند و عدهٔ وفات ندارد و هر آنکه مرد اجنبی مرد نباشد اما بدانکه عدهٔ وفات
آنست که زن مرة منعقد بعقد میباید که چهار ماه و ده روز عدهٔ وفات نگهدارد هر آنزنیکه زنکه حامله نبوده
باشد خواه صغیره باشد و خواه کبیره و شوهر دخول نکرده باشد و عدهٔ طلاق سه ماه و ده روز است بقول اصح خلاف
ندارد فصل در بیان عدهٔ کنیز و شروط آن اما بدانکه اگر خواجه کنیز خود را طلاق بدهد که دخول کرده باشد پس

عدهٔ او

عدهٔ کنیز مدخوله خواجه یک قرء است و قرء را طهر میگویند وقتی که طهر را سه تمام کرده عدهٔ تمام است و اگر آن کنیز
مستریبه باشد یعنی سن سی تحیض بعد باشد نه بیند و شوهر او را طلاق بدهد پس عدهٔ کنیز مستریبه چهل روز
است خواه در رقت عبد باشد و خواه کنت آزاد و اگر اعتقاد بکند مولی بعد از این طلاق بدهد پس لازم میشود
کنیز که عدهٔ زن مرة را نگاه دارد و اگر کنیز را طلاق رجعی بدهد و بعد از این اعتقاد کند در عدهٔ پس لازم میشود کنیز
عدهٔ زن مرة را نگهدارد اما اگر کنیز طلاق بائین بدهد لازم میشود عدهٔ خود را که آن است نگهدارد یعنی دو طهر
اما بدانکه عدهٔ ذمیه مثل عدهٔ زن مرة است یعنی سه ماه و ده روز در طلاق و در چهار ماه و ده روز در وفات
در یک روایت میباید و خواه هیچ روز بوفات زوج عدهٔ نگاه دارد و اگر کنیز ام ولد باشد عدهٔ نگهدارد سه ماه
و ده روز و اگر کنیز حامله را طلاق بدهند هر کنند تا وضع حمل و چهار ماه هیچ روزه نیز عدهٔ نگهدارد و اگر کنیز خود را
طلاق رجعی بدهد بعد از طلاق زوج عمر در عدهٔ او از سر گیرد یعنی چهار ماه و ده روز اما در این صورت کنیز ام
ولد باشد پس لازم میشود از سر بگیرد و عدهٔ خود که ام است که چهار ماه هیچ روز فصل در بیان طلاق اما بدانکه
باید که طلاق دهنده عاقل بالغ باشد و مختار و قصد طلاق داشته باشد بدانکه وقت طلاق گفتن
مطلقه باید پاک باشد از حیض و از نفاس اگر شوهر حاضر باشد و زوجه مدخوله بها باشد درست نبود و اگر دخول
کرده باشد و همان شب غایب شده و در آن وقت از آن شهر بیرون رفته باشد خانه که نزدیک بسه فرسنگ راه
رفته باشد و آنجا خواهد زن را طلاق بدهد باید که آنقدر از پاک گذاشته باشد که زوجه انتقال کرده باشد
از طهر بطهر دیگر باید که طلاق در طهری باشد که در آن جماع نکرده باشد و طلاق واقع نشود مگر بلفظ طلاق چنانکه
مرد گوید زوجه خود را که فلانه نام که زوجهٔ من است طلاق دادم و دیگر من طلاق است و در طلاق شرط نیست
و باید دو گواه عادل حاضر باشند تا از لفظ طلاق دهنده بشنوند مثلا شرط آنست که گوید اگر فلانکس اجازت
دهد تو بر من بطلاق مسئله طلاق بر دو نوع است بدعت و سنت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اما طلاق
بدعت طلاق زنان حایض و نفساء باشد بحضور زوج باشد و طلاق مستریبه قبل از تمام شهر یعنی شوهر سه ماه و دخول
نکرده باشد بعد از آن و سنت طلاق کفتن پاکی بدین چهار نوع طلاق نشود اما اگر شوهر غایب بود درست است اما
طلاق سنت رسول صلی الله علیه و آله و سلم دو نوع بائین و رجعی بائین آن سه گویند بنکاح تجدید یعنی نکاح دیگر بیرون بیاید
از آن بائین باشد یعنی فرزند نباشد و بحیض نباشد و صغیره مدخول بها و مختلعه و مبارات و طلقه و ثلثه میان این سه طلاق
دو بار رجوع رفته باشد این نوع طلاق سه رجوع نیست اما طلاق رجعی آنست که شوهر دو بار در عدهٔ رجوع مثلا هر زن
که در سن بالغات تا نه باشد اگر قرشیه باشد و شوهر او صغیره و دخول کرده باشد جهت طلاق بدهد و خواهد پیش از انقضای
وقت که عدهٔ باشد رجوع کند روا باشد و در رجوع این مقدار کافیست که گوید رجعت کردم و یا رجعت بر شما کردم

بانه برد مسئله و مکرره بعد مرد بخور زنرا طلاق دهد اگرچه طلاق می افتد و همان طلاق گویند و طلاق واقع نشود اما زن
از شوهر خود میراث برد تا یکسال که آن شوهر مگر باشد و مرد بمیرد که اگر از آن انگوری نیک شود بعد از آن هر دو با زن یا شوهر
که باشد پیش از مرگ شوهر میراث برد مسئله و طلاق عدهٔ نیست بر حیوه یا سه و غیر مدخول بها و اگر مطلقه را
سن کم که او را حیض نباشد و آن مطلقه را حیض نباشد و عدهٔ آن سه ماه باشد و اگر آزاد باشد و اگر کنیزک باشد چهل پنج
روز و حامله وقت وضع حمل باشد اگر هر گوشت باره شود عدهٔ زنی که شوهر او مرده باشد چهار ماه و ده روز و آن زن
اگر میوه باشد یا یائسه شوهر او مقارنت کرده باشد یا نکرده باشد و اگر زن شوهر مرده حامله عدهٔ بعد الاجلین باشد یعنی اگر
بعد از چهار ماه و ده روز بیاورد و عدهٔ او چهار ماه و ده روز باشد و اگر چهار ماه و ده روز بزود که بیاورد وضع حمل باشد مسئله
اگر کسی زن را طلاق دهد طلاق رجعی و بعد از آن شوهر مرد و عدهٔ وفات باید داشت و جایز نیست که زن در عدهٔ
رجعی از خانه که عدهٔ در آن مرد زن را مگر که معاش نمیتواند داشت که اگر بیرون بهتر بعد از نیمه شب بیرون رود پیش از
صبح بخانه خود رود و در عدهٔ رجعی نفقه او در مدت عدهٔ بشوهر دهد باشد مسئله عدهٔ مطلق از وقوع طلاق باشد و عدهٔ
شوهر مرده زن و فسخ که فرمان باو رسد مسئله طلاق فسخ واقع نشود بجز فسخ از خدا سخن باشد که فاسخ مالک باشد
مثل رهم و دینار و غیره و فضلات آن نباشد و فاسخ باید عاقل بالغ و مختار باشد و قصد طلاق فسخ داشته باشد و فسخ
طلاق باشد که در آن جماع نکرده باشد مسئله طلاق عبارت مثل طلاق فسخ است مگر در عبارت که اینست از
طرفین باشد در فسخ از یکطرف هر کدام که باشد از زوجین و صورت عبارات بارهٔ انک بکذا فانت طا
لق یعنی بزار شدم از تو و تو از من طالقه فصل ظهار ظهار بدانکه طلاق ظهار حرام بود و صورت همان بود که زوج
زوجه خود را بگوید انت علی کظهر امی و یا اختی کنایت باشد و خول و لی یعنی بر دخول مادر و لی و لالت باید
از محرمات و شرط وقوع ظهار استماع عدلین است و باید که مظاهر عاقل و بالغ باشد و مختار باشد و قاصد و ظهار
واقع شدن چون اراده و علی داشته باشد کفارت باید دادن و بعد از آن وطی کردن و کفارت عتق رقبه باشد
یا ماه پیاپی روزه دارد و اگر عاجز آید ده مسکین را طعام بدهد و اگر پیش از کفارت زدن امتناع آید حاکم
شرع او را مضیق کند از اکل شرب تا از این دو چیز که طلاق دادن یا کفارت یکی اختیار کند مسئله اگر کسی
سوگند خورد و باز وطی نکند درست باشد چون سوگند بنام خدای تعالی باشد حالف قصد وقوع ایلا
باشد یا مفترت زوجه اگر هم بنده باشد یا خانه بیرون کعبه باشد یا اگر بنده باشد و باید که مدت از چهار ماه
زیاده نباشد زیرا که چهار ماه جماع نکند باشد درست چون ایلا زید از چهار ماه باشد و فیئه هر کند و حاکم خود را
با حاکم شرع بگوید حاکم شرع او را چهار ماه امان دهد اگر قدرت دارد و زن را طلاق دهد اگر زن ایلا هم او اختیار
نکند مضیق کرده اند از طعام و شراب تا آنکه از این دو یکی را اختیار کند اگر پیش از کفارت دخول کند و کفارت

لازم

لازم باشد فصل طلاق لعان بسبب دشنام شوهر باشد نیز باید نوشت خود بدانکه رجوع کند که مثل بوده و
دکوده نداشته باشد یا انکار فرزند کند که این فرزند از من نیست و در طلاق لعان شرط کنند که لعان کوینده
لعان کند مکلف و عاقل و بالغ باشد و زن سالم باشد از زلال و کری و صورت اینچنین باشد که مرد و زن پیش
حاکم شرع بروند مرد بگوید چهار بار که گواهی میدهم خدای را که من از جمله راستگویانم آنچه در حق او نسبت
داده ام و پنجم بار عقب بگوید که لعنت خدا بر من باد اگر او از جمله دروغ گویان است بعد از آن زن نیز چهار بار
بگوید که گواهی میدهم خدای را که این مرد از جمله دروغ گویانست در عقب بگوید غضب خشم خدای تعالی
بر من باد اگر او از جمله راستگویان است بعد آنچه در حق من گفته است و هر کدام از راست آن که اطلاق کلام
سابق کنند حد بزنند تا دانند والسلام فصل بنده که قاضی باشد یا اهل حرب یا اهل ذمه چون خلل کند
در شرط ذمت یعنی ظاهر فرو زنده و زنا کننده با محرمات قصد مسلمان و چون کسی دعوی از او کند نشنوند
او را در بازار مسلمانان فروخته باشند مگر بکودکان عدول مسئله اگر کسی خواهد بنده را آزاد کند بلفظ صحیح
روشن چنین گوید که انت حر علی الفور آزاد حاصل و بهر اشارت و کتابت که کفه باشد که ترا آزاد
کردم یا سوگند خورد که آزاد میکنم مسئله اگر کسی بنده خود را گوید که چندان که زنده باشم تو بنده باش و چون
من بمیرم تو آزادی و قائل باید که عاقل و بالغ باشد و قصد آزادی داشته باشد و چون شرط حاصل شود آن بنده
آزاد گردد و بعد از مرگ او از ثلث مال او باشد و اگر بیشتر باشد و رجوع کند در باشد و این نوع آزاد را
تدبیر گویند یعنی چون خانه وفات کند بنده را بهاء کنند که بهای او یکصد دینار میباشد و اگر هیچ دینار
و زر نه مالک مانده باشد آن غلام آزاد باشد و اگر نمانده باشد از قسم غلام یکقسم آزاد باشد مسئله اگر شخص
بنده خود را به بهای معین فروخته باشد بشرطیکه بدهد و فرا ادای آن نکند آزاد باشد اما اگر کتابت ادا کند
آزاد نباشد و این کتابت را شرط گویند و اگر گوید که هر گاه ادای آن کنی آزادی که هر گاه یک دینار ادا
کنی یکجزوی که در مقابل آن دینار افتاده آزاد باشد و این کتابت را مطلقه گویند و هر فرزندی که حاصل شود
بعد از کتابت مطلقه دارد بآن مقدار که پدر آزاد باشد و هم چنین باشد و در کتابت مشروط بعضی تا تمام ادا
نکند پدر و پسر آزاد نمیشوند و در غیر صورت پیش از آزادی هر دو مال او از آن مولا باشد و در کتابت
مطلقه اگر پسر در آنچه در مقابل آزادی افتد متروکات حق وارث آن باشد و آنچه در مقابل بنده که افتد حق مولا
باشد فصل بدانکه سوگند منعقد نمیشود الا بنام خدای تعالی و سوگند بهر نامی خدا و انه و زیارت مسجد مقدس درست
نباشد و شرط حالف باید که بالغ و عاقل و مکلف و با اختیار خود باشد اگر سوگند خورد و منعقد شود سوگند
چون برای واجب مثلا سوگند خورد که هرگز نماز قضا نکند یا سوگند برای سنت بعد چنانکه سوگند خورد که بر نماز

انبیا و ائمه و اولیا خواهم رفتن چون مانع نباشد بباید رفتن یا روزه شهر با جمع روز نذر دارم بباید داشتن اگر خلاف
کند کفارت لازم باشد یا سوگند بخورد که کجا رفت خواهم رفت از رفتن و نا رفتن کدام که او بکند نسبت بآن
اختیار کند مسئله نذر کننده زن باشد بی اذن شوهر حرام نباشد اما گویند که اگر خدا تعالی مرا فرزندی روزی
کند و اگر خلاف کند کفارت لازم باشد و اگر در نیت گوید که فلان درهم بدهم اگر مهم برآید و نگوید خدا
برآنند درست نباشد اگر کسی گوید که مال بصدقه دهم خدا برآنها شتر نا زیانه باید زدن قوله تعالی ولیوفوا نذورهم
فی الوفا بیان کرده اگر گوید که نذر کردم که جمع مال خود را بصدقه بدهم خدا برا از ورد دیت خوف کند مال او و
تمام بها کنند و آن بخود بردارد و خود خواه ادا کند تا تمام را ادا کرده باشد و آن قسمت بدیت دیگر دیت آن دهد روا
باشد مسئله اگر کسی گوید علی عهد الله ان کان کذا یعنی بر من است خدای عهد که هرگاه چنین کار بشود چندین روز
روزه بدارم درست باشد مسئله کفارت بر سه نوع است اول مرتبه مطلق گویند یعنی کفارت ترتیب باشد
و آن کفارت باشد و کفارت قتل و خطای اول بنده آزاد کردن و اگر استطاعت عاجز باشد دو ماه روزه بدارد
و اگر از این هم عاجز باشد شصت مسکین را طعام بدهد مسئله اگر کسی قضای روزه ماه رمضان بدارد بعد از
نماز روزه دانکنده مسکین را طعام دهد و عاجز نشود سه روز بدارد و تمام مجرد تطلق گویند و اگر ماه رمضان روزه
هشت یا عذر یا روزه نذر معین خلاف کند کفارت ایلا و یمین گوید که روزه که با زوجه جماع نکند بروی
کفارت لازم باشد بنده آزاد کردن یا گواه سوسه روزه گرفتن و یا شصت مسکین را طعام دادن ثم مجتمع
مجتمع فیه و اگر کسی سوگند یا ضیار خواهد که رنگ نکند مثلا بگوید هرگز شراب نخورم بخورد کفارت لازم بود
مخیره بنده آزاد کند یا ده مسکین را جامه بدهد یا سه روز پیوسته روزه بدارد مسئله اگر زن در مصیبت موی
سر و رو بر دریا بکند یا روی خود را بخراشد یا مرد جامه بدرد کفارت یمین لازم شود و سنت است که در کفارت
خورش بدهند اعلی گوشت و اوسط سرکه و ادنی نمک و ضعیف را بشمار نیارند با مردان یکنفر از کچکان کرند
و یکنفر از مردان و در کفارت دادن نیت باید کردن و تعیین کردن از چه نوع است و دهنده باید مسلمان
باشد و هر که یکروز سلا اگر نان و هر روز یکمن بدهد و اگر گندم صد و پنجاه درم بدهد فصل در بیان صید و آنچه
تعلق بصید دارد آنچه که صید او را توان خوردن دو چیز است یکی سگ و دیگری بزد و آنچه داخل بزد باشد مثلا
اگر سگ در گرفتن بگرد که صید او را توان خوردن و بکشد حلال باشد خوردن آن بشرطیت که آن سگ
آموخته باشد و شرط آموختن او آنست که اگر او را بفرستند برای نخچیر برود و اگر باز گرداند باز گردد و
معتاد باشد بخوردن آن اما اگر در شکار رفتن را بخورد آن را اعتبار نیست و در جایگه فرستند قصد نخچیر
داشته باشد بسم الله الرحمن الرحیم بگویند و باید نخچیر از چشم صیاد غایب نشود اگر بسم الله فراموش کند
و او منقطع بسم الله بود و اگر سگ صید را بکرد و بکشد حلال باشد و اگر کسی دیگر بسم الله بگوید درست

نباشد فصل و آنچه داخل بزد باشد مثل تیر شمشیر و نیزه و گرز بشرطیکه اعضای صید را بدرد پس گوشت آن را توان
خوردن و حلال باشد و اگر سگ جانوری را گشوده گرگان بگرد یا تیر بزنند مردار شود و حلال نباشد زیرا که بر نیت
نیت مسئله اگر صید را تیر بزنند و از جای بجهد یا در آب یا در گرداب افتد بمیرد یعنی در چاه یا در ره گوشت
او را توان خوردن زیرا شاید بقوت تیر مرده باشد بلکه سبب اقتران مرده باشد مسئله اگر صید تیر خورده بجای
ماهی اقتاد مرده و معلوم باشد بدان تیر مرده است حلال باشد فصل بدانکه کشنده ماهی حیوان مسلمان
باشد که کشته غیر مذبوح توان خوردن و کشتن باید که با آهن باشد با قدرت که اگر آهن نباشد بضرورت هر چیز
که بر بزرگ کردن او و بر رگ سرغ در کی دیگر که طرفین او بشد و حلقوم و بدان کشتن روا باشد اما در
کشتن شتر همانقدر که ذکر کرد بر کوه دال سینه فرو برند پس آنکه گردن او را بر برند و در وقت کشتن رو
بقبله گردان بسم الله گفتن شرط است و اگر از این جایگاه حرکت کند حلال نباشد اگر فراموش کند روا باشد
خوردن آن دیگر حیوانات گردن باید بریدن و مذبوح باید که حرکت زنده مرده معلوم کند و اقل آنست
که بعد از کشتن دنب خود را بجنباند یا چشم را بگردانند یا خون را بقوت بیرون آرند و اگر این علامات نباشد
حلال نباشد زیرا که در وصیت نبوده است مسئله تنت بعد کشتن گوسفند یکپای وی بگذارند و در کاو
چهار پای وی را بهبندند و در شتر هر دو دست او را بر بغل بر بندند و سینه او بر زمین آید کار زود تر بدل رسد
مسئله اگر حیوان در چاه یا در شکسته افتد و مرد در خواهد شد هر جا او را بهتر بسم الله بگویند روا باشد مسئله
کشتن ماهی بیرون آوردن او زنده در آب و اگر مرده باشد حلال نباشد و کشتن ملخ گرفتن او است اما در کشتن
ماهی و ملخ مرد مسلمان باید که حلال باشد مسئله اگر حیوان آبستن را بکشند و بچه او تمام خلقت تمام
شده باشد اگر مرده باشد همچو مار در مبدل است اگر زنده باشد بباید کشتن فصل در بیان اطعمه و اشربه آنچه در
دریا باشد از پوست و لاک پشت و زغ و خرچنگ و مارماهی که پاک داشته باشد روا باشد و ماهی بیفتد
و شرانی و نهنگ و مار و خایه ماهی و شبه بچه شهد و آنچه در شت حلال و شبه نباشد هر یک تابع اصل است
مسئله حیوان اهلی و گاوان و شتر و گوسفند و بز کوهی و گوزن و آهو و شوکا حلال باشد و اسب و استر و خر مکروه
باشد و اما کراهیت استر از اسب بیشتر است مسئله حیوانی که عادت کند بسرگین خوردن حرام مگر طبیعت
او را بگردانند بعلف طاهر مثلا اشتر را علف پاک بدهند چهل روز و گاو را بیست روز و گوسفند را ده روز
و غاز اردک را پنج روز و مرغ خانگی را سه روز مسئله هر جانور را که دندان مثل شیر و روباه و گرگ و خرگوش
و شغال و سوسمار و موش و حشرات زمین مثل پشه و قمل و براغیث حرام باشند و باز و کرکس و شاهین
و استخوان شکن و دب هره و طاوس حرام باشند و مکروه بود غراب و خطاف و هدهد و جوق و کرا و قاق

وقبره مسئله اجزای مردار حرام باشد مگر آنچه او را بنبود در حیات حیات مثل موی و پشم و پر و سرم و استخوان و
رگ و پوست بایشان کشیده و نیز پاره مگر آنچه آلوده باشد مسئله دیگر از گرد و خصیه و سپرز و خون مثانه و زهره و
مشیمه و قرع و رگ کلان و مغز و باغ و اندرون چشم حرام باشد مسئله اگر روغن خمیر زده یا نجاست در افتد و آن
نجاست بیرون آرند و آنچه ملاقی روغن باشد پاک باشد و اگر روغن نجسه باشد بجز دافعان نجاست پلید شود
اما برای روشنائی در غیر خانه توان سوزانید مسئله اگر گوشت حلال بحرام مخلوط شود بر آتش اندازند اگر خود بر
هم کشید حلال باشد و گرنه حرام باشد مسئله اگر خر بگردد بخودی خود یا مالک در روز نشد سه که شود پاک است حلال
مسئله روا باشد اوستیان خرما بخورند در خانه خود و از آن و در خانه مادران و برادران و خواهران و اعمام و عمات
و خال و خالات و بندگان و دوستان بشرطیکه کراهت نباشد مسئله حرام باشد در خانی که شراب بود خرما
خوردن باب در بیان قضا و شهادات اول در صفت قاضی که چیست قاضی مکلف مومن و عادل و حاکم
شرعیه و پاک زاده و ضابط باشد که علما گویند تراجا زت لادیم از خصوصه قاضی باشد پاک این شرایط مذکورات
در وی باشد و عاقل باشد و قضای قضیه موصوف باشد و نیست باشد که چون قاضی نصب کرده باشد و اعلام کنند
اهل شهر و برسیدن در شهر نشستن و در دو فرقه نشست بقبله نشستن و فرقه نهد که چون اگر موهم تهمت که ایشان
گواهی بدروغ نیسم شد و مگر دست قضا گذاردن یا مشغول بعلوم یا مهور متفرقه مثلاً عقب جوع و عطش و غم
و شادی و با فراط و در بان نشیدن و در وقت حکم و تعیین یکی چون صاحب که هر هم ایشان و گواه باشد و در موقت
کهن عزم یعنی تا وان کرفی خود بکذرد مسئله روا باشد که قاضی حکم کند بعلم خود در حقوق آدمیان و چون علم
حاصل نشد حکم بگواهان باید کرد مسئله چون القاضی عزم بر قاضی و کرفتم راحه فرکهان تا دعوت کنیم و رجب باشد
حاضر کهن اگر چه زن باشد لکن هم که هرگز بر فرشته باشد آدم معتمد و باید فرشتن که آن هم را بر رسیدن مسئله بر قاضی
باشد واجب که برابر باشد بر خصمین در کلام سلام و در جا دادن مسئله اگر خصمین یکی مسلمان باشد و یکی کافر
جایز باشد که مسلمان نشسته و کافر ایستاده یا مسلمان را اعلا مرتبه بنشانند مسئله روا نباشد که قاضی بر خصمین
فرا بیان دهد و یا در سخن کفتن در مانده کرداند مسئله چون دعوی کند که مرا خصمین مال بر ذمت از مدعی
علیه سؤال کنند اگر اقرار کند آنچه دعوی میکند بردی با قیاس خود و اعاقل و کامل بود الزام کنند قاضی بثبوت
حق او بعد از ثبوت حق و اگر دعوی نا داشت کند و ثابت بشد که او هیچ ندارد و او را مهلت دهند و اگر مدعی
الیه انکار کند و از مدعی طلب بینه کند و اگر گواه آورد گواهی و او حکم کند مدعی بر ثبوت حق مدعی اگر گواه
نیاورد سوگند موجه شود بر مدعی الیه سوگند بخورد و بر ای عدم حق او بر ذمت بر نفت وی و اگر بخورد سوگند
بر مدعی ثابت شود حق او را راست مسئله چون مدعی الیه سوگند خورده باشد اگر مدعی گواه آورد و آن مسموع

نخواهد

نخواهد شد مگر آنکه او گوید سوگند بدو در رفع خورم مسئله اگر دعوی بر مرده باشد و گواه گواهی دهد با وجود گواه مدعی
را مدعی را سوگند خوردن که این مبلغ که گواهان من گواهی داده اند که در ذمت وی بود در حال حیات و ما
و بجهان در ذمت او هست و اکنون من او را نشانده ام مسئله اگر مدعی یا مدعی الیه او گرفت باشد در زبان
مردیکه زبان ایشان بود و کیل کند تا او سخن گوید پیش قاضی که هر سؤال است رد باشد فصل سوگند خوردن
سوگند جایز باشد جز بنام خدای تعالی و نیست بعضی از سوگند و عظ کفتن و ترسانیدن و سوگند غلظ دادن
و چون ربع دینار دعوی کند یا زیاده غلظ بقول خدا والله طالب الغالب المدرس الحی الذی لا یموت
بزبان راند مثل روز جمعه و مکان مثل مسجد و مشهد ائمه اولیا و هر چه کمتر از این باشد بگوید والله و بالله که مرا
از آن چیز یک تو یکوی و تو دعوی میکنی در ذمه من نیست مسئله سوگند بمجلس قضای باید دادن و
سوگند بقطع باید خوردن یعنی سوگند این مرا که دانی نیست مگر در فعل غیر که آنکه سوگند چنین خورند که مرا علم
نیست که این چیز فلان بود میباید دادن یا فلان کس این کار را کرد مسئله اگر کسی دعوی کند بر کسی که ترا
چندین بر ورثت من باید دادن او در جواب گوید که ابرای ذمت من کرد یا بدردم اکنون او مدعی باشد
او گواه باید برابرای ادای و او را سوگند باید داد که ابرا نکرده یا نشانده مسئله اگر مدعی یکنفر گواه دارد
و آن گواه را قبول کند یا سوگند مدعی اما که یک گواه و در نوبتون ماه مبارک رمضان و طلاق دادن
هر زن و قصاص کردن که فلان کس قاتل است شوان شدن مسئله مدعی باید مکلف باشد و دعوی را
نقض کند یا برای کسی که او ولایت باشد و دعوی چیزی کند که او مالک در شرع مالک باشد مثل خرید و نیست
و ملک مردار باشد مسئله اگر کسی دعوی کند آن چیز بر نفس کسی نباشد که هیچکس دعوی نکند آن را حکم
کند برای او مسئله اگر چیزی در ذمت دو کس باشد و آن دو کس دعوی کنند بر حقیقت خود و هر دو مسلمان
باشند در دعوی کهن و گواه گذرانیدن همه مگر سوگند دهند هر یک نصف خود را بردارند مسئله اگر دعوی
کنند زن شوهر آن چیز را در خانه در زند بعضی گفته اند چون گواه نباشد آنچه صلاحیت خاص در دو زن زن بهم
باشد آنچه صلاحیت هر دو داشته باشد میان هر دو باشد بشراکت مسئله اگر کسی دعوی کند چیزی را و آنچه در
ذمت یکی باشد و هر دو کس گواه بگذرانند حکم برای آن کس است که عادل تر باشد و اگر گواهان مساوی باشد
در اکثریت قرعه بزنند نام هر کدام که بقرعه بیرون آید سوگند بخورد بحقیقت خود و اگر بخورد قسمت کنند
میانه ایشان بس واجب فصل باید که گواه عاقل و بالغ و مسلمان باشد و در گواهی دادن و گواه تهمت
نباشد یعنی برای خاطر مدعی گواهی دهد یا برای مقرش مدعی الیه پس بدینوجهت گواهی جیران و فاسق و
شریک را آنچه نیکه بعد از ثبوت در آن چیز شریک شده باشد یا وکیل باشد یا گواه برای او گواهی دهد
گواهی ایشان را شنوان شنید و گواهی پسر شوهر برای پدر نشوند و هم چنین گواهی یکیکه خود بخود یا بدو گواهی

فصل

گواهی دهد پیش از آنکه از وی گواهی طلبند و زنان را که بی شوهر باشند و گواهی برای ماه رمضان و یا شعبان
نوشتن یا نفقه زن بی طلاق داده است شوهر نشنوند آن گواهی آن زنان بی تنها در عیوب زنان بشهادت
بکارت و ثبوت مسئله اگر پدر گواهی دهد که پسر من ده درم بفلانکس بباید بدهد بشنوند و اگر پسر گواهی
دهد بشنوند و اگر میگوید پدر زنده باشد مسئله اگر دو زن یا یکمرد گواهی دهند در اول حرام بشنوند مسئله حلال
نیست گواهی دادن مگر که عالم باشد بیقین و حرام است که شهادت بی ثبوت نمیتوان داد یا بد که گواه چون
گواه شد آنکس بی دانسته باشد باصل و نسب و حسب مسئله گواه بر گواه بشنوند در محکمه چون متعذر باشد حاضر
شدن گواه اصلی اما دو نفر گواه باید تا از لفظ کفر گواهی دهند مسئله اگر گواهی دهد گواه و هنوز قاضی
حکم نکرده رجوع کند گواهی او باطل شود و اگر بعد از حکم قاضی رجوع کند حکم باطل نشود و بلکه گواه ضامن باشد
آن چیزی را که بگواهی او ثابت شده باشد از مال خود ادا نماید مسئله اگر دو کس گواهی دهند بدزدی دست
آنکس بی بریدند بعد از آنکه گواهان گویند گمان بردیم که دزدی کرده است اکنون معلوم شد که دزدی فلانکس
کرده است ایشان دست بدهند و گواهی ایشان را در باره شخص حرام نشنوند فصل در بیان حد زنا
واجب شود بدرون گرفتن ذکر مرد در فرج زن با آنکه غایب نشود حشفه یا در پیش زن یا پس زن بی آنکه
عقد در میانه ایشان باشد بشرط آنکه فاعل عاقل باشد و زن حرام فیعلان را اختیار خود کرده باشد که اگر یکی بزور او
بکنار داشته باشد حد نیفتد مسئله اگر کسی زن خود بی لباس زن دیگر پوشیده گرداند بشبی گمان مرد با وی
دخول کند و بعد از دخول بدانند که زن خود او نبوده است آن زن بی حد بزنند و آن مرد بی حد باشد مسئله اگر کسی
زنی را که عده غیر باشد بنکاح بدرجات که داند که او در عده غیر است اگر دخول کرد او را بی حد بزنند و اگر دعوی جهالت
کند که موجب عتاب باشد ایشان ندانسته باشند تحریم بی حد نیفتد و ایشان حرام باشند بر یکدیگر مسئله اگر
کسی چهار بار یا در چهار مجلس اقرار کند بزنا و اقرار بزنند اگر چهار مرد عادل و عاقل یا مرد و زن عادله گواهی دهند
بزنای معاینه چنانکه میل در سلمه دیده باشند حد بزنند مسئله اگر شهادت زنان گواهی دهند که مرد با ایشان نباشد
قول ایشان نشنوند و اگر یکمرد باشد و یک زن هم نشنوند و اگر دو مرد و یک زن باشند حد لازم شود نه رجم
اگر گواهی دهند که نفر مرد بزنای ایشان ایشان بی حد بزنند بدرای فدیه یعنی از برای آنکه دروغ میگویند مسئله شرط
کمال در شهادت زنا که متفقند در زمان و مکان و وقت بدیدن میل در سلمه که اگر گواهی دهند در مجلس
همدیگر خسبیده اند یا دست در گردن همدیگر بی بوسه میدادند تقدیم لازم شود مسئله اگر زنی که خدا نباشد و
کنیز نداشته او بی حد بزنند و سر او بی تراشند و بقربت نفرستند مسئله اگر بنده زنا کند او بی نیمه تازیانه
بزنند فعل آنکه خدا باشد و یا نباشد و هم چنین کنیز شوهر دار و یا ندارد نیمه تازیانه بزنند و یا یکمرد
حد بزنند و هم چنین چهار بی حد بزنند یعنی خوف مردن باشد تا آن وقت که صحت یابد و اگر وقت اقتضا

اقامت

اقامت حد کند برای مصلحت حد عدد شخصی یا بار یک بی زنند و بیکدفعه بر و نا زنند کافر باشد چون
حد خواهند زنند برهنه کنند مرد و بنشانند او بی حکم آمد و او بی نزنند و زن بی بنشانند و جامه بی
بر تن او در هم کشند و بزنند فصل لواطه زنا ثابت نمیشود اگر ایقاب کرده باشند بکشند بلواطه کنند
یا از جای بلند در اندازند و اگر لواطه بصغیره یا مجنونه نرفته باشد اما اگر صغیره مجنونه لواطه کنند قاتل
ایشان را ادب کنند و قاتل بی بکشند و مفعول را نیز هم چون ایقاب شده باشد و اگر ایقاب نرفته باشد
حد تازیانه بزنند فاعل و مفعول را و نیز آزاد باشند یا بنده اگر حد مکرر شود چهارم کرت جواب بکشند مسئله
اگر در اجنبی برهنه در زیر جامه خواب بخوابند ایشان بی تعذیر کنند یعنی سه تازیانه یا پانج بزنند بعد از آن
تا نوبه نرسیدن مجرب باشند در گذاشتن مسئله دو مرد مقر کنند مسئله مقر ثابت شود حد تازیانه بزنند
هر یکی بی هزار و دامیه در آن مسئله حقیقت برابر باشند و اگر حد مکرر شود در کرت چهارم بکشند و حد ساقط شود
بتوبه پیش از بینه و بعد از بینه توبه کنان ساقط نشود مسئله اگر کسی قوادی کند برای زنا یا برای لواطه او بی
هفتاد تازیانه بزنند و آن قواده اگر مرد باشد سر وی بی بتراشند و از شهر بیرون کنند اگر آن باشد سر وی
بی نتراشند و از شهر بیرون نکنند هفتاد تازیانه بزنند بثبوت این بدو گواه باشد یا باقرار اگر کرت
مسئله اگر مرد عاقل و بالغ و یا مرد عاقل و بالغ که کدخدا باشند که زنی یعنی آن زنا کند او را هشتاد
تازیانه بزنند خواه آزاد باشد و خواه بنده و زن کنیز باشد یا کنیز مسئله اگر شخصی جماعت بی و شام داد و
یا برادر تو یا پسر تو طلب حد مغلوب بر زنا بی باشد نه می طلبی مسئله اگر شخصی جماعت بی و شام داد و
نسبت بزنی کند اگر مجموع دو فرد واحد جمع شوند یک حد معینه بزنند اگر متفرق بیایند هر یکی بی حد بزنند
تا حد ثابت شود باقرار دو کرت مکلف باشد شهادت دو نفر عدلان و تقریر کنند چنان و چنان را چون عادت
مکرر باشد مثلا شام دادن مسئله اگر کسی یکی بی بگوید که خواهر تو زنا کرد حد بزنند مسئله حد را بمیراث بر کنند خواه
مال بی مثلا اگر کسی دشنام گفت زید بی و هنوز طلب نکرده بمرد و پسر زید طلب حد کند او را حد بزنند مسئله
اگر کسی بنده یا احدی از ائمه معصومین بی دشنام دهد او بی باید کشتن و هر کسی که دعوی نبوت کند باید کشتن
مسئله کسی که اقرار کند بدانچه موجب حد است و باز انکار کند حد بیفتد و اگر گفته باشد که شراب خورده ام باز
انکار کند حد بیفتد مسئله اگر کسی زنا کرده باشد و شراب خورده باشد پیش از آنکه نزد قاضی ثابت شود حد بیفتد
مسئله اگر کسی زنا کند با مادر خود یا با کسی از محرمات نسبی یا رضاعی یا بدر زن یکی از نهار زنا کند زن اگر
کدخدا باشد یا نباشد یا آزاد باشد و یا کافر باید کشتن مسئله اگر شخصی زنا کند و داد کدخدا
باشد یا کنیز داشته باشد و زنا کند بیانو و عاقله که غیر این دو شخص باشد که گفته شد و داد نیز بالغ و عاقل باشد
حد تازیانه شرعی بزنند و رجم کنند و اگر زنا مجنونه کرده باشد حد تازیانه بزنند و رجم نکنند و هم چنان باشد

مگر زن یعنی شوهر او شده باشد و زنا کند با مرد عاقل و بالغ و او عاقل و بالغ نباشد هر دو سنگسار کنند فصل در بیان
مسکرات مثلا اگر کسی شراب بخورد و پیشه او چنین که باشد و هنوز نشان نرفته یا دفاع آن اختیار خود را بآنکه
دانسته باشد که آن حرام است و او بالغ و عاقل باشد او را هشتاد تازیانه بر پشت بزنند چه اگر او در
باشد یا عبد و اگر هر دو مکرر شود مجازات باشند مسئله اگر کسی شراب بکلالی بخورد مرتد باشد و او را در
شرع باید کشتن مسئله اگر کسی شراب فروشد بکلالی اگر توبه کرد نیکو و اگر توبه نکند بکشند و تقدیر
کنند یا بیع غیر شراب مثل مجون و بنگ و آنچه که موجب جنون و تنگ باشد و ثبوت این شهادت
عدلان باشد یا اقرار مرتین مسئله اگر کسی مسکرات بخورد و نداند که حرام است حد قطع شود اگر در
حد زدن بمرد یا تعزیر دیت لازم نباشد اما اگر ظاهر شود که او آن فاسق بود اندیت او بیت المال بدهند
مسئله اگر کسی آنچیز را که اجماع اهل اسلام حرام دانند و حلال دانند مثل مردار و غیره او را باید کشتن
فصل در حد زدن و زدن شرعا لازم است در زدن حد زدن و زدن باید که عاقل و بالغ باشد و آنچیز را که زدن
بدان مرزبرون آورده باشد بقفل یا بکلید یا دگر این چنان باشد و برده باشد و مقدار نه درم زر سرخ
خالص آورده باشد چون این شرایط حاصل شود چوب را نشاند او بر اطراف دست راست بر تنو و اگر دوم
باره فروی کرد پای چپ او بر برند از مفصل و باشد بگذارند و اگر سیم باره عود کند باز دزدی کند او را
در زندان کنند و بدانکی نگاه دارند اگر دزدی کند بکشند اگر کسی دزدی که مثلا کاوه از حرا
بگرفت یا کوه نقد را از کلیه که در حرا الجمله باز سیم از خانه که قفل ندارد ثبات مال بستانند و او را تعزیر کنند اما
دست او نه برند مسئله اگر کسی دزدی که باشد چون ثابت شود یکی کافی باشد مسئله اگر کودکی یا مجنون دزد
و دست ایشان را ادب کنند مسئله اگر کسی دزدی کند در سنج حمام یا در مسجد یا مال بستانند اما دست
برند که مرحام است و ثبوت بشهادت عادل یا باقرار مرتین اما اگر توبه کند پیش از آنکه گواهی کنند دست
برند مسئله دست دزد بر بدن موقوف است که خداوند مال قطع تراشی حاکم شرع بر دست بر بدن
روا نباشد و دیگر بی خواسته خداوند مال دست بر بدن روا نباشد والسلام فصل در بیان سوریت بدانکه
اسباب میراث دو چیز است یکی نسب و دیگر سبب و آنچه نسب است سه مرتبه است اول مرتبه آبوین و
اولاد میباشد بدانکه اگر شخصی بمرد و پدر بگذارد و تمام مال آن شخص از پدر وی باشد تا دانند مسئله اگر
شخصی بمرد و مادر بگذارد ثلث مال وی را بمادر وی دهند بفریضه و باقی را رد کنند بوی پس تمام مال مادر
وی را بود مسئله و اگر کسی بمرد و مادر پدر بگذارد مال او سه قسم باید کردن و یکقسم بمادر وی دادن و دو قسم
پدر وی را دهند مسئله اگر شخصی بمرد و مادر پدر شوهر بگذارد و مال او شش قسم باید کردن و سه قسم
بشوهر دهند و دو قسم بمادر و یکقسم به پدر مسئله اگر شخصی بمرد و مادر و پدر و زوجه بگذارد و مال او

بدو

بدو انکه قسم کنند سه قسم را بزوجه وی باید داد و چهار قسم بمادر وی دهند و پنج قسم بپدر وی مسئله
اگر شخصی بمرد و یک پسر بگذارد یا زیاده تمامت مال پسر او باشد مسئله اگر شخصی بمرد و یکدختر بگذارد
و مال وی را بدو قسم کنند و یکدختر بدهند بفریضت و قسم دیگر برد بیت مسئله اگر شخصی بمرد
دو دختر بگذارد یا زیاده مال او شش قسم کنند چهار قسم بدختران دهند بفریضت و باقی او را
رد بیت مسئله اگر شخصی فوت شود و دختر بگذارد و یکدختر و قسم بپسر دهند و یک بدختر و او را
پسر باشند و دختر باشد شش قسم کنند چهار قسم از آن دو پسر باشد و دو قسم از آن دو دختر مسئله اگر
شخصی بمرد و فرزند بگذارد یعنی دختر یا پسر و مادر و مادر پدر هر یکی از مادر پدر سدس باشد و باقی اولاد او
باشد مسئله اگر شخصی بمرد و یکدختر بگذارد و مادر و پدر و شوهر و دختر نصف مال باید دادن و مادر و پدر را
سدس و باقی از دختر است و باقی را بشوهر و مادر پدر سدس است و باقی از آن دختران باشد مسئله
اگر شخصی بمرد و شوهر بگذارد و یکدختر و یکپسر اصل فریضه از دوازده است و دوازده را بربع سه دینار باشد شوهر
دهند و نه دینار باقی شش دینار از آن پسر باشد و سه دینار از آن دختر مسئله اگر شخصی بمرد و یکدختر
و یکپسر بگذارد و مال او بیست چهار حق زن شش و دست یکدینار باقی چهارده از آن پسر باشد و هفت
از آن دختر مسئله اگر شخصی بمرد و مادر بگذارد و پدر و شوهر و دختر اصل فریضه از دوازده است سه دینار شوهر
دهند و نه دینار مادر دهند پس از دوازده هفت باقی بدختران دهند مسئله زن نصیب دختران
کم آمد زیرا که از چهار نفر نصیب است سیاست اما این نقصان برای آنست که اگر وارث دیگر باشد بعد از نصیب
ایشان باقی بدیشان است و آنچه پنج دینار باقی که نصیب دختران است دو قسم باید بود دو قسم است
نیمه پس از قسم سه چهار نفر ضرب کنند بیست چهار شود و شش دینار ربع است بشوهر دهند و چهار دینار که سدس
مادر دهند و چهار دیگر به پدر دهند و ده دینار باقی هر چهار را ضرب کنند بدهند مسئله اگر شخصی بمرد و یکزن
بگذارد و مادر بگذارد و دو نفر دختر بگذارد و مال او بچهل و هشت قسم کنند شش که ثمن است بزن دهند و هشت
دینار که سدس است بمادر دهند پس سی و شش دینار باقی بدختران دهند هر یکی سه چهده دینار مسئله اگر شخصی
بمرد و مادر و پدر و دو نفر دختر دارد و یا چهار نفر خواهر که مادر و پدر یا پدر یا مادر باشند و مسلمان باشند و بنده و حاجب
باشند و مال وی را شش قسم کنند و یکقسم بمادر دهند و یکقسم بپدر که حاجب برده و ایشان را باشد مسئله
فرزند فرزند قایم مقام فرزند است با عدم فرزند هر یکی از ایشان میراث میراث پدران خود برند پس اولاد
باولاد او جمع شوند به نسبت بدستور یکه پدر و مادر میراث میبردند ایشان نیز بدان دستور اگر دو دختر باشد
پسر زاده و اگر پسر باشد دختر زاده نصیب پسر خوب است به پسر تمامشان بود مسئله وارث اقرب بمیراث

۲۲

فصل در بیان سوریت بدانکه قصاص بر دو قسم است یکی قصاص بر نفس و دیگر قصاص بر اعضا
قصاص بر نفس بر سه قسم است یکی قصاص بر قتل عمد و دیگر قصاص بر قتل شبه عمد و سیم قصاص بر قتل خطا
قصاص بر قتل عمد

بردن منع میکند ابدا و مثلا شخصی مرد پسر دارد و پسر زاده مال او قائم بپسر دهند نه پسر زاده مسئله فرزند فرزند
بیت مادر و پدر رجع شوند مال بیت و شش قسم کنند یکدینار و مادر و دهند و یکدینار پدر چهار و بفرزند
فرزند مسئله شخصی پسر و دو فرزند یک او پسر باشد انکشتری یا شمشیر یا مصحف باو دهند بشرطیکه غیر ازین چیز
دیگر باشد و او بالغ و عاقل باشد و واجب باشد قضای نماز و روزه پدر و بدارد فصل دوم در بیان
اخوت اجداد باشد مثلا شخصی فوت شود پدر و پدر بگذارد و برادر و خواهران مادری و پدری یا پدری چون
فرزند فرزند نباشد میراث او اخوت اجداد او و باشد مسئله اگر شخصی پسر و برادر بگذارد مادری و پدری
نام مال او و باشد اگر یک خواهر بگذارد یا بیشتر ثلثان از ان ایشان باشد بفرقت و باقی رد کنند برای ان اگر
برادر خواهر هر دو بگذارد مال سه قسم کنند دو قسم از برادر و یک سهم بخواهر مسئله اگر شخص پسر و یک
برادر بگذارد یا یک خواهر مادری سدس مال از ان باشد و باقی را رد کنند بر و چون غیر از و اقرب نباشد
و اگر چه باشد و یا بیشتر ثلث مال بایشان دهند و باقی و رد یک ترا از ایشان کسی نباشد
و ایشان در قسمت برادر و خواهر یکسان باشند که تقرب ایشان بواسطه مادر است مسئله اگر شخصی فوت
شود و برادر پدری بجای مادر پدری باشد و تمامی مال از ان او باشد و همچنین خواهر پدری یا خواهر
مادری پدری باشد مسئله شخصی پسر و برادر و خواهر مادری بگذارد و برادر و خواهر مادری پدر اگر باشند سدس
و اگر چه باشد بیشتر ثلث بدیشان دهند و قسمت میان ایشان مساوی باشد و باقی از ان برادر و خواهر
مادری باشد دو قسم از ان برادر و یک قسم از ان خواهر و برادر و خواهر پدری ساقط شوند برادر و خواهر مادری
پدری مسئله اگر شخصی پسر و برادر و خواهر مادری بگذارد و برادر و خواهر پدری اگر یکی باشد سدس ببرند و اگر باشد
ثلث قسمت میان ایشان مساویست و باقی از ان برادر و خواهر پدری و قسمت میان او و از برادر و یک
از ان چه باشد مسئله اگر شخصی یکخواهر بگذارد پدری و یک خواهر مادری مال آن و چهار قسم کنند و سه قسم از ان
خواهر پدری باشد و یک قسم از ان خواهر مادری و اگر مادری و باشد پنج قسم کنند دو قسم بمادری سه قسم
به پدری و اگر مادری باشد سدس و یک قسمست مسئله زنی پسر و شوهر بگذارد و چهار برادر مادری و دو خواهر پدری
مال او و بدوازده قسم کنند شش بخش را بشوهر دهند و چهار قسم برادران مادری و دو بخش بخواهران
پدری و اینها نقص بخواهران اند بنقصان ایشان هشت قسم بایست بدون مسئله اگر شخصی پسر و زوجه
بگذارد و یک خواهر مادری پدری و خواهر مادری مال بدوازده قسم کنند چهار قسم بخواهران مادری دهند
که ثلث است و سه قسم بزوجه او دهند که ربع است پنج ماند آنرا بخواهر مادری پدری دهند قسم نقص است
و شش قسم بایست بدو نقص اقتدار مسئله اگر شخصی پسر و پدر پدر بگذارد تمامی از و باشد مادر پدر نیز همچنین

اما مادر مادر و مادر پدر جمع شوند مال بدو قسم باید کردن میان ایشان که مساوی دهند در قسمت مسئله اگر
شخصی کسی و جنایت کرد و آن جنایت سرایت کرد یعنی بکشتن و بدان جنایت پسر و قصاص لازم بود مگر
از طرفین راضی شدند بدیت کرفتن آنگاه قصاص نباشد و دیت لازم شود فصل شرط قصاص یکی اول
آزاد اگر بنده و بکشد آزاد و برای بنده بکشند و طایفه حرام ولد و لد پدر بکشند بلک قیمت ایشان
از و بستانند و بخداوند و دهند مسئله اگر مرد آزاد و بکشد پانصد دینار بدو آنرا و دهند او و بعوض بکشند
اگر مرد آزاد و زن آزاد و بکشد پانصد دینار میان مرد بدهند و برای آن او و بکشند اما اگر زن مرد را
بکشد زنرا برای مرد بکشند و زیادتی دیت مرد و با و طلبند اگر زن مرد زن آزاد و بکشد او را برای
او بکشند اما اگر کنیزک و بکشد بجای او از و بستانند بخداوند دهند اگر کنیزک کنیزک را و بنده
بنده و بکشد مرد آزاد اختیار دارد و اگر خواهد به بندگی بکشد و اگر مسلمان کافر را یا جهود و بکشد مسلمان و
نکشند بلکه دیت جهود بستانند و کافر را دیت نباشد و اگر جهود و جهود بکشد قصاص کنند و اگر مرد جهود
و زن جهود و بکشد چهار صد درهم ورثه مرد دهند او و بعوض زن بکشند اگر مرد جهود زن مسلمان و
بکشد جهود و با مالش بورثه مرد مسلمان دهند اگر خواهند بکشند و اگر خواهند به بندگی بکیرند اگر جهود مسلمان و
بکشد اسلام آورد حکم او بعد از حکم مسلمان دارد اگر خطا باشد دیت و اگر عمدا باشد قصاص کنند شرط
قصاص آنست که باید پدر نباشد که پدر و برای پسر نکشند بلک دیت از و بستانند و اگر پسر پدر
یکی و بکشد پدر او و از برای پدر بکشند و شرط چهارم عقل است اگر مجنون یا صبی کسی و بکشد از ایشان
قصاص نکشند بلکه دیت از عاقله بستانند اما اگر مرد مرد بالغ را و یا صبی را بکشد او و از برای او بکشند
شرط پنجم که معصوم الدم باشد یعنی کافر مرتد و کسی نباشد که در شرع او و مباح داشته باشند کشتن فصل
در اشتراک اگر جماعتی اتفاق کنند یکمرد آزاد و بکشند و لی او و رد باشد که مجموع را بکشد بشرطیکه زیادتی
دیت ایشان نکنند مثلا ده مرد دیگر و بکشند هر یکی از ایشان دیت آن مقتول صد دینار و صد
من میباشند چون ولی خواهد مجموع را بکشد و اگر خواهد یکی و بکشد و باقی هر یکی صد دینار بورثه آن شخص دهند
که کشته اند اگر مرد یکی و بکشد ولی اگر خواهد مرد و بکشد زن پانصد دینار بورثه مرد دهد و اگر خواهد زن و
بکشد از مرد پانصد دینار بستانند مسئله اگر موجب اثبات قتل است اول اقرار است و بیان بس
باشد از کسی عاقل و بالغ باشد مسئله اگر کسی اقرار کرد که فلان کس و من کشته ام بلد و دیگری اقرار کرد که من
کشته ام او نکشت اولین که اقرار کرد بواسطه آنکه قصاص از ورثه بعید و دیت از مال بدهند دوم
از اثبات قتل بینه است و آن دو کواه عادل باشد که شهادت ایشان ثابت باشد که بکشته فصل در قصاص
کنند در قتل آن مقدار کافی باشد که کردن او و بزنند اگر چه آنکس و جراحت بسیار کرده باشد مسئله اگر کوه

وده انگشت زن را ببرند و دو انگشت مرد را ببرند و سه انگشت زن را ببرند و سه انگشت مرد را ببرند و اگر چهار
از ثلث گذشته است پس اگر قصاص کنند دو انگشت مرد را ببرند و اگر دیت بستانند ده دیار
بستانند **مسئله** هر چه که در مرد دیت تمام بود در زن نیز تمام باشد و بنده تمام قیمت بنده باشد و در ذمی
دیت ذمیه باشد مثلا زبان و بینی و ذکر و هر دو دست و هر دو چشم و هر دو پا در مرد تمام دیت است
پس در دیگران نیز تمام دیت و قیمت ایشان باشد **مسئله** اگر کسی را بکشند که او را ولی نباشد که او را
قصاص کند یا دیت بستاند ولی آن زمان امام علیه السلام باشد یا قصاص کند یا دیت بستاند یا عفو
نرساند **فصل** نفس بدانکه مرد آزاد مسلمان چون دیت تراضی شوند در طریقین قتل عمد سه صد شتر
بشش ساله یا دیت گاو باشد هر سال تمام شده یا در سال سیم نهاده یا دیت جامه بردیمنی که
چهار صد جامه باشد یا هزار گوسفند یا هزار دینار زر سرخ یا ده هزار درم زر سفید از این هر کدام اختیار کند
یک ادا نماید قاتل از مال خود **مسئله** دیت شبه عمد سه شتر ماده دو ساله یا سه شتر نر سه
ساله و یا در چهار آمده باشد یا سه چهار شتر سه که فحل بروی جهیده باشد یا دیت گاو و دیت حله
که چهار صد جامه باشد از یمنی یا هزار دینار زر سرخ یا ده هزار درم زر سفید ادا این که قاتل از مال
در دو سال بدهد **مسئله** دیت خطای شتر ماده دو ساله در سال سیم در آمده باشد یا سه شتر سه ساله
که چهارم در آمده باشد یا دیت حله که چهار جامه یمنی باشد یا دیت گاو دو ساله که در سال سیم در
آمده باشد یا هزار گوسفند یا هزار دینار زر سرخ یا ده هزار درم زر سفید که از عاقله جانی بستانند و در سه سال
ادا نمایند و دیت نصف از اینها باشد که به ترتیب گفته شد **مسئله** دیت جهود و مجوس هشتصد درم
باشد و دیت زن چهار صد درم باشد و درهم کمتر ذمیه یا نیز قیمت او باشد اگر قیمت او بیشتر باشد بسبب
دقت تیزک ذمیه هم چنین قیمت بنده اگر بسیار باشد از آزاد و تجار شوان که **مسئله** هر جنایت و جراحت
که بنده کند آن تعلق بگردن بنده بعد نه بگردن مولا اداء مولا را میرسد که او را از آن جنایت بیرون آورد
مسئله اگر کسی شخصی را بسبب فحش آورد و یک دیگر را کشتن ضامن جنایت باشد **فصل** در بیان کسی که در
شکم مادر بود بسبب جنایت گردن شخصی از نطفه بعد از آنکه قرار گرفته باشد در رحم مادر بود دیت از
لازم باشد اما اگر علقه شده باز از رحم مرغ چهل دینار لازم باشد اما اگر مضغه باشد و باز بود شصت دینار
لازم باشد اگر استخوان پیدا گردد باز برفت هشتاد دینار لازم باشد و اگر تمام شد و روح در دمیده باز برفت
صد دینار لازم باشد **مسئله** دیت و عشر دیت پدر است یعنی هشتاد درهم باشد و دیت چنین بنده عشر

قیمت

قیمت مادر او باشد اما مادر کنیز باشد خواه آزاد و خواه دختر و یا پسر **مسئله** هر که روح تعلق گیرد باز بطفل که موجب
هلاک او بشد و یا پیر دو دیت مرد باشد تمام اگر پسر باشد و دیت زن باشد تمام اگر دختر باشد اگر زن
علقه کند که بدان علق فرزند از شکم او برود بر دو دیت فرزند لازم باشد برای ورثه آن فرزند و مادر دو
زان دیت صحه نباشد **مسئله** اگر کسی زن حامله را بزند و بدان زن که بیند از زد و یا زیر و بسبب
انداختن او و یا قصاص کشد اگر بعد باشد و دیت بستانند اگر خطا باشد اگر کسی را که بعد از آن که مرده باشد
سر او و یا از تن جدا کند صد دینار لازم باشد و هم چنین باشد در جای اعضا هر دست و صد دینار و هر چشم
صد دینار و هر پا را صد دینار و بینی و صد دینار و ذکر را دینار **فصل** در جنایت حیوان اگر کسی حیوان را
که ماکول اللحم باشد تلف کند یک من بینی دو و بعد بکشد چنانکه گوشت او را توان خوردن شرعا بر او
ارش لازم باشد قیمت را بستانند بخداوند و هند اگر تلف کند پوست من باشد قیمت آن روز که
تلف کند باشد بستانند لازم باشد اگر اعضای حیوان را بشکند ارش لازم باشد چنانکه
نقصه اند چهل درهم باشد و سگ که حیوان را نگاه میدارد مثل گوسفند و گاو و سرا خانه را و اسب
درهم لازم باشد و اگر که زراعت نگاه دارد که نه که یکقفیز گندم باشد که آن بوزن شرع هشت من باشد
اما جنایت که بر جمال بهایم واقع شود دیت عشر قیمت او باشد هر چه بدیدن **فصل** در بیان عاقله چون در
بیان دیت ذکر عاقله رفت که خطا بر عاقله میباشد لازم گردید بیان کنیم عاقله که باشد بدانکه عاقله عصبه باشد
یعنی کسی که نزدیک باشد بر عاقله بسبب مادر و پدر یعنی برادر مادر پدر و برادر پدر و آبا و اولاد
و آبا قاتل داخل ایشان نباشد و در دیت دادن و دیگر از عاقله آزاد کننده و ولی باشد اگر جانی بنده
باشد و دیگر ضامن خریده یعنی اگر کسی هیچ وارث نباشد بهبه او کند در شد آید و نواب اصل و مجد
باشد اگر پیر مال او را میراث بولی دهند پس عاقله تر او باشد دیگر از عاقله تر از آن نیست **مسئله**
بدانکه عورات و صبیان و مجانین در سلک عاقله نباشند بنده و پدر و ام ولد و کنیزک و جنایت
که فرو تر از موضحه باشد دیت آن را عاقله ضامن باشد **مسئله** آنچه ثابت شود از دیت خطا باقرار
بمصالحه یا جنایت که شخص که بر خطا یا دیت جنایت که بسبب حیوان لازم باشد بر عاقله لازم باشد
و عاقله ذمی امام باشد چون او را مال نباشد والسلام **فصل** قسط این دیت که از عاقله بستانند از
دیگر قیمت ابتدا کنند و تقسیم هر یک چند بدهند بر امام باشد یا نائب او و اگر عاقله بستانند ایشان
عوض از جانی بستانند زیرا که شرعا میراث ایشان لازم باشد اگر زاید نباشد دیت عصبه مولا بستانند و
اگر زاید باشد از مولا نستانند **مسئله** آنقدر که از عصبه بستانند اگر تمام نباشد او را از مولد بستانند

تا آنوقت که تمام بستانند اگر پدر فرزند خود را بی سبب بکشد از وی دیت بستانند برای غیر وارث
که باشد اگر نباشد دیت بوی حضرت امام علیه السلام بستانند زیرا که جایز نیست کشتن مسلمان بی
دیت باشد و اگر بخطا کشد دیت بر عاقله باشد باب بیان ربا و تجارت و بیع و اجاره و غیره بدانکه چون معیشت حاصل نبود
آدمی را بی غله و یا قصد زیارت مال برای عیال و حرام بود خرید و فروخت بجز بیع باطل شرع حرام باشد
مثل خرید و فروش در شطرنج و سلاح ساختن برای اعدا دین و صورت جانوران کشیدن مسئله صحت
بیع با کتاب قبول شرعی باشد مثلا بایع گوید که چیزی بچندین بها فروختم و مشتری بگوید که بچندین بها از تو
بخریدم مسئله باید بایع عاقل و بالغ باشد و مالک باشد یا بولایت یا بوکالت مثل آنکه وصی باشد از آن
میت یا ولی باشد از طفل قبل از بلوغ طفل مسئله مکروه بود که بایع مدح کند آنچیزی را که بفروشد مشتری
مذمت کند آنچیزی را که بخرد مسئله شخصی بر خورد دیگری را و او خود گفته اند و بر خورد هر دو آن شخص هر چیزی را برای
طفل بفروشد درست باشد مسئله اگر کسی جامع جمع کند میان مال مشاع مثل چاه یا باغ و ملک و غیره آنکه متعلق
او باشد بفروشد درست باشد و باقی موقوف باشد و اگر خداوند اجازت دهد درست باشد و اگر خداوند
اجازت ندهد باطل باشد مسئله اگر چیزی بوصف بفروشد و چون مشتری او را ببیند اگر موصوف است
بدان وضع بیع درست باشد و اگر نه باطل مسئله هر چیز که بیع تسلیم مشتری نتواند کرد بیع درست نباشد
چون بنده گریخته یا مرغ در هوا مسئله اگر کسی چیزی بخرد یا بفروشد مادامیکه در مجلس بیع باشد اگر چیزی لفظ
پشیمان شود درست باشد مسئله اگر کسی حیوانی بفروشد و مشتری آن را تصرف مالکانه نکرده باشد تا سه روز
اگر پشیمان شود بگداوند باز دهد روا باشد مادامیکه در بیع نگفته باشد که اگر پشیمان شوی باز نتوانم گرفت
و اگر معیوب باشد مشتری خواهد که بگداوند دهد باز روا باشد مسئله اگر کسی چیزی بخرد یا بفروشد و بیشتر
از ثمن یا کمتر از ثمن داوند انسته باشد اگر خواهد که باز پس دهد باز گردد روا باشد و اگر بعد از تفرق پشیمان
شود و اگر مشتری خواهد بگداوند دهد روا باشد مسئله هر چیزی که بجزای طبعی زیاده باشد یا نقصان آن را عیب
گویند و اگر خواهد که از او رد کند روا باشد چون در وقت نداشته باشد مثل بنده را که انگشت زیاده
داشته یا نقصان یا چیزی بود که کار کردن و بار بردن او نقصان باشد مسئله تسلیم بیع و قبض بحسب
عادت باشد مثل گندم را کیل کند جدا کانه و حیوان را بر بندد بجای و قماش را بوزن کنند و خانه و باغ
از دست کند و اسب را بالان اف رفا کند مسئله اگر کسی قفیز گندم بدو قفیز بفروشد روا نباشد
در روغن و ماست و شیر و غیر اینها چنان است مسئله اگر کسی نقره فروشد یا زر سرخ را بزر سرخ فروشد

کم یعنی بعضی

کرشن بثمن هر دو در مجلس بیع قبض و اقباض نمایند اگر بعضی را ثمن بستانند و تمام بثمن بدهند آنکه
در مقابل ثمن باشد درست باشد الا باقی باطل مسئله بیع مملوک و حیوان درست باشد که تسلیم مشتری
توان کردن مگر بنده درهم خریده که گریخته باشد و غایب شود مادامیکه او را خبر دیگر ضم نکنند و فروشند
درست نباشد و چون حیوان و بیع درست بجز و مالک مگر مملوک که از جمله محرمات بفعل خود هر دو فرزند
و عمو و خاله و فرزند زاده که دختر بود که بیع اینها درست نبود و چون بجز عاقل و اقرار دهند و مملوکیت
برای ایشان نشود مسئله اگر شخصی پنج دینار بدهد دیگری ده دینار و حیوانی بشراکت بخرند بحسب سرمایه
مال باشد مگر که شرط کرده باشند مسئله اگر کسی چیزی السلف فروشد که ذکر جنس و وصف او کند
که رفع جهالت او شود مثلا ابریشم فلان شهر سرخ سفید و اگر گندم باشد گوید بنده یا زنده یا آبی
و یا مادی بوزن فلان شهر چندین بها مسئله اگر شخصی ملک بفروشد که بیاع غیر شراکت باشد حصه خود
بفروشد و شریک او را شفعه هست بشرطیکه انتقال بسبب بیع بوده یا بهر زوجه خود کرده باشد جایز
نباشد و شرط دیگر آنکه قیمت کم باشد شفعه جایز نباشد و باید که قادر باشد بشفعه کردن یعنی بها آن را داده
باشد که بدهد و شفعه را الفور باید کرد تا اگر عذر شرعی کند جایز نباشد و اگر شفعه را بعد حاضر شدن را کراه
بر خود گرد که شفعه خواهم کرد و چون حاضر شد شفعه کند مسئله اگر کسی چیزی باجاره دهد باید مدت و تعیین کند
که اگر نسیه باشد بچندین دفعه بدهم و اگر ادا برده باشد و بفروشد اجاره باطل نشود و مدت کار تمام شود و آن بیع
مشتری کند روا باشد و چون چیزی اجاره دهد موجر را اختیار نباشد که فسخ کند اما مستاجر باز پس دهد پیش از
آنکه از آنکار فرماید بشکستن روا باشد مسئله اگر کسی شراکت بجزی معین و چون آن چیز را بفروشد و خریده
باشد یا میراث یافته باشد شراکت درست باشد مثلا سرا انکه در دو خانه باشد و دو کس خریده و جهانکه معین
نکرده باشد که از این خانه و از آن طرف تو باشد درست آن اگر امتزاج بجهتی باشد که از یکدیگر متمیز نباشد
و اگر متمیز باشد شراکت نباشد مسئله اگر کسی مال معین را بکسی دهد که او بدان تجارت بکند و سود
که حاصل شود میان او و آنکس شراکت باشد خواه بنا نصف یا ربع و یا بثلث درست نباشد اما باید که از خرج او
تجاوز نکند و اگر خلاف قول او کند ضامن باشد مسئله اگر کسی چیزی بکسی دهد که از آن او نگاه دارد
درست باشد چون محافظت بحسب عادت باشد اگر زر باشد در صندوق یا در همیان کند در خانه
مستحکم نگاه دارد و همچنان باشد اگر چیزی را در آخور نگاه دارد و دست در هر آنکه در آن خداوند مال
جای معین کند باید که از آنجا تجاوز نکند اختلاف کند ضامن باشد مسئله اگر کسی چیزی بکسی بکرد بجاری برای

نفع و اگر نفع کند بوجهی که عاریت باشد و آنچه تلف شود ضامن نباشد اگر خلاف عاده باشد و آنچه تلف شود
ضامن باشد مثلا چاه کرده بود و غله میکشد و آب بزمین میرساند و غیر ضامن باشد **مسئله** اگر کسی چیزی باید که بها
ان اگر از درهم شرعی باشد بی آنکه توقیف کند و تعلق کند متفرق شود درست باشد اما اگر مقدار که کید
بها باشد یا شرط آن توقیف کند یا یکماه در مسجد یا در جمعه اگر که سیاه شود بدو دهند بعد از آن که گواه
گواهی دهند بحقیقت او اگر که سیاه نه شود بهر نیت صدقه درست باشد اما مکروه باشد بر دشمنی چیزی که
بجای آن اندک باشد و نفع بسیار مثل سوزن و چیزهای لازم و تازیانه و درفش و مطهره و کوزه و غیره اما اگر کسی
در بیابان و جزایر چیزی یابد و بی یابنده باشد و چون طاهر او دلالت نکند بگذارند **مسئله** غصب حرام
غاصب ضامن باشد و هر چیز را بخورد خود مستولی گردد و اگر کسی دیگر از غاصب غصب کند هم چنان که از اول
باشد مثل بنده و اسب و غیره لازم باشد کار فرماید و خواه نفع ببرد و اگر اجرت کار بگیرد و بر بنده کند و نگذارد
که او برای خود کار کند اجره او بر ضامن باشد مگر آنکه او بر کار خود بدهد السلام **مسئله** اگر شخصی پسر و برادر
خواهر گذارد و جده و جده همچون خواهر مثلا مال میت شش قسم باید کرد دو قسم از آن برادر و دو قسم
از آن خواهر جده یک قسم از آن جده **مسئله** اگر کسی پسر و جده بگذارد و جده و برادر
زاده و خواهر زاده قایم مقام برادر و خواهر باشند و مال شش قسم کنند دو قسم از آن جده یک قسم از آن
جده و دو قسم از آن برادر زاده اگر چه باشد نصیب پسر خواهر و پسر و یک قسم از آن خواهر زاده اگر چه
پسر باشد نصیب مادر خود برد **فصل** بر ترتیب از دو زن عمه و وفات شد شخصی پسر و دو یک عمه
بگذارد تمامت مال میت او را باشد اگر چه پیش باشند **مسئله** اگر شخصی پسر و عمه بگذارد تمامت مال
او را باشد اگر چه پیشتر باشند و هر گاه عم و عمه هر دو باشند مال میت سه قسم کنند دو از عم و یکی از
عمه **مسئله** اگر شخصی پسر و خال بگذارد تمامت مال او را باشد اگر چه پیشتر باشند و همچنین اگر خاله باشد
شهادیا پیشتر تمامت مال میت او را باشد و اگر خال و خاله جمع شوند مال سه برادر قسمت کنند چنان
که گفته شد **مسئله** شخصی پسر و عم و عمه و خال و خاله بگذارد مال او را سه قسم باید کرد دو قسم
عم و عمه را دهند و یک قسم خال و خاله پس از فریضه زن باشد سه قسم از آن خال و خاله و شش
قسم از آن عم و عمه و دو خال و خاله سه قسم منقسم بود قسم نیفتد پس اگر اصل فریضه است نه ضرب
ضرب کنند چهده از چهده شش قسم باشد بخال و خاله دهند هر یک سه سه قسم کنند و دو انفع بعمه

دو عم

و عمه هشت از آن عم و چهار از آن عمه **فصل** میراث سبب دو نوع است نوع اول زوجیت است اگر
زن پسر و پنج فرزند دارد و دو فرزند هم ندارد و نصف مال از آن شوهر باشد و اگر فرزند باشد ربع
از شوهر باشد و چهار از آن فرزند **مسئله** اگر مرد پسر و زوجه بگذارد و فرزند شش مال از آن زوجه باشد و هر
ولد ولد نباشد ربع از آن زوجه باشد اما اگر میراث گیران غیر از زوج زوجه باشند بر زوج نصف بعضی
دهند و نصف دیگر سه رد کنند بوی و پیش بعضی زوجه خلاف است **مسئله** اگر مرده سه زن باشد
شمن حق او باشد با وجود ولد و اگر ولد باشد در شمن شریک باشند و اگر سه باشند و یا چهار در شمن شریک
مسئله اگر شخصی وفات یافت و از وی چهار زن ماند دیگر بیشتر و در شرع نصیب زنان شمن است
از هشت دینار یک دینار بدیشان دهند و آن یک دینار را چهار قسم کنند پس چهار اگر در اصل فریضه هشت
است ضرب کنند سی و دو شود و شمن چهار شد زنان دهند یک دینار و باقی از آن فرزندان باشد
و هم چنین مثلا مرد وفات یافته است و چهار زن گذاشته است گویند نصیب ربع است بعد از
چهار قسم یک قسم منقسم بچهار زنیت پس چهار را در چهار ضرب کنند شش شود شمن ربع چهار است
هر زن را یک قسم باشد **فصل نوع چهارم** از میراث سبب ولاء عتق است یعنی شخصی که را آزاد کند با وجود آنکه
او را آزاد کرده و از وی بتری نکند در جمیع حالات تعهد او کند باشد اگر آزاد کننده او لاد او را باشد اگر ذکور
و اگر اناث باشد میراث میرند اما زوجه بنده او میراث برد اما اگر میراث برنده زن باشد و الا نقل
بعصبه او کنند نه بر اولاد و والاک نیکر اقرب باشد بار رستق و عم و غیره **مسئله** آنکه منع میکند از
میراث سه چیز است اول کافر بودن و قاتل بودن سیم بنده بودن **مسئله** شخصی پسر و فرزند بگذارد
کافر و برادر مسلمان میراث حق برادر باشد اگر چه فرزند اقرب است اما مسلمان از کافر میراث برد اگر چه
مسلمان ابعد باشد مثلا کافر را ولد است کافر و ابن عم است مسلمان میراث را بن عم مسلمان برد
کافر هیچ نبرد **مسئله** اگر شخصی پسر و دو سه فرزند بگذارد و دو مسلمان و یک کافر و اگر پیش از قسمت مال فرزند
کافر مسلمان شود او را نیز شریک باشد و اگر بعد از قسمت مسلمان شود او را هیچ نرسد اما اگر پسر مسلمان یک باشد
و یک کافر مسلمان شدن فرزند کافر انفع باشد از میراث زیرا که عند الوقت میراث حق آن باشد که پسر
مسلمان است اگر چه قاتل بدانکه قتل منع بکند در ارث سه نوع میراث و اگر قتل ظلم باشد مثلا شخصی بعمد برادر خود
باشد از وی میراث نبرد اما از اولاد و برادر زاده سه اگر کشته بعمد و برادر را و سه بقصاص باشد آنگاه میراث

بروز زیرا که قتل ظلم است اما اگر بخطا بکشد میراث برد سیم از پدر مادر را آزاد خود میراث نه برد مثلا اگر شخصی
پسر و پسر بگذارد بنده و عزاده آزاد مال از آن عزاده باشد و پسر بنده را هیچ نباشد **مسئله** شخصی
پسر که اول بنده بوده باشد و او را آزاد کرده باشد و هیچ میراث خورده نباشد آزاد و مکاتب میراث گیرند و الزم
کند مولی او را تا او را بفروشند و او را از وی بخرند بدان مال میراث آزاد کنند و مال بدو دهند
اگر میراث القدر نباشد که بهای او حاصل شود خریدن سه نفع نیست مال او مولی او را باشد که اول آزاد کرده باشد
فصل بدانکه محل که هر کس از وی بیرون میآید آن سه مخارج سهام گویند مثلا نصف از دو ثلث از سه ربع
از چهار سدس از شش شمن از هشت پس درین **مسئله** که ربع و باسدس باشد از دو از ده باشد مثلا شخصی پسر
و شوهر مال را بگذارد و از این ده انفع بیرون آید ربع سه قسم باشد از ده انفع بیرون آید سدس دو قسم باشد
با مادر دهند و باقی او لاد او را باشد اگر در سدس شمن باشد از بیست چهار باشد مثلا شخصی پسر و زوجه بگذارد
یا مادر و یا پدر و فرزند و از بیست چهار شش سه قسم باشد بزوجه و سدس چهار قسم باشد با مادر دهند یا پدر
آنچه باقی و فرزندان دهند **فصل** میراث ولد ملاعنه را مادر او و پسر و ولد او در ذمه او اگر ملاعنه پسر باشد
و اگر دختر باشد میراث او زوج او و اولاد او را باشد بیان ایشان پدر وارث نباشد و اگر او را برادر یا مادر
پدر یا مادر یا بگذارد و ایشان مساوی باشند در میراث بردن **مسئله** ولد از نا از مرد زنا کننده زن
زانیه میراث برد و اگر هیچ میراث گیرنده باشد میراث او از آن امام علیه السلام باشد **مسئله** هر گاه شخصی
هر دو زن بگذارد حامله و فرزندان خواهند که قبل از وضع حمل مال سه قسمت کنند باید نصیب دو بگذارند
برای احتیاط **مسئله** اگر عورتی بزنند و بچه در شکم بود وفات یابد دیت از آن مادر باشد بحسب وارث
مسئله اگر کسی گم شود چنانکه خبر او نباشد مال او را موقوف دارند تا آن وقت که عاقلان گویند ممکن نیست
حیات آن آنگاه قسمت مال غایب کنند **مسئله** اگر شخصی را آلت زنان او را خنثی گویند او را چگونه
بدانند که او زن است یا مرد گویند بقول آلت که هر کلام آلت زنیت مرد باشد اگر بول کردن حکم بران و بعضی
گویند هر کلام دیر منقطع شود حکم بران کنند و اگر هر دو مساوی باشند نصف میراث مرد بدو و نصف میراث
زن مثلا گوییم شخصی مرده است دو دو فرزند گذاشته است فرض اول نصیب ایشان از سه باشد و فرض هم
نصیب ایشان از دو باشد و دو سه ضرب کنند شش باشد پس آن شش را در دو ضرب کنند که محل نصف
نصف است دوازده باشد پس یکبار فرض کنند که ایشان هر دو پسرند هر یک سه شش باشد و بار دیگر فرض

کنند

کنند که ایشان یک دختر و یک پسر است از آن پسر باشد و چهار از آن دختر آنچه یک ساحل شود از این
دو فرض نصف آن هر یک بدهند مثلا پسر را بفرض اول هشت دینار و هم شش دینار که چهارده باشد
نصف آن هفت باشد به پسر دهند و دختر را بفرض اول شش و فرض هم که چهارده باشد نصف آن
پنج باشد بدختر تقسیم چنین است تا دانند **فصل** در بیان میراث مجوس این زن هم دیگر میراث
برند نکاح قرابت و فاسد **مسئله** مجوس وفات کرد مادر میراث گذاشت و دین مادر زن است
مال او سه بدو و نفر قسم کنند ثلث و نفر چهار باشد باید دهند از جهت مادر زن مادر و ربع او سه باشد
هم باو بدهند از جهت زوجیت و باقی هم رد کنند **مسئله** مجوس وفات یافت و دختر و دختر دختر
که دختر زاده دیت زیرا که دختر خود را فرستد نصف مال بدو دهند از جهت دختر چون زیرا که با
وجود دختر دختر دختر هیچ فرد و باقی رد کنند بوی و السلام بدانکه میراث بر شش قسم است نصف است نصف
حق زوج با عدم ولد و ولد و حق دختر واحده و حق خواهر واحده مادر و پدر و یا پدر و یا مادر و ثلث است
و ثلث حق مادر است با عدم ولد و ولد و حق خواهر و برادر مادر و پدر و یا پدر و یا مادر و
و ربع حق زوجه است با عدم ولد و ولد ولد و حق زوجه است با وجود ولد و ولد ولد و حق دو دختر یا بیشتر و حق
خواهر است یا بیشتر سدس حق مادر و پدر است با وجود ولد و ولد ولد و حق یک خواهر مادر و حق جده
پدر و مادر و یا با وجود ولد و ولد ولد و ثمن حق زوجه است با وجود ولد و ولد ولد **فصل** هر کس شمشیر برهنه
در میان یاران یا در دریا یا باب یا روز در دست گیرد تا مردم را غارت کند و مال ایشان را ببرد و خیانت
بکشتن یا بدزدی و اگر یا دست یا پای او را ببرند و او را نفی کنند از آن ولایت و اگر توبه کند
پیش از آنکه او را بگیرند حد از وی قطع شود اما حقوق آدمیان از وی ساقط نشود چون او را از شهر بیرون
کنند مکتوب بنویسند تا با وی معامله نکنند و صحبت ندهند تا آنکه توبه کند **مسئله** اگر کسی آید مال
کسی را بدزدد و خداوند مال او را از مال خود دور کند اگر داند که او را میتواند گفتن و اگر بیم گفتن او
از مال خود زیاد هلاک شود دیت ندهد و اگر خداوند مال هلاک شود شهید باشد **مسئله** اگر کسی بسر اسب شخصی رود
و خداوند سر اسب منع کند و او باز نمی ایستد و اگر بسب منع زیر تلف شود دیت نباشد **مسئله** اگر کسی باغ
و عاقل باشد و با حیوانات جمع شود و او را تعزیر کنند بعد از آن بیند که آن حیوان ماکول اللحم باشد حرام است
که نسل از وی پیدا شود او را باید کشت و سوزانیدن و قیمت آن را از واطی بستانند و بخداوند دهند
و اگر ماکول اللحم باشد او را از آن شهر بیرون کنند و بجای دیگر بفروشند و از واطی قیمت بستانند

آنچه از واطلبستانند بعد قرار دهند و آنچه از ایشان ستانده اند بگذارند و دهند و بعضی گفته اند هر چه بجا را بگذارند
دهند ثبوت آن بگواه عادلان باشد **باب در بیان قصاص** بدانکه قتل بر دو نوع است اول عمد است دوم
آنست که قصد کهم بزدن و هم بکشتن اگر چه بدان آلت که زدن را نادر باشد مثلا قصد کشتن کسی بچوب
بزند بحیلی که غالبا بدان زدن نمیرد دوم شبه عمد است و آنچنان باشد که بعمد میزد اما قصد قتل نداشت مثلا سنگی
برای ادب زد بسبب زدن او بر دستور خطا نمیرفت محض است مثلا فانکه کسی تیری اندازد برای مرغ
بر شخصی افتاد بمرد چون معلوم شد که قتل سه نوع است پس قصاص لازم باشد اول که عمد است از کسی که عاقل
و بالغ باشد که کشته باشد کسی که بر وی قصاص لازم نبوده باشد و هم سر او بدهد باشد این قاتل او را از
گردن بریده باشد و حلق گرفته باشد و فشرده مرده یا از بلندی در اندازد یا سنگ بر سر او زده یا تیر تا
شیشه و یا کارد زده و یا پیش حیوان او را کشته یا باب اندازد آب او را هلاک کند و همچنین باشد جنایت
مسئله اگر کسی چیزی را در گرو کرد و مدت معین کند از جهت رهن را لازم باشد اگر خواهد در گرو دارد و
اگر نخواهد بگذارد پس دهد اما هر نفعی که از آن رهن حاصل شود از راهن باشد مگر که وقت رهن مرتهن شرط
کرده باشد که نفع از مرتهن باشد **مسئله** اگر چیزی که شخص نابالغ بفروشد آن بیع درست نباشد و بلوغ بعلامت
بداند و یا بر آمدن موی درشت سیاه از زهار و یا بسال باتمام در ذکور و اناث در سن پانزده سالگی یا موی
درشت سیاه از دیگر جای بدن و بغیر که در آن هر دو مفلس که قاضی حکم کرده باشد بعدم تصرف او
از این کسان هر چه بخرند بیع درست نباشد **مسئله** اگر کسی غلام گریخته باشد و یا حیوان گم شده و گوید
که بی آنکه معاین کنند که هر کس که غلام و یا حیوان گم شده را بیارد چندین بدهم هر که بدان موضع قیام نماید و
بیارد آنمقدار که گفته بدو باید **مسئله** اگر بیمار ممنوع باشد از تصرف مال که برای کسی وصیت کرده باشد
و زیاده از ثلث بترع او نیز از ثلث روا است و اگر بفروشد خالی از آن نیست که ثمن مثل بفروخت یا
کمتر ثمن مثل فروخت روا باشد و اگر زیاده از ثلث بفروخت درست نباشد **مسئله** اگر کسی سه درم بدهد
بر کسی که دیگران را ضامن شود که من بدهم و آن ثقه و آن نقل کند بذمت دیون بذمت ضامن
اما اگر کسی را دین باشد بر کسی حواله کند بر دیگر که او بدو باید دین بدهد درست شود که حواله او را قبول کند
و اگر داند که او ادا نمی تواند کرد از ذمت محیل نقل کند بذمت محال علیه اما اگر در وقت حواله بر ذمه
معلوم باشد که حواله کهم فقیر است رد باشد که رد کند محال و محال از آن کس ستاند که اول اول
طلب کند بعد است **مسئله** اگر نفس کسی بضامن شود درست باشد و در وقتی که طلب کند که ضامن

مضمون عنه

مضمون عنه به یا بدانی بدهد و اگر او را نتواند باز سپردن آنچه دادن ادا کند **مسئله** اگر دو کس
نزاع کنند برای چیزی در میان ایشان که مردمان صلح کنند روا باشد اما اگر نزاع برای دو دینار باشد یکی گوید که هر دو
دینار از من است یکی گوید که یک دینار از من است صلح چنانکه آنکه دو دینار سه دعوی کند یکدیگر نیز بیش با دو دینار
و دیگر یک دینار دهند **مسئله** اگر کسی اقرار کند بطوع رغبت که مرا فلان چیز بفلانی باید دادن اگر شما
حرام باشد آنقدر را دادن باید کهان اما باید که مقر عاقل و بالغ باشد و اگر بجبر باشد اقرار کند درست نباشد
مسئله اگر کسی یکی را وکیل گرداند در معامله باید که تعیین کند که معامله را چه سر انجام باید کهان و نیز بلفظ بگوید
که قبول کهم و کالت ترا بدان وجه که فرموده و اگر خلاف قول موکل کند بیع باطل باشد و اگر وکیل مطلق کردن
بنوعی عمل کند صلاح موکل در آن باشد **مسئله** اگر کسی چیزی را بکسی بخشد و بدو بدهد شرط آن است باشد و اگر
بی اجازه او واهب تصرف نماید قبض باطل است اما اگر در مقابل عوض بدو چیزی گرفتن روا نباشد و اگر خود نباشد
باشد ما دامیکه آنچه که از دست او بیرون نرفته باشد بیع و هبه روا باشد و اگر رجوع کند و اگر در مقابل آن عوض
بدهد رجوع کهان روا نباشد اما در صدقه رجوع نیست اگر چه اندک چیز باشد زیرا که در صدقه نیت ثواب است
و در هر نیت ثواب نیست **مسئله** اگر کسی چیزی را وقف کند بر جهت درست باشد بشرطیکه آنکی وقف استحق
باشد مثل مسجد و رباط و پل و زیارت و نیز باید که واقف بالغ و عاقل باشد و قبض واقع باشد و منجز
وقف دائمی کند ابتدا از وقف بر موجود کند و باز بر موجود و سوابع معدوم کند و چنانچه گوید که این موضع را وقف
کهم بر فلانکس بعد باشد و بر اولاد و اولاد بر اولاد و قبض وقف متولی آن موضع شود باشد اگر وقف بر
موضع باشد **مسئله** اگر در وقف گوید که وقف کهم بر مسلمانان هر کس رو بقبله آرد و بر اهل نماز در آن وقف
داخل باشد هر گاه در وقف گوید که وقف کهم بر اولاد ذکور و اناث برادر و خواهر برابر باشند **مسئله** اگر
در وقف گوید که وقف کهم بر فقیر که در آن شهر داخل باشند و لازم نباشد که جمع فقیران عالم را جمع کند
بلکه فقیران همان داخل باشند **مسئله** شرطیکه واقف کند شرعی باشد و روا باشد مثلا گوید که مستحق
دیگر سید اتفاق درین وقف داخل باشد و یا اولاد من داخل باشد در وقت فقر اما اگر گوید که از شما این وقف
بستانم یکی دیگر هم که از شما بیشتر استحقاق داشته باشد آن وقف نباشد ملک عاریت باشد اگر کسی
ملک در تصرف دارد و وفات کند در تصرف در ثان او باشد تا در آن ملک رهنده وفات کند نگاه
ملک را بوارثان ملک دهنده دهند که ابطال آن موقوف است بر مرگ و اگر گویند ما دامیکه تو زنده
باشی ملک در تصرف تو باشد و ملک دهنده پس در ملک در تصرف ملک دارنده باشد چنانکه او وفات
یابد آنگاه ملک سوی گیرند اول بوارثان او باز دهند اگر کسی رنجور شد و در آن رنجوری گوید که هر دو

نقد بفلانکس دهند بعد از مرگ من وفات یابد بدهند اگر زر و چندان از آن مال باقی مانده باشد وصیت
درست باشد مطلقا و اگر چندان باقی نماند اگر وارثان اجازه دهند درست باشد و اگر وارثان اجازه ندهند
از ثلث آن مقدار که حاصل شود **مسئله** چون کسی وفات یابد اول از مال وی کفن مرده کنند
و مزد گورکن و مرده شور و دفن کننده بیرون کنند بعد از آن دین او را ادا نمایند و صداق زن هم دین
باشد و بعد از آن آنچه بماند وصیت که کهم بدهند چنانکه تقریر کرده شد بعد از آن بوارثان آنچه بماند تقسیم کنند
اگر کسی وصیت برای کسی و آن کس آن وصیت را قبول نا کرده وفات یابد باطل باشد اما باید که
وصیت در موضع مشروع باشد و اگر نباشد وصیت باطل باشد والسلام **فصل** در بیان صیغه اجاره صوم
اول آنکه نفس خود را اجاره میدهد بگوید اجرتک نفسی لان اصوم شهر رمضان
مدة کذا یوما قضاء نیابة بالمبلغ کذا و بعد از این مستاجر که در درست شود
یا حاکم شرع بگوید استاجرتک کذلک یا بگوید استاجرتک لان تصوم صوم شهر رمضان
مدة کذا یوما قضاء نیابة عن فلان بالمبلغ المعلوم یا دیگر نوع بگوید اجرتک
نفسی بکذلک یا بگوید قبلت کذلک و نیت باین طریق بگوید اصوم غدا قضاء عن
شهر رمضان نیابة فی ذمة فلان لوجوبه علیه بالاصالة و علی بالتحمل
قربة الی الله نوع دیگر اجر بگوید اجرتک نفسی موکلی فلان لان یصوم ثلثین یوما من
قضاء شهر رمضان نیابة عن فلان بالمبلغ المعلوم پس مستاجر بگوید استاجرتک نیا
بة عن فلان لان یصوم ثلثین یوما من قضاء شهر رمضان نیابة عن فلان
بالمبلغ المعلوم **باب در بیان صیغه صلوة** اول مؤجر بگوید نفس خود را باجاره میدهم اجرتک نفسی
لان اصلی عن فلان الصلوة الیومیة و مدة کذا مضیقا الی کل سنة منها صلوة
خوف کسوف یا کذا پس مستاجر بگوید قبلت یا بگوید استاجرتک بکذلک نوع دیگر بگوید کذا اجر
تک نفسی موکلی لان یصلی صلوة اثنا عشر شهرا من قضاء الصلوة الیومیة الحضریة
نیابة عن فلان بالمبلغ المعلوم یا اجر بگوید اجرتک نفسی موکلی لان یصلی ستة سنة
من قضاء الصلوة الیومیة الحضریة و اضیف الیها فی کل سنة واحد صلوة کسوف
و خوف و زلزلة نیابة عن فلان بالمبلغ المعلوم پس مستاجر بگوید استاجرتک نیابة عن

موکلی بالمبلغ المعلوم **باب در بیان نیت صدقه** اگر در وجب نیت چنین کند اصدق هذا
القدر لنفسه لوجوبه قربة الی الله او لعیاله او لولده و اگر سنت بگوید اصدق
هذا القدر لنفسه ندبا قربة الی الله او لعیاله او لولده او قربا نیه **باب در بیان**
زکوة فطر ادا نمی باشد نیت ادا کند و قضا باشد نیت قضا کند اخرج هذا القدر من زکوة
الفطر عن نفسی عن والدی و عن زوجی او عن اهل بیت او اداء او قضاء لو
جوبه قربة الی الله اگر بوکالت بگوید اخرج لموکلی او لموکلین او لموکلان هذه
القدر من زکوة الفطر اداء او قضاء لوجوبه قربة الی الله آنشخص که میگوید قبلت
هذه القدر من زکوة الفطر منک **باب میقات حج** لازم آن اول آمر بگوید اجر
تک نفسی عن فلان لاحج عنه حج الاسلام و حج التمتع لجمیع الواجبات العشر
و لزیارة النبی و الائمة ناطقة علیهم بمبلغ المعلوم پس مستاجر بگوید قبلت نوع دیگر
اول آمر بگوید اجرتک نفسی موکلی عن بحج حج الاسلام و حج التمتع من جمیع الشرایط
المقررة و المناسک المعتبرة نیابة عن فلان بالمبلغ المعلوم پس مستاجر بگوید استا
جرتک نیابة عن فلان بمبلغ المعلوم **مسئله** فروری واجب داشت لازم است قوله فی المفقود
یعنی زوجه غائب شده اختیار رفتن زوجه و التزوج و لاخیار لزوجه که شوهر کند هر گاه خبر از زوج
داشته باشد و یا زوج بحجه و لی گذاشته باشد عن عرف خبره او کان له ولی که نفقه زوجه را بدهد
باز آن زوجه اختیار رفتن نیست ینفق علیها ثم ان فقد الامران و رفعت امرها پس رفع
این کار هر سه مفقود باشد یعنی زنگه و خبر از زوج در زوجه و ولی که نفقه دهد مرفوعة الی الحاکم اجلها
اربع سنین فان وجد و الا اگر زنگه پیش حاکم شرع برود احوال خود بگوید اما حاکم شرع چهار سال
کامل برای آن زن مدت بگذارد امرها بعدة الوفات ثم اباحها النکاح فان جاء
اگر فوت شد در مدت چهار سال زوجه زوجه او است هر گاه یافت نه شود در عرف چهار سال فی
العدة فهو املک بها فان خرجت فتزوجت فلا اگر گذشت حاکم شرع او را که عدة وفات
کمر بدار و بعد از عدة مباح شود نکاح کردن او را سبیل له علیها فان خرجت و لم تزوج فهو

پس اگر باید زوج زوجه در عده بود پس مالک است زوج زوجه خود را ظهرها انه لا سبیل له
علیها ولذا عاد اگر زوجه عده بدر رفته باشد تزویج اسم اضمار کرده باشد پس راهی نیست مر آن
زوج را بر زوجه پس اگر عده بدر رفته باشد و تزویج را اضمار نکرده باشد و درین دو قول است ظ هر قول این
است در اینها هم راهی نیست مر آن زوج را بر زوجه تمت الکتاب بعون الله الملک الوهاب فی رابع جمادی
صیغه متعه و اگر شخص وکیل شود از جانب زن و مرد باید اول از جانب زن بگوید متعتک نفسی
موکلتی لنفسی موکلی بالمبلغ المعین فی المدة المعلومة من جانب مرد بلا فاصله گوید قبلت
التمتع لنفس موکلی بالمبلغ المعین فی المدة المعلومة لها متعت نفس موکلتی
لنفسی ملی بالمبلغ المعلوم وبالمدة المعلومة قبلت التمتع لنفسی فلان
وکالة عن قبل موکلتی بذلت وابرأت وعوضت ذمة موکلی عن مهرها
المسمی فی العقد وجمیع حقوقها الزوجیة بان یطلقها بما قبلت عن قبل
موکلی زوجتی موکلی طالق هی طالق طلقة طلقة مرة هی مختلعة علی المبذول
والابراء فهی علی ما بذلت وابرأت وعوضت له طالق هی طالق طلقة طلقة
مرة هی طالق علی کتاب الله وسنة رسوله که دل نقش چند است که در چهار بیده و لیل که خدا
تعالی آدم را چهار نامه آفریده است که آن آنها را بعضی که شنیده آتش و باد است و آب خاک است و این چهار چیز
بهم چهار قاعده بسته زنده است اول اتا است دوم لوا است سیم علیم چهارم مطاعیت و هر یکی مرتب و دارای
آتش است که نسبت ظلم است و حق تعالی کلام خود فرموده است که نفس و آتا که با الکتاب که در خاصیت دارد اول
جهل دوم خشم سیم بغض چهارم حرص پنجم شم ششم عصیان هفتم کبر هشتم کین نهم کفر دهم نفس و آتا نفس لوا هم باد است
و مرتب او انیا دارد که حق تعالی کلام خود فرموده است که لا اقسم بیوم القیامة و لا اقسم بالنفس اللوامة و وده
خاصیت دارد اول زهد دوم تقوی سیم ورع چهارم عبودیت پنجم نماز ششم روزه هفتم حج هشتم عمره نهم امر بمعروف
و اما علیم مرتب آب است نسبت به علما و نفس را و ما سوی اها انا فلهمها
فجورها و تقواها دارد خاصیت دارد اول مقال دوم حکمت سیم علم چهارم رضی پنجم الحلم ششم غیر بغض کل الناس
نهم احسان دهم سخاوت و اما مطاعیت مرتب خاک است نسبت با انبیا در حق سبحان الله و تعالی فرموده است یا ایها
النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة و جهت آن حرکت نشیب و عرض خاصیت شخص
نمای چند بر زیر است در بالا است خاک آدم صفی الله نفت دارد که اجمال است تفصیل خاک غیر که مقتضا علم الا
محو صفات

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة علی سید الانبیاء والمرسلین وشرف الاولین
والآخرین محمد وعترته الاقدمین چنین گوید اجرج المربوبین رحمة ربه الغنی محمد قرابن محمد تقی علی اصحابها
که چون درین عمر افراط و تفریط بسیار در امر نکاح واقع شده بود در بیان طلبه این رساله را نوشت تا آنچه
ورطه که مراط مستقیم است ظاهر شود [illegible] قال الله تبارک و تعالی ولا تنکحوا ما نکح
آباؤکم من النساء یعنی در نکاح خود نیاورید [illegible] زنانی را که پدران شما آنها را عقد نموده
باشند یا کنیزانی را که جماع کرده باشند بملک یمین [illegible] که بر شما حلال است پس بنا بر ظاهر آیه کریمه زن
پدر و زن پدر پدر و زن پدر مادر و زن [illegible] و اجداد مادری و همچنین موطوءهای آباء و اجداد پدری
و مادری هر چند بالا روند بر فرزندان حرامند [illegible] و دوام یا متعه بتحلیل باشد و خواه بملک یمین ایشان باشد
پس عقودهای و موطوءهای آباء و اجداد و موطوءهای ایشان بر فرزندان حرامند اگرچه بعد از عقد وطی نکرده باشند و دوام
چنین موطوءهای ایشان بر فرزندان ایشان حرامند اگرچه عقد نکرده باشند آباء و اجداد هر چند بالا روند و وطی ایشان
سبب حرمت بر فرزندان هر چند پایین روند بر موطوءه حرام است خواه وطی در قبل کرده باشند یا در دبر
و اگر عقد کرده باشند زنان آزاد را یا کنیز دیگر را وطی نکرده باشند حرمت بیشتر نمیشود و اگر آباء و اجداد کنیزی را بنکاح خود
باشند یا خریده باشند یا ملک ایشان بخشیده باشد بجهت حلیت بر آباء و اجداد بر فرزندان حرام نمی شوند وطی
نکنند اما اگر نظر کرده باشند بروی کنیز یا دست بدست کنیزان رسیده باشد نه از روی شهوت بر فرزندان حرام نمیشود
بلکه اگر از روی خواهش نیز نظر کرده باشند یا بر دست رسانیده باشند بدست حرام نمیشود علی الظاهر اما اگر آباء و اجداد
کنیزی را بوسیده باشند یا نظر بدن ایشان رسانیده خصوصاً نظر بفرج ایشان کرده باشند یا دست به بدن ایشان رسانیده
باشند خلاف از هر عدم حرمت و احوط حرمت یعنی اجتناب نماید احتیاطاً و هم چنین کنیز را بفرزندان ندهند
مگر آنکه فرزندان نقوی داشته باشند و دانند که پدر بر ایشان نظر دوست بازی نمود و بمنزله مادر خود دانند و خواهر جمع
باشند که نزدیکی نخواهند کرد که درین صورت اگر پدران بفرزندان بخشند ضرر ندارد و اگر پدر خوف فتنه فرزندان
داشته باشد یا فرزندان خوف آن داشته باشند که فریفته شده پدر را بدهند و فرزند را قبول نکنند و مبالغه نمایند درین
باب در قرآن وارد شده است و ذکر آنها سبب طول میشود و دیگر حق سبحانه و تعالی فرموده است که حرمت
علیکم امهاتکم یعنی بر شما حرام است مادران شما یعنی هر چند بالا روند مثل مادر خود و مادر پدر و مادر مادر

بیان محرمات نسبی

و مادر پدر پدر و مادر مادر پدر و مادر پدر مادر و مادر مادر پدر درین در مرتبه اول یک مادر است و مرتبه
دوم دو است و مرتبه سیم چهار اند و مرتبه چهارم هشت و مرتبه پنجم شانزده اند و مرتبه ششم سی و دو هر چند
بالا میروند مضاعف میشوند و بناتکم یعنی حرامند بر شما دختران شما هر چند پایین روند پس دختران پسر و واسطه
دختریت که از زن آنکس متولد شده باشد یا از متعه یا از کنیز خود و همچنین دختران دختران پسر و
دختران دختر در مرتبه سیم نیز چهار اند که دختر پسر پسر و دختر دختر پسر و دختر پسر دختر و دختر دختر دختر و در
مرتبه چهارم هشت طبقه اند و در پنجم شانزده و در ششم سی و دوم همچنین هر چه پایین میروند مضاعف میشوند
بنحو مذکور و اخواتکم و حرامند بر شما اخوان شما خواه خواهر پدر مادری باشند و خواه پدری تنها و خواه
مادری تنها و خواه هر بالا پایین میروند و چون نام دیگر دارند حق سبحانه و تعالی جدا فرموده است و عماتکم و عمه
عبارت است از خواهر پدر خواه از پدر مادری باشند و خواه از پدر تنها و خواه از مادر تنها و هر چه بالا روند
مثل عمه های پدر و عمه های مادر و عمه های جده خواه از پدر و خواه از مادر و هم چنین عمه های
پدران و مادران اجداد بنحو سابق و خالاتکم و حرامند بر شما خالهای شما هر چند بالا روند بترتیب عمات
و عمه و خاله خواهران پدر و مادر خواه از پدر و مادر هر دو باشند یا از پدر تنها یا از مادر تنها و بالا رفتن
عمه و خاله باین نحو است که عمه و خاله پدر باشند و عمه و خاله مادر باشند یا عمه و خاله اجداد باشند و جدات مادری
یا پدری باشند و چنانکه لازم نیست که خواهر خواهر باشند و هم چنین لازم نیست که عمه عمه باشد یا خاله خاله
خاله باشد چون عمه و خاله نیز خواهر پدر مادر اند پس در خواهر ممکن است که خواهر پدری باشد و او خواهر مادری
داشته باشد برادر پدری پدر را خواهر پدری خواهر مادری خواهر پدری را میتواند خواست مثل آنکه شخص زنی کرد که آن
زن دختری از شوهر سابق داشته باشد و آن شخص پسری از زن دیگر داشته باشد این پسر آن دختر را می تواند
خواست و اگر از زن زن دختری بهم رسد پس آن دختر خواهر مادری دختر سابق آن زن است و خواهر پدری پسر
سابق مرد است پس خواهر خواهر است اما خواهر نیست چون از پدر و از مادر نسبت نیست و هم چنین در
خواهر پدر که عمه باشد و در خواهر مادر که خاله باشد همین نسبت که مذکور شد عمه بهم میرسد که عمه نباشد و خاله
خاله بهم میرسد که خاله نباشد پس مراد از بالا رفتن عمه و خاله آن است که خواهر پدری یا مادری یا پدر مادری
یا پدری مادری باشد یا خاله پدری یا مادری یا پدر مادری جد پدری یا جد مادری باشد یا عمه پدری یا مادری

یا پدر مادری یا پدر جد پدری یا پدر جده پدر مادری یا جده مادری یا پدر جده مادری باشد و هم چنین هر چه بالا
رود عمه و خاله پایین نمیروند چون دختر عمه و عمو و دختر خاله و خاله را نمیتوان گرفت و بنات الاخ
دیگر حرام است بر شما دختران برادر شما خواه برادر پدر مادری باشد یا برادر پدری باشد یا برادر مادری که دختران
هر حرامند و هم چنین دختران پسر ایشان و دختران دختران ایشان بنحوی که دختران پایین می رفتند
بحسب طبقات و بنات الاخت و حرام است بر شما دختران خواهر شما خواهر پدری باشد یا مادری یا پدر مادری
که دختران ایشان حرامند هر چند پایین روند خواه دختران ایشان باشند خواه دختران پسران ایشان
یا دختران دختران ایشان بنحوی که در طبقات دختر مذکور شد و این هفت طبقه محرمات نسبی اند
بنحوی که مذکور شد حرامند و محرمند باین دو عبارت مجمل آن است که هر خویشان نسبی حرامند مگر اولاد
عم و عمه و خال و خاله و هم چنانکه زنان بر مردان حرامند مردان نیز بر زنان حرامند مثل پسر بر مادر
هر چند مادر بالا رود و پسر بحسب مرتبه پایین رود و هم چنین آباء و اجداد بر دختران و برادران و بر
خواهران و عمه بر دختران برادرها و خاله و خاله بر دختران خواهرها چون قوی سبحانه و تعالی محرمات نسبی را
بیان فرموده محرمات رضاعی را بیان فرموده و بعد از هر دو محرمات مصاهره را که و امهاتکم
اللاتی ارضعنکم یعنی قوی سبحانه و تعالی حرام کرده است بر شما مادرهای شما را که شیر داده اند شما را و اخواتکم
من الرضاعة حرام است بر شما خواهرهای شما که بهم رسیده است شما را از شیر و در احادیث صحیحه متواتره
از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله و علیهم اجمعین بما رسیده است که آنچه قوی سبحانه و تعالی حرام گردانیده
است از نسب حرام گردانیده است مثل آن از رضاع و بعید نیست که هر از آیه کریمه مستخرج شود پس بترتیب نسب
حرام است مادر رضاعی بقدر معتد شیر داده باشد و آن قدر که در روایات صحیحه مذکور شده و در روایت که آن مقدار است
که از شیر که گوشت بروید و استخوان سخت کند و این مجمل است تفصیل آن بدو نحو وارد شده است یکی یک شبانه روز
که اکثر علما ذکر کرده اند دوم عدد شیر قرار داده است که یک شیر کامل سبب حرمت است و این قول اشهر
و مادر است چون قول مخالف است با احادیث متواتره از طرق خاصه و عامه بازین قول قول محمد بن
الحسن است و مدت رضاع که پانزده شانزده است پایه در وظاهر قول صدوق یکسال یا دو سال است و این

بیان محرمات مصاهره

و این قول نیز شاذ و نادر است و آنچه مشهور است دو قول است اکثر متقدمین بر آنند که ده شیر کامل حرمت
دارد و اکثر متقدمین بر آنند که پانزده مرتبه محرم است بچند شرط اول آنکه شیر زن باشد و از وطی صحیح بهم رسیده
باشد خواه بعقد دوام و خواه بعقد و خواه بتحلیل یا بملک یمین یا بشبهه بهم رسیده باشد بنا بر قول اشهر پس اگر
شیر مرد باشد یا شیر زن بهم رسیده باشد بدون وطی یا از زنا بهم رسیده باشد سبب حرمت نمیشود
دویم آنکه زن زنده باشد که اگر چهارده شیر را در حال حیوة زن خورده باشد و یکی یا بقیه پانزده بهم بعد از موت
خورده باشد نشر حرمت نمی کند الا اشهر سیم آنکه بعد از ولادت باشد پس اگر بعد از حمل و قبل از ولادت پستانها
پر شیر شده باشد و شیر دهد طفل را نشر حرمت نمی کند المشهور و الاحوط اما ترک چهارم آنکه شیر آدمی باشد پس اگر
شیر حیوانات را بخورد گوشت آن حرام نمی شود و اگر بره شیر زنان را بخورد حرام می شود گوشت آن اگر چه مکروه است
شیر دادن و خوردن از حیوانات مگر در وقت ضرورت و بر تقدیر وقوع در روایت وارد شده اگر هم شیر
خنزیر را بخورد بره دهند مکروه است گوشت آن پنجم آنکه از پستان بمکد پس اگر بدوشند بدهان طفل یا در پیاله
بریزند بخورد طفل دهند نشر حرمت نمیکند المشهور ششم شرط است از عدد رضعات که هر رضعه کامل باشد
یا آنکه خود شیر دهد طفل یا بسبب مثل شنیدن صدای یا شخصی کار باشد که طفل را مشغول خود کند که در این صورت رضعه
محسوب نیست پس هر چه ناقص باشد در عدد محسوب نیست اما در شد عظم و نبات لحم بهر نحوی که واقع شود خواه کامل و خواه
ناقص نشر میکند و هم چنین در یک شبانروز یا سه شبانروز شیر کامل و ناقص یک است هفتم شرط است که متوالی
باشد یا آنکه در اثنای شبانروز و زیاده رضعه یا پانزده رضعه دیگر را ننوشد و خوردن آب و طعام
ضرر ندارد و در عدد ده تا و پانزده تا اما فرق دارد در شبان روز هشتم آنکه شیر خالص باشد پس اگر چیز دیگر
منضم سازند که بهم ممزوج شده بنوشند خلاف است و احوط آن است که چنین نکند و اگر بکند آن رضعه را
در عدد رضعات حساب کند یا آنکه اگر بجای شیری که ممزوج شده باشد ده یا پانزده داده باشد آن زن را
نخواهد و اگر خواسته باشد طلاق بدهد نهم شرط است که رضاع در طفلی شیر دایه را خورد قبل از اتمام دو سال
باشد که اگر یک شیر را بعد از اتمام دو سال بخورد نشر حرمت نمی کند و اگر دو سال اش شده باشد و طفل را از
شیر باز نگرده باشد بخورد نشر حرمت نمی کند الاشهر و الاظهر و احتیاط را ترک نمی باید کرد کما تقدم
شرط است که فرزند دایه کمتر از دو سال داشته باشد و بعضی گفته اند که شرط و احتیاط را ترک نکند
شرط است اتحاد فحل در حرمت اطفال بر یکدیگر هر چند مرضعه و زن باشند پس اگر از شیر یک شوهر

پسر را شیر دهد و از شیر شوهر دیگر دختر را شیر دهد بر همدیگر حرام نمی شوند چنانچه در روایات صحیحه متواتره
منقول است بنا بر قول شیخ امین الدین ابو علی طبرسی شرط نیست و بنا بر قول او در صورت مفروضه
بر هم حرام می شوند شرط است که تمام عدد بگیرند اگر چه شیر یک شوهر باشد پس اگر شخصی هزار زن داشته
و متعدد داشته باشد و هر یک از این زنان طفل را پانزده شیر دهند از شیر یک شوهر همه بر هم حرام می شوند
و اگر طفل هفت شیر از یک زن از شیر یک شوهر بنوشد و هشت شیر را از زن دیگر آن مرد بنوشد رضاع
بهم نمی رسد بنا بر قول اشهر از جهت آنکه ده شیر و نه شیر از یک زن نخورد و اگر هفت شیر از شیر
باز کند و شوهر آن زن را طلاق دهد و بعد از عده شوهری دیگر بکند و از فرزندی بهم رسد و هشت شیر دیگر
از شیر این شوهر بدهد نشر حرمت نمی کند چون فحل متعدد است اگر چه مرضعه یکیست مثل آنکه نیز فرزند شوهر
اول را داشت که از شوهر ثانی حامله شد و قریب بوضع حمل و هفت شیر قبل از وضع حمل داد و هشت شیر بعد از
وضع حمل که در این صورت نیز نشر حرمت نمیکند المشهور بدانکه هرگاه رضاع تحقق شود مردی که شوهر دایه است
و شیر از وی در عرف علما او را فحل مینامند پدر طفل می شود و شیر دهنده مادر طفل میشود و فرزندان آن خواه
نسبی باشند و خواه رضاعی برادر و خواهر طفل میشوند و فرزندان نسبی دایه اگر چه از این شوهر نباشند خواهران
و برادران مادر طفل می شوند اما فرزندان که شیر داده باشد از شیر غیر این شوهر بر طفل حرام نمی شوند و برادران
فحل خواه پدر مادری و خواه پدری و خواه مادری و خواه رضاعی و غیر رضاع مادری عمهای طفل می شوند
و خواهرهای فحل بدستور عمتها طفل می شوند و برادران و خواهران دایه خواه نسبی و خواه رضاعی و غیر رضاع مادری
خالوها و خالهای طفل می شوند و طفل نیز فرزند دایه و فرزند شوهر دایه می شود و هم چنین فرزندان طفل هر چند
پایین روند خواه از دختر و خواه از پسر اولاد اولاد فحل و دایه می شوند و اعمام و اخوال فحل و زوجه اش اعمام
و اخوال طفل می شوند و مخدوم عمتها و خالها هر دو اباء و اجداد فحل و زوجه اش اجداد طفل می شوند بنا بر
بمقتضای روایات صحیحه متواتره و اجماع اهل علم از اصحاب و غیرهم و در اشهر میان اصحاب ما و عامه
آن است که از قرآن مجید حکم مادر و خواهر رضاعی ظاهر می شود و پس این وجه که مذکور شد حرمت
و محرمیت ایشان از احادیث متواتره و اجماع امت ظاهر میشود و حق آنچه مذکور شد در

تفسیر محرمات سبعه نسب هم از قرآن مجید ظاهر می‌شود و استبعاد ندارد که همه مراد الهی باشد و حضرت سید
المرسلین و ائمه المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین بیان فرموده باشند مراد الله را اگرچه بر سبیل
مجاز باشد بلکه غالبا مجاز شایع تر است از حقیقه و دور نیست که همه آنها طایفه رضاع نیز مراد الهی
باشد که امهاتکم شامل امهات و جدات بوده باشد و لازم دارد مادر بعلت ایشان مادر فرزندان
ایشان را حوالة علی النسب و لفظ اخواتکم من الرضاعة عمه شامل باشد اخوات پدر و مادر و پدر و مادر
و خواهر بعلت ایشان لازم داشته باشد اولاد ایشان مراد هم خالات و خالات و چون ایشان نیز داخلند در اخوات
چون اخوات پدر و مادر و بعد از ایشان مصاهره را فرمودند تا ظاهر شود که رضاع تابع نسب است نه مصاهره
و الا نسب آن بعد که رضاع بعد از همه باشد و مؤید این معنی است کلام حضرت باقر علوم الانبیاء المرسلین صلوات
الله علیهم باسانید متکثره روایت کرده که از آن حضرت نقل کردم از تفسیر قول حق سبحانه و تعالی و هو الذی خلق
من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا و ترجمه آن اینست که حق سبحانه و تعالی میفرماید که خداوند شما خداوندیست
که از آب نوع بشر را ایجاد فرموده یعنی از آب منی که جمعی از عقبه آن ذکر کرده و از این نوع بشر یا از آب نسب
مقرر فرموده که آن خویشان همگانه است و مقرر فرمودند که نکاح واقع سازند تا خویشاوندی و بیگانگی نیز بهم رسد
و در آن نسب با این خویشی نزدیک کردند پس حضرت در جواب او فرمود که حق سبحانه و تعالی از آب شیرین طینت
حضرت آدم را بقدرت کامله بعنوان خمیرت طینه آدم پیدا کرد پس صباحا آفرید و زوجه او حوا را از ماده
او آفرید و در نسخه اصح از زمین شوره آفرید از ماده استخوان زیرین پهلوی چپ و بسبب این خلقت خویش نسب
و بسبب بهم رسیدن بزنان و قابلیت از زوجه بهم رسید پس حضرت حوا را بعقد حضرت آدم در آورد و بسبب این
نکاح خویشی بسبب بهم رسیدن آنچه نسب است از طرف مردان است و آنچه سبب است از پهلوی زنان است بر بعد
گفت عرض کردم که ای فرزند حق حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که حرام میشود از شیر دادن آنچه حرام می‌شود
از نسب که این هفت طبقه نسب از رضاع بهم رسد بچه شرط بهم میرسد حضرت فرمودند که زنی که شیر
دهد از شیر شوهرش فرزند دیگر را خواه پسر را شیر دهد و خواه دختر را شیر دهد و این رضاعیست که حضرت فرموده
سبب حرمت میشود و این طبقات نسب حاصل میشود و هر زنی که شیر دهد دو طفل را هر یک از شیر شوهری از آن
رضاع نسب حاصل بهم میرسد میان این دو فرزند اگر در نظر بزن و شوهر نسب بهم می‌رسد دو طفل فرزند زن
میشود و هر فرزندی رضاعی فرزندان شوهری شود خویشی صهریست نه نسب چون نسب از جانب زوج است

و بسبب از جانب

و سبب از جانب زوجه است و در ضمن مسائل مختصر حدیث ظاهر خواهد شد ان شاء الله تعالی و احادیث صحیحه
بسیار است در شرط آنکه دخل نظر بحرمت فرزندان و نسب رضاعی ایشان و از شیخ طبرسی عجب است که غافل
شده است از آنها آنکه حمل کنم که او دلالت آنها را ذکر کرده است و در بعضی غفلت و شاذ فرمود عجب تر است
که ذکر کرده است که حدیث صحیح ندارد یا آنکه هست حدیث صحیح در دو هست حسن و موثق کالصحیح سوای
احادیثی که مشهور است بر این معنی و اجماع اصحاب نیز هست پس قول طبرسی را اعتبار نیست با وجود این
دلایل بر این احادیث تخصیص داده است احادیثی را که دال است بر آنچه حرام است بنسب بسبب رضاع حرام
می‌شود و الا می‌بایست که خواهرهای رضاعی که شیر مرضعه است را خورده اند از غیر فحل حرام شوند و همچنین
در هر مرتبه که بالا روند مانند عمها و خالهای رضاعی و در این باب چند مسئله است اول هرگاه رضاع متحقق
شود آیا در مرتضع که طفل است میتواند خانم آولاد صاحب شیر را خواه اولاد نسب باشد و خواه رضاعی و هم
خانم اولاد نسبی مرضعه را سه روایات صحیحه وارد شده است که نمیتواند خواهش یک در اولاد فحل و در
مکاتبه در اولاد دایه اگرچه ممکن است که حمل کنیم نهی را بر کراهت چنانکه ظاهر روایت معتبره و اصول و قواعد است
چون نسب اصل رضاع است و در نسب نیست چیزیکه سبب حرمت باشد و در نسب شبیه آن فرزندانند
فرزندان زن و در رضاع وقتی فرزند رضاعی میشود که اینکس را خورده باشد و این اولاد شیر اینکس را خورده اند
و فرزندان زن هر چند بمباهره است نه نسب و محتمل است که نهی از تجویز از جهت مرتضع باشد بولایت و لیکن
احتیاط آن است که نخواهند و اگر چنین امری واقع شده باشد طلاق بگویند (دوم) آیا حرام می‌شوند این اولاد
فحل نسبا و رضاعا و اولاد انسبی مرضعه بر فرزندان پدر طفل که شیر نخورده باشند از این دایه جمعی گفته حرامند
چون بمنزله اولاد پدر ایشانند و چون بمنزله اولاد پدر اینند بمنزله خواهران برادران اولاد پدر شیر خورده
باشند و ظاهر اخبار و ادله عدم حرمت است چون جایز است خواهر خواهر نسبی را خواستن چرا جایز
نباشد خواهر خواهر رضاعی را خواستن و خواهر رضاعی نیستند تا حرام باشند و خواهر و برادر رضاعی
آن است که شیر هم خورده باشند پس هر دو تا که شیر هم را نخورده باشند حرام نباشد بر هم و لیکن احوط آن است
که اگر نخورده باشند نخواهند و اگر خواسته باشند و ممکن باشد مفارقت طلاق بگویند و الا با هم باشند و نزدیکی نکنند
و برابر هم میتوانند رفت چون کسب ظن هر زن است و اگر حرام شده باشند خواهر و برادر رضاعی نیست

که اولاد نسب در رضاع فحل و اولاد نسب مرضعه را این طفل که شیر خورده است نمیتوانند خواست و اگر بنا دارند خواست
باشد بعد از آنکه ظاهر شود از هم جدا می شوند و احتیاج بطلاق نیست و اگر فرزندان با هم رسیده باشند حکم حلال زاده
دارد و شیرش تاثیر میکند در حرمت اما اگر دانسته باشند که بر هم حرامند و عقد کنند زنا خواهد بود و فرزندیکه بهم رسد
ولد الزنا خواهد بود و از شیریکه از زنا بهم رسد سبب حرمت نمیشود بنا بر مشهور بین الاصحاب بلکه کسی که خلافی
کرده باشد بحسب ظاهر و علما نیز نقل کرده از قول کسی که زنا که شیر زنا سبب حرمت شود سیم هرگاه شخصی زنا
بخواهد که شیر خواره باشد و زنش شیر دهد صیغه را صیغه برشوهر حرام می شود چون فرزند شوهر میشود و هم چنین کنیز
ام ولد آقا که از آقا فرزند آورده باشد اگر شیر دهد صیغه را صیغه حرام میشود بیدقدغه و اگر شیر زوجه کبیره یا
شیر ام ولد از غیر آقا بوده باشد و صیغه را شیر دهد از شهر نزد اصحاب آن است که بمجرد حصول رضاع زوجه
کبیره حرام می شود چون مادر زن است و اگر بکیره دخول کرده باشد هر دو بر هم حرام می شوند و اگر مادر زوج
شیر دهد صیغه را صیغه خواهر زوج میشود و بر شوهر حرام می شود و اگر خواهر زوج شیر دهد زوجه را دختر خواهر میشود
و اگر زن برادر زوج شیر دهد دختر برادر زوج میشود عقد باطلست در جمیع این صورت و اگر شیر
اینها را شیر داده باشد حرام میشوند و نمی توانند خواست چهارم فلد فیست در این مسئله که چون فحل پدر رضاعی
مرتفع شده است آیا جده مرتفع که بمنزله مادر زن است بر فحل حرام میشود و خواست مرتفع بر فحل حرام می
شوند یا نه اکثر اصحاب گفته اند که حرام می شوند چون سبب حرمت باز رسیده است و بعضی گفته که چون مرتفع فرزند
فحل شد خواهران مرتفع بمنزله فرزندان او می شوند چنانکه دختران فحل نظر باب مرتفع مانند فرزندان شوند
بنقل وقتی اینست که قیاس است و در اصل نیز سخن هست چنانکه مذکور شد و هم چنین مادر مادر مرتفع دلیلی
ندارد و بودی قیاس و اگر هر دو احتیاط کنند بهتر است و در این باب چند مسئله دیگر هست اول اول هرگاه
زنا از شیر فحل برادر یا خواهر پدر یا مادر یا خواهر یا مادر را شیر دهد چون برادرش فرزند شوهرش شد
زن بمنزله فرزند شوهر می شود چون خواهر فرزند است جواب اینست که خواهر فرزند وقتی حرام است که فرزند
یا شیر یا رسیده و در رضاع وقتی خواهری شود که شیر یک فحل را خورده باشند و در اینجا هیچیک نیست مع هذا
شبیه مصاهره است نه بنسب و حضرت فرموده است که هر چه بنسب حرام است در رضاع همان حرام
می شود نه بمصاهره چنانکه گذشت و در مصاهره خواهر فرزند را می تواند خواست مثلا اگر زنی بخواهد داد
دختری داشته باشد دختر او بمنزله فرزند زوج و خواهر فرزند فرزند آن زوج است اگر شوهر زوجه دخول نکرده
طلاق دهد آن دختر را می تواند خواست و گفته اند این صورت که زن شیر دهد خواهر یا برادر

مادرش

مادرش رضاعه شوهرش را حرام می شود چون بمنزله مادر زن می شود چون زنش مادر رضعه ولد او است و مذکور
شد که این زن مادر زن نسبی و رضاعی نیست بلکه بمنزله مادر زن رضاعیست و منزله را اعتباری
نیست تا آنکه در مادر زن رضاعی نیز سخن است چنانکه خواهد آمد ان شاء الله چهارم آنکه زن شیر دهد فرزند
برادر خود را پس فرزند فرزند عمه شد و عمه بر شوهر خود حرام است پس زنش بمنزله خواهرش میشود و جواب اینست
که عمه ولد اگر خواهر باشد باعتبار خواهر بودن حرام است و در کتاب خدا و سنت رسول جاری واقع نشده
است که عمه ولد حرام باشد مگر وقتی که بخواهر نسبی یا رضاعی باشد و در اینجا هیچیک نیست و گفته است
که در این صورت زن برادر نیز در خانه شوهر حرام میشود چون بمنزله خواهرش میشود و جواب آنست که زن
برادر نه خواهر نسبی است و نه رضاعی و منزله را اعتباری نیست پنجم آنکه زن شیر دهد دختر خواهر خود
پس زن بمنزله خواهر زن میشود و خواهر زن حرام است جواب آن است که خواهر زن حرام نیست مگر وقتی
که با زن جمع شود یا آنکه در خواهر نسبی یا رضاعی را قول جمع نماید در عقد و در اینجا چنان نیست و هم چنان
مادر طفل بر شوهر حرام می شود هر چند خواهر مادر رضاعی طفل است بهمان وجه چهارم آنکه جده شیر دهد فرزند
پسر خود یا فرزند دختر خود را پس در فرزند پسر زن بمنزله مادرش می شود و مادرش حرام است و مرضعه بمنزله
زن پسر شوهرش می شود و هر دو منزله باطل است و محرم نیست و اگر فرزند دختر را شیر دهد دختر در خانه
شوهرش بمنزله مادر زن میشود و جده در خانه شوهرش بمنزله دختر میشود و در صورتی که فرزند دختر را
شیر دهد شوهر جده که جد مادری اولاد است فحلست و دختر ش از اولاد فحل است بر شوهرش حرام
میشود بنا بر احادیث که گذشت و اشهر بین الاصحاب آن است که اولاد بر اب مرتفع حرامند
و این منزله چون احادیث دارد احتیاط لازم است اما باقی منزلها اصلی ندارد مگر قیاس و آن
باطل است نزد ما پس در این صورت جده در خانه شوهرش حرام می شود اما دختر ش در خانه شوهرش
حرام میشود ششم هرگاه زن شیر دهد عم خود یا عمه خود را عم و عمه فرزند شوهر آن زن میشوند و دختر
برادر یا خواهر فرزند فرزند شوند و فرزند فرزند حرام است جواب آنکه فرزند فرزند نسب یا رضاع
حرام است و در اینجا هیچ از هر دو نیست و منزله چنان از شارع بما نرسیده است که حرام باشد و اسم
چنان اگر گویند که مادر عمه و عمه جده است پس زن بمنزله جده زن است و جده زن حرام است جواب

آن است که ظاهر شد که جدهٔ رضاعی کدام است و بر تقدیری که بشود حرمت بعاهره است و در مصاهره
دلیلی نیست ششم آنکه زن شیر دهد خال یا خالهٔ خود را در این صورت زن و خواهر فرزند شوهرش می شود
چنانکه گذشت یا خال بمنزلهٔ جد مادر یا بمنزلهٔ شوهر مادر می شود جواب بطلان است که مذکور شد هشتم آنکه زن
شیر دهد فرزند عم یا فرزند عمه خود را یا زن دیگر شوهرش شیر دهد فرزند عم زن را شوهر بمنزلهٔ عم زن می شود هشتم آنکه شیر
دهد فرزند خال یا فرزند خالهٔ خود را در این صورت دو فرزندان فرزند خال می شوند و خالی بمنزلهٔ عم و خال می شود و عم و خال
اما در عمه و خاله بمنزلهٔ شوهر عمه و شوهر خاله می شوند پس حرام نیستند باتفاق و در عم و خال که شوهر بمنزلهٔ ایشان
می شوند جواب هم آن است که مذکور شد که این منزلهٔ معتبر نیست شرعاً عم و خال پیش گذشت نسبی و رضاعی کدام اند
و فعل در این صورت هیچ یک از ایشان نیست نهم هرگاه زن شیر دهد برادر شوهر یا خود شوهر شوهر را از شیر شوهر زن
بمنزلهٔ مادر برادر یا مادر خواهر می شود مادر برادر و مادر خواهر یا مادر است یا زن پدر و هر دو حرامند بر شوهر و جواب
آن است که از شرع متلقی نشده است که مادر برادر یا مادر خواهر حرام است بلکه مادر نسبی یا رضاعی یا زن
پدر نسبی یا رضاعی علی قول حرام است و در اینجا هیچ یک در اینجا نیست دهم آنکه اگر شیر دهد زن فرزند برادر زن شوهر
یا فرزند خواهر شوهر را در فرزند برادر که هیچ دخل قرابت زیرا که زن بمنزلهٔ زن برادر شوهر می شود و آن حرام
نیست و هم چنین اگر شیر دهد فرزند خواهر شوهرش را اگر چه زن بمنزلهٔ خواهر شوهر می شود و خواهر شوهر شوهر حرام
است اما خواهر نیست نه نسب و نه رضاع در منزلهٔ معتبر نیست یازدهم اگر زن شیر دهد فرزند شوهر را اگر
فرزند پسر شوهر باشد زن بمنزلهٔ زن پسر می شود و اگر فرزند دختر باشد زن بمنزلهٔ دختر شوهر می شود و هر دو بر شوهر حرامند
پس زن حرام شود جواب آن است که دختر نسبی و رضاعی حرام است و زن پسر نسبی حرام است و در زن پسر
رضاعی خلاف است و در اینجا هیچ یک نیست و منزلهٔ دیگر اند ارد دیگر قیاس دوازدهم اگر زن شیر دهد عم شوهرش را
یا عمهٔ شوهرش را یا خال شوهرش را یا خالهٔ شوهرش را پس زن بمنزلهٔ مادر اینها میشود و مادر عم و عمه و جده پدر است
یا زن جد و مادر و خال و خاله جد مادر است یا زن جد مادر و هم بر فرزند زاده حرامند جواب آنکه اینها
بر فرزندان فرزندان حرامند و در اینجا زن بمنزلهٔ جده شده است نظر بشوهر زن جده است بر رضاع
یا نسب و نه شوهر فرزند زاده است بر رضاع یا نسب و منزلهٔ اعتبار ندارد سیزدهم اگر یک روز زن داشته
باشد و یکی از زن دو زن فرزندان فرزندان دیگر را شیر دهد گفته اند بعضی که هر دو زن در رضاعه شوهر حرام
می شوند آنکه شیر داده است بمنزلهٔ دختر یا عروس شوهر می شود و آن زن دیگر بمنزلهٔ جده فرزند شوهر می شود

و هم حرامند جواب آنست که راه حرمت یا نسب است یا رضاع و در اینجا هیچ یک از این دو نیست و منزلهٔ
در حکم عدم است چهاردهم هرگاه دو زن صغیره داشته باشد و هر دو شیر یک زن را خورند تا سیر شوند هم و هر دو
با هم بخورند شیر یا نزد هم را هر یک از یکستان دهد و یکبار فارغ شوند هر دو بر شوهر حرام می شوند بنا بر قول جمعی
از اصحاب و عقد هر دو باطل می شود و بعد از آن هر یک را که خواهد عقد تازه میکند و اگر بعد فات خورند
از اول پانزده تمام شود عقد هر دو صحیح است وقتی که از زن دوم پانزده تمام میشود عقد هر دو باطل می شود
تا بر مذهب جمعی که مصاهره را اعتبار می کنند و اگر این مصاهره را اعتبار نکرده اند و هم چنان اگر دو زن
داشته باشد و دفعه هر شوهر که اینها خواهر رضاعی بوده اند هر دو را در یک عقد خواسته باشد کاشف می آید
که عقد هر دو باطل بوده است و اگر یکی را پیش خواسته باشد و دیگری باطل خواهد بود پانزدهم اگر دو زن داشته
و یکی از این دو زن شیر برادر آن زن دیگر را خورده باشند یا شیر خواهران زن دیگر خورده باشد پس یکی از اینها عمه خواهر
بود و دیگری دختر برادر و یکی خاله خواهر بود و دیگر دختر خواهر رضاعی و در اینجا نیز خلاف است و مشهور آنست
که جمع نمیتوان کرد عمه را یا دختر برادر و خاله یا دختر خواهر رضاعی بنا بر حدیث صحیح مگر با زن عمه و خاله پس اگر عمه
و خاله راضی شوند که با دختر برادر رضاعی و دختر خواهر رضاعی جمع باشند هر دو عقد صحیح است باتفاق علماء شیعه و اگر
اول دختر برادر یا دختر خواهر را خواسته باشند و بعد از آن عمه و خاله پس از عقد دانسته باشند که رضاع محقق
شده است عقد صحیح است و هیچ یک را اختیار فسخ نیست و اگر اول عمه و خاله رضاعی را خواسته باشد و بعد از آن
دختر برادر و خواهر را یا رضاعی عمه و خاله مشهور آن است که عقد عمه و خاله که راضی باشند عقد دختر برادر و خواهر باطل
می شود شانزدهم اگر زن صغیره بخواهد مادر شوهر یا خواهر شوهر یا زن برادر شوهر یا جده شوهر یا دختر شوهر این
زن صغیره را شیر دهند و با نزد شیر کامل تمام شود زن بر شوهر حرام می شود و خواهر شوهر یا دختر خواهر شوهر یا دختر
برادر شوهر یا عمهٔ شوهر یا خالهٔ شوهر یا فرزند فرزند شوهر می شود و اگر زن شوهر از شیر شوهر شیر دهد صغیره را دختر شوهر
شود و در این صور تها با جماع زن صغیره بر شوهرش حرام می شود و اگر ظاهر شود بعد از عقد که اینها زن را شیر داده اند
کاشف می آید که زن حرام بوده است بر شوهر پس اگر ندانسته باشند که رضاع محقق شده بعد است یا رضاع را می
دانسته اند لکن نمیدانسته که حرامند وقتی که دانسته از هم جدا شوند و فرزندی که بهم رسیده است در حکم
عدل زاده است و نسب بآن خواهد داشت و اگر زن از شیر شوهر دیگر شیر دهد این صغیره را پس اگر این شوهر جماع
نکرده است با این زن هر دو حرام می شوند بر شوهر زیرا که بزرگ مادر زن است و کوچک دختر زن و اگر جماع

نکرده باشد بزرگ حرام می شود بر شوهر و هیزه عقدش باطل میشود و شوهر حقارت در عقد هر یک را که خواهد بنمایم
هرگاه شخصی لواط کند با پسری و الحق ذباته بمقدار آنکه اندک که از ذکر داخل بر شود حرام میشود بر لواط کننده مادر
آن پسر را چند بالا رود و دختران آن پسر را چند پایین رود و خواهران آن پسر و اینها بر حرام میشود مادر رضاعی او و دختر
رضاعی او و خواهر رضاعی او و هذا المشهور بین الاصحاب بنا بر آنکه حکم رضاع حکم نسب است در جهت بیست و یکم هرگاه
شخصی مالک شود یکی از ابا و اولاد یا عمام نسب خود را بر او آزاد می شوند جماع با اعمام و اخوان است
در رضاع بمقتضای روایات صحیحه پس اگر مالک شود فرزندان را چند پایین روند از فرزندان رضاعی و مرتضع
و فحل را و پدران و مادران ایشان را هر چند بالا روند علی المشهور در پایین و بالا و همچنین خواهر رضاعی را با عمها
رضاعی و خالهای رضاعی را هر چند بالا روند علی المشهور یا دخترهای برادر رضاعی و دخترهای خواهرهای رضاعی هر چند
پایین روند علی المشهور هم برادر آزاد می شوند چنانکه در نسب برادر آزاد می شوند نوزدهم هرگاه محقق شود بر فرزند
رضاعی محرم میشوند مادر که شیر داده باشد و فحل که هر چند که بالا روند و اولاد نسبی در رضاعی فحل و اولاد نسبی
مرضعه هر چند پایین روند چون هر خواهر او شده اند و همچنین عمها و خالها هر چند بالا روند و دختران برادران
و دختران خواهران هم چنین بر میرود بنحو اجمال هر که بر او حرام می شود بر رضاع محرم می شود و خلوت میتوان کرد با محارم
رضاعی چنانکه خلوت می توان کرد با محارم نسبی چون حرام است خلوت کردن با اجانب باین معنی که مرد و
زن اجنبی را مشروع نیست که در جایی باشند که ثالث در آنجا نباشد علی المشهور و با محارم نسبی و رضاعی و در جماع
بنا بر این نیست بیستم بسبب رضاع میراث نمیبرند و مستحق نفقه نمی شوند و پدر رضاعی ولایت ندارد بر
فرزند رضاعی و مادر رضاعی حق حضانت ندارد و گواهی مرتضع بر فحل مسموع است و اگر فحل او را بکند در
عوض میکشند فحل را مثل پدر نسبی نیست که در عوض نتوان کشت و هم چنین استیفای حدود از فحل نمیتوان نمود
در قسمت دیت و فحل نیست و حکم پس اگر نه می باشد بر فحل بر جایست و با رضعت فحل قسم و عهد و نذر
زیاد نمیتواند نمود بیست یکم پدر رضاعی که فحل است مادر پدر نسبی در آنکه حلیله او خود زن دائی یا شوهر مولاة
تحلیل میتواند بملک رائی نتوان خواستن و محرم او است علی المشهور و احوط آنست که فحل مرتضع مادر مرضعه را نخواهد
و برابر او مرد و همچنین خواهر مرضعه را و اخوان آن است که اولاد مرضعه را و فحل مرضعه را مادر فرزندان مادر پدر
مرتضع بر فحل خلاف است و رعایت و احتیاط لازم است بر فحل و اولاد او حتی الامکان که بعض نقل اجماع نموده اند بر حرمت
پس احتیاط آن است که نخواهند برابر یکدیگر بروند اما اولاد نسبی و رضاعی فحل و نسبی مرضعه بر آب مرتضع محرمند بمقتضای
اخبار صحیحه چنانکه گذشت و اگر برابر بروند نهایت احتیاط خواهد بود بیست و دوم هرگاه کنیزی فرزندان آزاد را شیر داده باشد

مکروه است او را و مثل چون بنزله مادر فرزندان است بیست و سیم اگر مالک شود شخصی برادر رضاعی خود را یا پسر برادر
رضاعی یا پسر خواهر رضاعی یا پسر عم یا پسر عمه یا پسر خاله رضاعی را مکروه است که اینها را بندگی فرمایند
یا بفروشند و سنت مؤکد است که اینها را آزاد نمایند بیست و چهارم سنت است که زنان را نهی کنند از شیر دادن
بهر که رسند چون بسیار است که شیر دهنده فراموش کنند و فرزندان بهم می رسند و عاقبت ظاهر میشود که مادر
خواهر مادر خود را خواسته اند و بنا بر آنکه مذکور شد که و سه شیر شیر فرزند دارد و اگر دو سه شیر بدهند و در میان
زنان دیگر طفل را شیر دهد اگر هزار شیر چنین بدهند و فرزند در دو عدد فرزند از دایه ها می شود هرگاه شخصی دایه
گرفت و فرزند او را مدتی شیر داد و دیگری باز آن دایه را گرفت و فرزند او را شیر داد و هرگاه شود هر دایه
در هر دو حال یک کس باشد این هر دو طفل بر هم حرامند و خواهر برادر شدند ممکن است که اینها هم را نخواهند
چون غالبا این معنی فراموش شود اما خواهرهای و برادرهای این طفل بر هم نهی که حرام میشوند بسیار است که
عقد واقع میشود و فرزندان بهم میرسند و آخر مطلع میشوند اما چون مذکور شد که ظاهر عدم حرمت است فرزند دار در
ولیکن مهما امکن احتیاط را از دست نباید داد و حضرت سید المرسلین دائما ظاهرا بین صلوات الله علیهم امر احتیاط
فرموده مثلا در عدد رضاعات محرمه خلاف عظیم است ابن جنید یک شیر را سبب حرمت میداند و ابن بابویه
که معاصر اوست اقل یک سال را محرم میداند و اکثر و سال و ابن ولید که استاد بابویه است پانزده شبانروز را محرم می
داند و اگر تدمار شیر را محرم میدانند و اکثر متاخرین پانزده شیر و اخیر این مکثر را نخواطر میرسد آن است که حدیث
یک را اگر چه صحیح است بر تقیه و احادیث متواتره از طرق خاصه و عامه وارد است که یک شیر و دو شیر فرزند
و احادیث ده شیر معارض دارد با احادیث صحیحه که ده شیر سبب حرمت نمیشود و احادیث که وارد است که
ده شیر سبب حرمت می شود ظاهرش تقیه است پس احتیاط کنند که از ده حدیث شیر نگذرد اولی است و احادیث
پانزده شیر یک حدیث دلالت بر حرمت نکند و حدیث موثق است و حدیث موثق دیگر است که پانزده شیر سبب حرمت
نمیشود و حدیث یکشبانه روز همان حدیث پانزده شیر است که موثق است و تعجب در اینست که اکثر اصحاب
که ده شیر را سبب حرمت میدانند قائل بیکشبانه روز شده اند و در فقه رضوی که متعلق علیه ابن بابویه
مهدی بن بابویه بوده است و جزم داشته اند که تصنیف حضرت ابو الحسن ع ابن موسی الرضا صلوات الله علیهما
اقل رضاع سه شبانه روز است و ابن بابویه نهایت اعتماد بر ابن ولید داشته است و در اکثر امور تابع
او است نقل کرده است در مقنع که شیخ ما ابن ولید عمل بحدیث پانزده شبانروز میکرد اما در حدیث

دیگر در روایت یک یک ال که مطلع است در تهذیب و من لا یحضره در دوم دو سال در من لا یحضره قولیست
با حسن و در تهذیب صحیحست و ابن بابویه در من لا یحضره الفقیه همین دو حدیث را ذکر کرده و بس و
ظاهر آن است که اقل آن یک ال میباید و این از قاعده احادیث سبب توسعه آن است که زود بزود حکم بحرمت
نکنند پس حیا طلا آن است که با نزده مرتبه رضاع واقع شده آن زن را نخواهد و اگر خواسته باشد
طلاق دهند و جمعی از اصحاب تشکیک با یه کرده اند که چون احادیث بهم متعارضند عمل بیقین هر آن مجید
میکنیم و ظاهر قرآن مستحق تشریف است و نه چنین است بلکه تغییر اسلوب الآیه و تغییر عبارت و امهاتکم
اللاتی ارضعنکم یعنی حرام است بر شما مادرهای شما که شما را شیر داده باشند اشعار دارد که مدت شیر داده باشند
که مادر شمرده باشند و اگر مستحق کافی بود می فرمود که و اللاتی ارضعنکم بلکه حضرت سید المرسلین در حدیث شریف
فرموده اند که من از میان شما مردم دو چیز بزرگ میگذارم کتاب خدا و اهل بیت خود را هرگز از هم جدا نمیشوند
کتاب خدا و اهل بیت تا در حوض کوثر وارد بر من شوند و مبلغ این حدیث متواتر آن است که صورت کتاب
بنحوی که نازل شده است و مبلغ کتاب اهل بیت است پس رجوع بایشان است و بیان حدیث متواتر
که آنحضرت فرموده اند که من شهرستان علم و علی است و در آن شهرستان است یعنی علوم من از علی یا دیگر
در ذیل بر سید چنانچه آیات بسیار و اخبار متواتره شمار در این باب وارد است و چون تقیه عظیم بوده است این
اختلاف وارد است و میتوان جزم کرد که یک نوبت از پانزده شیر مرضعه مرت بام نمیرسد و در باقی مجرد باشد بر حد
عمل با خبار است که دور تر است که از مذاهب عامه مخوف تر است اما در مراتب عمل با حوط نمودن بهتر است
اگر چه جایز باشد عمل نمودن بهر خبری که باشد و هرگاه همه جایز باشد بیان اقوال مشهور عمل با نزده بهتر است در احتیاط با نزده
بلکه ده را ترک نباید نمود و اما احادیث صحیحه متواتره از طرق عامه و خاصه که حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین
صلوات الله علیهم فرموده اند که رضاعی محرم است که استخوان را سخت میکند و گوشت میروياند یا خون میروياند
جمعی از اصحاب گفته اند که رجوع با اهل خبرت می باید نمود هرگاه دو عادل بگویند بگفته ایشان عمل میتوان نمود
معلوم نیست که این جمل را غیر معصوم تواند یافت چون ظاهر است که هر شیری که طفل میشود جزو بدن میشود
و استشداد عظم و نبات لحم دوم بآن حاصل میشود و ظاهر آنست که قدری بیش از این مراد است و الفقر ربما یبیع کل
نمیداند بغیر از معصوم که مراد الله را میداند پس عمل بیت بغیر از عمل با حیاط و این اجمال بنکته عامه که این مذاهب
بالکلیه در مطلع نبی زیاد و مسلم و داود و نسائی نقل نموده اند از عایشه ملعونه که گفت حضرت سید المرسلین فرموده اند که حرام
نمی شود یک رضعه و دو رضعه و مسلم و نسائی از ام الفضل همین را روایت کرده اند و از آن حضرت ده رضعه

رضع

رضع رضعه روایت کرده اند و در صحاح شیوه ایشان غیر نگارش ده رضعه مذکور است و در مطلع صحاح ایشان است که
حضرت پنج رضعه فرموده اند و باین همه احادیث اگر ایشان قایلند بانکه قلیل و کثیر محرم است بنظر هر آیه و مذکور
شد که ظاهر آیه بر خلاف فهم ایشان است چون اگر این علما این اعتقاد داشته اند حضرت ائمه هدی علیهم
السلام تقیه فرموده و این اختلاف مانده است نزد علمای شیعه **تنبیه** رضاع ثابت می شود بشهادت دو عادل
و بتواتر که جمعی کثیر شهادت دهند که علم حاصل شود و جمعی گفته اند که ثابت میشود بشهادت یک مرد عادل و دو زن
عادله یا چهار زن عادله و خاص از فقه نیست اما اگر دو زن اقرار کنند که ما خواهر برادر رضاعیم باقرار
خود مؤاخذند پس اگر پیش از عقد باشد عقد ایشان مشروع نیست و اگر بعد از عقد باشد باطل میشود اما اگر بعد از
اقرار بگویند که ما را گمان این بود که گفته یکزن کافیست یا یک شیر یا دو شیر یا پانزده شیر متفرق کافیست اما
دانستیم که گمان نیست قول ایشان را می شنوند چون بسیار است که اشتباه میکنند و مسئله نمیدانند لهذا اکثر اصحاب گفته اند
که گواهی رضاع را بر سبیل اجمال نمی شنوند بلکه بتفصیل می باید شهادت دهند باین نحو که ما یکشبانه روز در پیش ایشان بودیم
و هر مرتبه که طفل شیر میخورد نمیدانستیم که او ده شیر خورده است یا پانزده شیر که ما دیدیم شیر در دهان
او گذاشت و دیدیم که طفل میمکید و شیر بحلقش میرفت یا خاطر داریم که پانزده شیر کامل با دو در تفصیل سابق و دور
نیست که هرگاه دیده باشند که طفل را بدایه داده باشند و دیده باشند که غرد ایه شیر داده نبوده باشد در آن خانه که باشد
هر چند بعید بوده باشد که در همه مراتب طفل شیر را نمکیده باشد در هر چهار ده شیر که دایه اول داده باشد یک شیر را
دایه دیگر داده باشد که پانزده شیر متوالی بهم رسیده باشد در عرض یک سال که شیر داده باشد و با وجود اشکال این احتمالات
شهادت توانند داد بر رضاع با عتبار علم عادی و لیکن اکثر اصحاب گفته اند که علم یقینی می باید و همین کافی نیست
تنبیه ششم ثابت است که مادر شیر دهد فرزند خود را اگر شیرش خوب باشد و ولی نظر مادر آن است که طلب اجرت شیر
از پدر طفل نکند و ولی نظر به پدر طفل آن است که اجرت بدهد اگر داشته باشد و اگر مادر اجرت خود را اجرت مثل
دایه بیشتر از آن راضی نشود از مادر میتوان گرفت که بدایه دهند و اگر ممکن نباشد دایه بیابند که خصلت
مادر بال خود باشد بهتر است و اگر مادر راضی نشود باجرت که دایه کرد مادر اولیست و اگر زن و شوهر راضی
شوند که طفل را بدایه دهند سنت است که دایه بگیرند که صالحه باشد و اعتماد بر او توان کرد و خوش خلق باشد
و خوش صورت باشد و شیوه اشاعره باشد و عاقله باشد و فصیح باشد و چون شیر را تاثیر عظیم است در مزاج
طفل و مکروه است که دایه احمق و کم عقل باشد یا غیر اشاعره باشد یا بدخوش صورت باشد بنابید بدیرست و بد خلق

باشد مگر وهبت که ولد الزنا باشد یا فرزندش ولد الزنا باشد و اگر دایه دیگر بهم برسد سنت است که دایه‌های کنیز
طلب کنند که حلال کن کنیز را که زنا کرده است و بعد از حلال کردن کراهت مختفف می‌شود باز بایل و اگر شیوه هم برسد
بغیر شیوه میتوانند داد و اگر مسلمان بهم نرسد بزن یهودیه و نصرانیه نیز می‌توانند داد اما مهما امکن دایه مسلمانی نه
آورده بگذارد که شراب بخورد و اگر یهودیه و نصرانیه نیز بهم نرسد مجوسیه میتوان داد بشرط آنکه بخانه
نیز نبرد و شراب نخورد و سنت است که دایه از هر دو پستان شیر بدهد و از یک پستان همیشه شیر ندهد و چون
دایه بمنزله مادر طفل میشود سنت است که بعد از شیر تعظیم دایه بکند و بمنزله مادر خود دانند و اولاد هم چنان شوهر
دایه بمنزله پدر دانند و فرزندان او بمنزله برادر و خواهر خود دانند و خویشان این زن که محرم اوند بمنزله خویشان
خود دانسته در تعظیم و توقیر ایشان کوشند **ششم** سنت است که فرزند را دو سال شیر بدهد دیگر زیاده شیر ندهند
و جایز است بیست ماه و درین واجب آن است که کمتر از این شیر ندهند مگر با ضرورت چنانکه بیان است که مادر حامله
میشود و شیر او کم میشود و طفل آزار شکم می‌کشد و دایه بهم می‌رساند و لیکن نوشت اجرت دایه ندارد و اکتفا بکمتر
میتوان کردن و احوط آن است که زیاده از دو سال ندهد و مشهور آنست که دو ماه زیاده میتوان داد و احوط
آنست که تا ضرورت نباشد زیاده ندهند و شیر زن حرام است بر فرزند طفلی که دو سال داشته باشد یا کمتر علی المشهور
بین الاصحاب پس اگر مضطر شوند جایز است مثل آنکه طفل بیمار باشد یا هوا گرم باشد و خوف اسهال باشد مجدداً یا ضرورت
جایز است زیاده بر دو سال اگر به دو سال باشد و منقول است که شخصی عرض نمود بحضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه و آله که زنا شیر خود را دوشیده است و بخورد شوهرش داده است تا شوهر بر او حرام شود حضرت فرمودند که زنرا
نگاه دارد و تا زیاده چند بر شش روز نشد که شیر او را بدور آورد که همین عمل کرده است **هشتم** منقول است
که پرسیدند از حضرت معصوم صلوات الله علیه و آله که زنا بنده را شیر داده مدتها آنگاه آن شیر خشک شده و گوشت
روییده و بزرگ شده و بزرگ گشته اند و زاینده است آیا شیر آنرا میتوان خورد و گوشت آنرا میتوان خورد
حضرت فرمودند که این فعل مکروه است شیر و گوشت آن پاک نیست **ایضاً** صورت استفتاء بر السنه و
دانوده و ایراد است که در سیزده باب از بیست شیر دادن زن حرام میشود یا نه بر این موجب حقیقت راجب
اجزای شرعی تلقی نمایند **اول** آنکه زن شیر دهد عم خود یا عمه خود را **دوم** زن برادر زاده خود را شیر دهد **سیم** زن
خواهر زاده خود را شیر دهد **چهارم** زن فرزند زاده خود را شیر دهد **پنجم** زن فرزند زاده خود را شیر دهد **ششم** زن خالو
خود را شیر دهد **هفتم** زن خالو زاده خود را شیر دهد **هشتم** زن عمو زاده عمه زاده خود را شیر دهد **نهم** زن
برادر شوهر یا خواهر شوهر را شیر دهد **دهم** زن دختر زاده شوهر را شیر دهد **یازدهم** زن برادر زاده شوهر

یا خواهر

حکم شیر دادن زن

یا خواهر زاده شوهر را شیر دهد **دوازدهم** زن خالوی شوهر یا خاله شوهر را شیر دهد **ایضاً** نقل صورت خط شریف
شیخ محمد حر این است در جمیع صورتهای مذکوره حرام نمی‌شود بر شوهر بسبب شیر دادن آن در یکصورت که زن دختر
زاده شوهر خود شیر دهد باشرایط رضاع و در باقی صورتها زن بر شوهر حرام نمیشود هر چند در بعضی بنزله صورتها و
بعضی محرمات بحسب ظاهری شود اما سبب حرمت نمی‌شود و نقل بعضی محرمات در واقع و نقل الاجماع در این
علما امامیه تصریح می‌کنند بعدم تحریم در رساله متعدده که درین باب نوشته شده مثل رساله مرحوم شیخ علی علی
رساله مرحوم ملا محمد تقی قلبی و جمع دیگر از علما نقل اجماع کردند بر عدم تحریم و الله اعلم بسم الله الرحمن الرحیم
اقسام رضاعی چند که جایز نیست باعتبار آنکه سبب حرمت حلیت سابق میشود یکی آنکه مادر انکس زوجه صغیره
انکس را شیر دهد بشیر پدر انکس بجهت آنکه زوجه رضیعه همشیره رضاعی پدر و مادر انکس میشود **دویم** آنکه مادر انکس
زوجه صغیره انکس را شیر دهد بشیر شوهر انکس بجهت آنکه همشیره رضاعی مادر این کس میشود **سیم** آنکه جده پدر انکس
زوجه صغیره انکس را شیر دهد بشیر پدر انکس بجهت آنکه رضیعه مزبوره عمه انکس میشود **چهارم** آنکه جده مادر انکس زوجه صغیره انکس را
شیر دهد بجهت آنکه رضیعه فاطمه انکس میشود **پنجم** زن برادر انکس زوجه صغیره این را شیر دهد بشیر برادر انکس
بر آنکه رضیعه صغیره بنت الاخ می‌شود **ششم** آنکه زن پدر انکس بشیر پدر انکس زوجه صغیره این کس را شیر دهد
بجهت آنکه رضیعه اخت انکس میشود و در جمیع این صورت رضیعه مزبوره سابقاً و لاحقاً حرام مؤبد میشود **هفتم** آنکه
هرگاه شخصی دو زن داشته باشد یکی رضیعه صغیره و دیگری کبیره مدخول بها و کبیره صغیره را شیر دهد هر دو زن حرام
میشود و اگر کبیره مدخول نکرده باشد بلکه سابق شیر داشته باشد از شوهر دیگر و به آن شیر صغیره را شیر دهد کبیره تنها
حرام میشود و در هر دو شق عقد هر دو باطل میشود لیکن در صورت ثانیه که صغیره حرام مؤبد نمیشود و حقاق است
بعقد جدید با کبیره و در جمیع این صور سبع متفق علیه است و در باقی خلاف **هشتم** هرگاه زن دختر زاده
شوهر خود را شیر دهد حرام بودن مزبوره بر شوهر شیخ خلاف است بعضی حرام میدانند و بعضی حرام نمی‌دانند اقوی آن
است که حرام نیست و دریغ مود ضع مزبوره شیر دادن بعث حرمت بعد از عقد نمی‌شود بدانکه شیر داده تا که
باعث حرمت می‌شود مشروط است بهفت شرط یکی سن شیرخورنده بکمتر از دو سال باشد **دویم** از فعل داعد باشد
نه متعدد **سیم** آنکه از پستان زن بکند نه آنکه بگلوی طفل بریزند **چهارم** کمتر از ده مرتبه نباشد بلکه ده مرتبه باشد یا
بیشتر باشد **پنجم** ده مرتبه یا بیشتر متصل بهم باشند یا فاصله شیر دادن دیگر **ششم** آنکه در ده مرتبه یا بیشتر
آن طفل شیر بخورد و از آن شیر بچشد که شکمش سیر و بهلوای او پر میشود هم چنانکه در احادیث مذکوره مصرح دارد **هفتم**
آنکه از پستان زن زنده بکند نه مرده که اگر بعد از اتمام دو سال باشد حرام نمیشود هم چنین حرام نمیشود

هر کتاب شیر در بکوی طفل و هم چنین حرام نمیشود شیر شکر آورده هر شیر مرضعه ع الدفع الاقوال فلذا کتاب النکاح

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والعاقبة والسلام علی خیر خلقه ونوع عرشه ومظهر لطفه محمد وآله
اطاهرین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدین ای بعد بتوفیق خداوند کریم وبرکت نام شفیعان
یوم الدین این سراج العباد را که از عقود وایقاعات وبعضی از احکام حضرت الهیت بنظر مروج
شریعت سید المرسلین صلی الله علیه وآله الطاهرین اعلم العلماء جناب الحاج شیخ مرتضی الانصاری سلمه الله تعالی
رسید وکل مسائل آن موافق فتوای هر کدام است واین حقیر الحاج حاجی محمد علی یزدی آنرا بنظر شریف ایشان رسانیدم
تا مؤمنین از مطالعه آن منتفع ورستگار باشند واین حقیر هم دعای کو ونزد خدا شفاعت خواه شوند اما احتیاط
های که مذکور است درین کتاب ترکش را اذن نمیدهد مگر بتقلید مجتهد دیگر یا رعایت الاعلم فالاعلم کتاب
النکاح ودران یک مقدمه وچند مسئله است اما مقدمه پس بدانکه سبب حلیت زنان بر مردان در شریعت
منحصر است بر چهار چیز عقد دائم ومنقطع وملک یمین وتحلیل اما دائم پس هرگاه شخصی بگوید انکحت و
زوجت موکلتی زهرا موکلک محمدا علی الصداق جواب قبلت لموکلی یا انکحت
وزوجت موکلک علی موکلتی زهرا علی الصداق المعلوم وجواب فوراً با قصد انشاء وقبول ایجاب بگوید
قبلت کفایت میکند واگر بگوید بگوید زوجتنی نفسک جواب بگوید نعم کفایت نمیکند مسئله هرگاه
زن بگوید زوجتک نفسی مرد بگوید قبلت کفایت میکند مسئله وکیل زن بگوید زوجت موکلتی
موکلی جواب بگوید قبلت کفایت میکند مسئله اگر مرد بگوید زوجت نفسی لنفسک زن بگوید قبلت
لنفسی کفایت نمیکند مسئله طرف ایجاب وقبول واحوط تعدد موجب وقابل باشد اما جواب باید
فوری باشد مسئله صیغه فارسی کفایت نمیکند در حال اختیار که بتوان عربی گفت احوط آنست که هرگاه
یک عربی بتواند بگوید وکیل طرفین شود بفارسی هم بگویند یعنی مجموع لفظ عربی را تعلیم آنکه نمیدهند بکنند همان
لفظ عربی را بگوید وبعد بفارسی هم بگویند واگر ممکن نشود ولو بتوکیل بفارسی میتوان گفت مسئله
در دائم تعیین مهر لازم نیست هرگاه تعیین نکردند بمهر المثل برمیگردد نه مهر السنة مسئله هرگاه زن بحد
رشد باشد اذن پدرش شرط نیست احوط دادن شرط اذن پدر است وهم چنین اذن برادر ومادر شرط
نیست مسئله اگر یک حرفی از صیغه عقد را غلط بگوید که بغیر معنی باشد عمداً یا سهواً با قصد ایجاب وانشاء
نداشته باشد باطل است مسئله عقد فضولی صحیح است وبا اکراه صحیح نیست اگر بعد راضی شوند احتیاط

اعاده

اعاده عقد است مسئله ولایت طفل ومجنون متصل ببلوغ که بابت وجد است هرگاه اب یا جد عقد
کردند بعد از بلوغ عاقل شد اختیار فسخ را ندارند مسئله در اختیار داشتن وصی وحاکم عقد طفل را انتقال
مسئله هرگاه شخصی زنی را عقد کند وتعریف کند دختر آن زن ودختر دختر او هر چه باشند وبیایند وپدر شوهر
وپدر پدر شوهر ومادر شوهر وپسر پسر شوهر هر چه باشند وبیایند حرام نمیشوند بر او مسئله قبل از دخول
دختر زن وخواهر زن تا زن در عقد باشد نمیتوان عقد کرد بعد از انتقال مسئله دختر را در زن ودختر
خواهر زن را بی اذن زن عقد نمیتوان کرد بلی هرگاه بعد از عقد اجازه کند صحیح است مسئله کسیکه زنا کند
بعمه یا خاله خود ودختران ایشان حرام نمیشوند بر او مسئله کسیکه حرام نمیشود محرم باشد نظر بمو ودست
کردن جایز است مسئله کسیکه دو کنیز داشته باشد که خواهر باشند جایز نیست وطی ایشان جمعاً مسئله عقد
دائم زیاده از چهار زن وشش آزاد باشد جایز نیست بخلاف انقطاع که هر چه بخواهد فرزند دارد دو جمع تا نود
یمین هر چه باشد فرزند دارد مسئله اگر کنیز را عقد کند بی اذن اجازه زن آزاد جایز نیست وباطل است
مسئله اگر حره بر سر امه بیاورند وعلم نداشته باشد حره اختیار فسخ دارد بقول علما، مسئله زن شوهر
دار روزیکه بدانند در عده است وعقد کنند حرام مؤبد میشود اما اگر ندانند که در عده است عقد باطل است
واگر مقاربت شده حرام مؤبد است واگر اولادی بهم رسد اولاد شبهه است ملحق به پدر است احتیاج
آن زن را بطلاق دادن نیست مسئله هرگاه کسی وطی کند با پسر حرام میشود بر وطی مادر وخواهر ودختر
آن پسر مسئله اگر کسی زنا کند بزنی یا شوهر حرام نمیشود بر آنکس آن زن مسئله اگر زنی محرم باشد عقد
کنند او را حرام مؤبد میشود واگر جاهل باشند بهمین عقد باطل است مسئله اگر شخصی زن خود را سه زن
افضا کند وطی او حرام مؤبد میشود اما از حباله او بیرون نمیرود مسئله هرگاه زن آزاد سه طلاق
رجعی بدهد اگر چه تحت عبد هم باشد واو را دو طلاق اگر چه در تحت آزادی هم باشد حرام میشوند تا آنکه
مرد دیگر ایشان را بعقد دائم در آورد ومقاربت هم بشود بعد از طلاق وعده میتواند او را عقد کند مسئله
هرگاه زنی سه طلاق رجعی بدهد ودو محلل هم در بین واقع بشود بر آن مرد حرام مؤبد میشود آن زن مسئله
هرگاه مردی بداند که شوهر زن بسفر رفته وخبر وفات او ندارد دو صیغه میکند که شوهرم وفات کرده
وشبهه باشد آن مرد نمیتواند آن زن را بعقد خود در آورد بنا بر احتیاط بلکه اگر متهم هم باشد چنین است

مسئله جایز است از برای هر دو یک اراده دارد نکاح زنان را که ملاحیت دارد از برایش نظر کردن بر
موی و محاسن او که بقصد لذت نباشد و نگاه کردن بر محارم خود غیر عورتشان و هم چنین زنان اهل
ذمه و اما نظر کردن بر دو کفین اجنبیه بی غیر محرم بدون لذت و ریبه حرام نیست ولکن احتیاط
شدید ترک است مسئله نکاح کردن کنیکه بترک آن بحرام بیفتد واجب و حرام است استمنا کردن
اگر چه خوف آن باشد که اگر استمنا نکند بحرام بیفتد و عزتش بخیر است کنیکه بیت اوست اخیر نکاح اجابت
کند او را با ملاحظه کفو بودن او مسئله هرگاه صیغه بشرط بکارت خود را بعقد غیر در آورد و شبیه باشد بر پیش
اختیار فسخ دارد اگر بگویند در ضمن عقد شرط کرده باشد بکارت مسئله هرگاه قیاس عقد را اول صیغه فارسی
بگویند و بعد عربی جایز است مسئله هرگاه صیغه خود را بعقد غیر در آورد بشرط آنکه او را از نجف اشرف
بیرون نبرد جایز است و باید زوج بشرط خود وفا کند مسئله هرگاه زنی یک وکیل کرد که مرا تا ده روز
بیک ریال بعقد فلان در آورد و زنان را تعیین نکرد وکیل میتواند هر زمانی که خواهد تعیین کند اگر قرینه
بر خلافش نباشد مسئله هرگاه شخصی از برای دیگری نوشت که فلان زن را صیغه بعقد من در آور جایز است
مسئله عقد فضولی مثلا شخصی بگوید انکحت رقیه جعفر و جواب بگوید قبلت کفایت میکند و موقوف است باجازه مسئله هرگاه زوج یا زوجه یا یا هر دو راضی نباشند و جبرا اذن دهند عقد فضولی است
و یا اجازه کفایت میکند و احتیاط شدید در اعاده صیغه است مسئله هرگاه ولی طفل طفل خود را بعقد
یکی در آورد و بعد طفل که بتکلیف رسید نمیتواند آن عقد را رد کند مگر بعضی از مقامات مسئله هرگاه
شخصی بگوید فلان زن معین را یک شبانه روز بتو حلال کردم کفایت میکند احوط عدم اکتفا بعبارت است
و در تحلیل پس بگوید احللت لک وطیها جواب بگوید قبلت مسئله عقد فضولی وکیل زن
بگوید زوجتها له علی الصداق المعلوم و جواب قبلت له کفایت میکند انکحتها و
زوجتها ایاه هم خوب است مسئله متحقق میشود بلعان حرام مؤبد است و هم چنین بقذف یعنی نسبت
زنا بزوجه خود دادن با شرایط مقرره مسئله جایز نیست از برای مسلم که نکاح کند غیر کتابیه و هم
چنین کتابیه را ابتداء مسئله جایز نیست که زن مسلمه بعقد کافر در آید مسئله اگر مرتد شود یکی از زوجین
پیش از دخول فسخ میشود عقد در حال و بعد از دخول باید صبر کند تا انقضاء عده مگر آنکه زوج مرتد

جایز است احتیاط مسئله هرگاه جهیزیه کند و نوشت که از دولت داشته باشد بر نقد و جنس

فطری باشد که رجوع نمیتواند کرد و عده زوجه اش عده وفات است و عده مرتد ملی عده طلاق است مسئله اگر مسلمان
شود زوج کتابیه باقی است عقد او و اگر کتابیه مسلمان شود پیش از دخول فسخ میشود عقد او و اگر بعد از دخول باشد صبر کند تا عده
بگذرد و اگر زوج او مسلمان شود که زن مال اوست و الا صیغه فرض است مسئله جایز نیست از برای مؤمنه که بعقد مخالف
در آید علی الاحوط مسئله شرط است در متعه تعیین مهر و زمان معین و ذکر آنها در ایجاب شرط است نه در قبول لکن
باید قابل قصد آنرا داشته باشد مسئله اگر شرط کرد نفقه دو کوه و بعد از دخول مدتش را بخشید باید تمام مبلغ را بدهد
و نفقه دو کوه انتقال و اگر قبل از دخول باشد نصف مبلغ را بدهد مسئله متوارث نیست در متعه مفاجه و خرج زنان
عده ندارد و اگر حمل داشته باشد وضع آن زن در زمان حمل و برسد مسئله اگر مقاربت نشده عقد را نداد اما اگر
شوهرش وفات کند عده وفات را باید بگیرد مسئله در حیض مدت منقطع را میتوان بخشید مسئله عده
منقطعه اگر حیض ببیند حیض بگذرد و اگر حیض نبیند چهل روز بگذرد کفایت میکند و اگر حمل داشته باشد بعد از وضع حملش
و اگر حامله باشد شوهر هم در عده اش بعد الاجلین است مسئله اگر صیغه در عده غیر حیض باشد همان شوهرش میتواند
او را عقد کند بر آن خود هرگاه عقد کرد و دخول نکرده طلاق داد یا عدتش را بخشید باید عده دیگر نمیتواند عقد کرد او را
مسئله هرگاه شخصی طفل کرد خود را بعقد یکی در آورد و مادر آن طفل محرم میشود با کسی مسئله زنیکه بسبب ظهار حرام میشود اگر
خواهد مرضعه شود باید زوج او را طلاق دهد مسئله هرگاه زنی با مرد یا غیر محرم یا محرم مقاربت کرد هم که خواسته باشد ادا
یا نظر بعورت یکدیگر کنند حتی عورت میت ام باید کسیکه با فرزند دیگر در دست کنند دست شان بر عورت که حرام است
لمس آن نرسد و هم چنین نظر کردن هم حرام است اما در حال اضطرار مسئله عبد صغیر نظر و لمس سیخ قسم بصغیره
محرم نیست اگر خواهد محرم شود و خرج شان را مثلا بعقد او در آورد تا محرم شود و لو بکیفیت اگر دختر کره باشد مسئله هرگاه
غیر سیده که تا نه سال تمام یا سیده هفت سال تمام ندارند در عده شبهه عالما عقد کنند حرام مؤبد میشوند و اگر نداند بعد از
مقاربت معلوم شود همچنان حرام ابدی میشود مسئله هرگاه زنی شوهر دارد اگر چه شوهرش غایب هم باشد یا در عده باشد که کسی
با او زنا کند ابدا بر آن هم حرامند مسئله مادر زن و مادر داماد و مادر پدر او و مادر مادر او و مادر پدر زن هر چه بشود بمجرد عقد
حرام میشوند ابدا و محرمند از برای داماد مسئله هرگاه مرد دو زن داشته باشد هر چه باشد یک شب هر یک حق پهلو خوابیدن
دارند بشرط آنکه شوهر یک شب نزد یکی را بخوابد و الا هر جا که خواهد بخوابد مشهور آن است که هر یک هر چهار شب یک شب
حق دارند و همچنین اگر چهار زن داشته باشد در عقد دائم و اگر زن ناشزه شد باشد حق مضاجعتم ندارد مسئله

بیان زن که در عده ندارد

صفیه در عده رجعیه هرگاه بمیرد شوهرش ارث او را و بر دو هم چنین عکس هرگاه شوهر نفقه زن را مثلا ندهد زن بقدر تحصیل
یا کفایت شوهر کند فرزند در مسئله بدن مرد بر زن عورت است اما بر مرد واجب نیست که بر پوشیدن خود و
بر زن واجب است که نگاه نکند اما مرد باید زنی مکرر کند و اعانت بر معیت هم نکند و بر مورت و کفایت با نهوت در پیه
نگاه کردن حرام نیست بلی اجتناب است و هم چنین است عکس آن و اما کردن مرد اجنبی بر زن اجنبیه عورت است مسئله
دختر ممیزه پیش از تکلیف با محرم نگاه بیدن ایشان نکند بنا بر احتیاط هم چنین زنها مو و بدن خود را از پسر ممیز غیر بالغ به
پوشند احتیاط مسئله مستحاضه هرگاه غسل و طهارت از برای نمازش کما یباید در مقاربت با و حرام نیست اگر کرده هم
باشد مسئله مستحاضه بعد از نمازش دارد خونی که خون ندید بیداند بعد خواهد آمد با همان وضو میتواند نماز کند
بلکه لازم نیست صفیه انگشت بر در باطن عورت خود که طاهر کند خود یا بکه مستحب هم نیست بلی ضرری هم ندارد و اگر
چنین کند مسئله زنهائیکه مو بدنش را از نامحرم نمیپوشند مثل زنان ایلات و بادیه نشینان و اعراب و غیر اعراب
مردان باید چشمشان را از ریش بپوشند مسئله زن زانیه عده ندارد و احوط بر کردن است تا معلوم شود که حمل
دارد یا ندارد و اما دختر زن زانیه را زنا بکر در مثل است و حقش را کردن فرزند دارد اگر از زنا و دیگر موجب حرمت
ابدیه نشود مسئله هرگاه زوج مهر بعین کلی از برای زوجه و قصد دادن آن را ندارد و عقدش صحیح است اما این بر ذمه
اوست مسئله هرگاه زن قابل تمتع بعد باشد و زوج خود منع کند ناشزه است مستحق نفقه و کسوه و سکنی نمیباشد
مسئله هرگاه بعد از عقد معلوم شود که زوج کافر و عقد باطل است و زوجه مستحق مهر المثل است اگر قربت شده مسئله
هرگاه منقطعه شخصی مدتش را ببخشد یا سر آمد خواهد او بعقد خود در آورد در عده جایز است مسئله هرگاه مرد بنویسد
از برای شخصی در بلاد بعید که فلانه صیغه را بفلان مبلغ و زمان معین بعقد من در آورد بجهة محرمیت جایز است
مسئله هرگاه پدر طفل صغیره جد مادری طفل را وکیل کند که بدهم و هر زمانی که مصلحت میدانی فلانه صیغه را بعقد دیگری در
آورد بجهة محرمیت جایز است مسئله هرگاه زن قابل تمتع باشد و عقد کند و لو منقطعه و قصد تمتع هم نداشته باشد
محرمیت حاصل میشود مسئله در عیب زن یا مرد که باعث فسخ عقد میشود احتیاج بطلاق نیست بلکه بفسخ افتراق
حاصل میشود بلی اگر قربت شده صداق میخواهد و اگر نشده نمیخواهد مسئله کنیز معقوده که آزاد شود مخیرست میان فسخ عقد
یا امضاء آن اگر فسخ کرد مدخوله است تمام صداق را مالک کنیز میبرد و اگر فلانه مسئله شوهریکه زن پیش از سال
خود را اختیار کند حرام مؤبد میشود بر او اما تمام مهر میخواهد و از عقد او بیرون نمیرود مگر بطلاق و غیره مسئله

احکام نشوز

زن

زن که بی اذن شوهر از خانه بیرون رود یا مانع مقاربت میشود مثلا یا عذر از نفقه و کسوه و سکنی محروم است نه
از مهر و میتواند مهر بگیرد مسئله زن هرگاه صیغه شود بشرط اینکه شوهرش با او مقاربت نکند صحیح است و تمتع دیگری
از مقاربت با جایز است مسئله بمجرد طلاق سیم زن بشوهرش حرام میشود نه بعد از عده مسئله صیغه طلاق فلیغ وکیل
زوجه میگوید بذلت عن سو کلتی موکلات فلانه نفسا و کذا البعلها عبد بی وکیل زوج میگوید بفاعله عرفیه فی مخلوقه
عما بذلت لی طالق و احوط در صیغه مختلعه آن است که جمع کند بین اسم فاعل اسم مفعول مسئله طلاق رجعی
هرگاه زوج حق رجوع صلح خواهد نماید محقق آن بر مشکل است مسئله هرگاه زن علم حاصل کند که شوهرش در سفر وفات
کرده بعد از عده شوهر کند و هنوز اول گذشت شوهرش از آمد عده شوهر اول نگاهدارد بشوهر اول حلال است و شوهر ثانی
بجهة دخول مهر المثل بدهد و صیغه خرج عده نمیخواهد مسئله هرگاه شوهر طلاق زوجه خود را در وزیه مطلع شد تا
عده اش گذشت بعد فهمید رخص است کفایت میکند در حصول عده مسئله هرگاه زن بگوید عده ام گذشت و متهم هم
نباشد و زمان هم گنجایش گذشتن عده داشته باشد کفایت میکند قول او مسئله صیغه هرگاه یقین کند که شوهرش وفات
کرده بعد از عده شوهر کند و بعد معلوم شود که آنوقت شوهرش نمرده بعد باید از این شوهر جدا شود و عده وفات شوهرش
نگاهدارد و بعده عده این شوهر هم نگاهدارد و بر این شوهر حرام مؤبد بر او مثل خلاف است مسئله زن در عده خلعش
در خانه شوهر اول و خرجش با او باشد فرزند دارد مسئله هرگاه مرد بی خدمتی جرا بزن خود بغیر باید معیت دارد و از زن
نمیتواند اجرت خدمت از مال شوهر بردارد مسئله هرگاه زن حمل بحرام داشت عمدا از اسقط کند کفارت اگر طفل
مسلمان باشد اما دیه معلوم نیست در صیغه باشد که بدهد زیرا اگر طفل حرامزاده معلوم نیست که دیه داشته باشد مسئله
زن که مالک عبد باشد محرم نیست با آن بنده مسئله مردیکه فرج زنیکه در عده است با میدوعده اش اگر
عقد کند تحمل شود و عده و فعلش حرام است مسئله شوهر مثل دائمی نیست که با زن شوهر از خانه نتواند بیرون برود مگر
آنکه مانع حق زوج باشد مسئله هرگاه زوجه بنهد بعد از عقد که شوهرش مجنون یا خصی بهم یا مقطوع الذکر است اختیار
فسخ دارد مسئله اگر زوج بعد از عقد بنهد که زوجه اش مجنون یا جزم یا برص یا زن یا قعاء یا اعمی است یا بشرط
باکره عقد شده شبهه است فسخ عقد میتواند که مسئله هرگاه شخص جمع زن دائمی دارد یک شب نزد یکی خواهد آن
سه زن هم هر یک یک شب حق دارند مگر امه و کتابیه که هر دو شب یک شب اش حق دارند بلی منع کرد اگر یکی زن
سه حره دارد یک زن دیگر است یا کتابیه است حق شب حقه زن حره است و یک شب حقه کتابیه و کنیز و هرگاه

بعد از

ابتدا نزد هیچ یک نخوابد یا یک زن داشته باشد حق واجب چهار شب یک شب و دارند بنا بر احوط و اشهر مسئله
هرگاه دو زن داشته باشد شخصی اختیار دارد که یک شب نزد یکی بخوابد و سه شب نزد دیگری مسئله بر زوج واجب است
نفقه و کسوه و مسکن زن دائمی با قدرت و تمکین زوجه هرگاه آنها را ندارد با قدرت و این است بر او و با عدم اطاعت ساقط
میشود نفقه و کسوه و مسکن تا اطاعت کند مسئله طلاق دهنده شرط است که بالغ و عاقل و با اختیار و طلاق در حضور عدلین
باشد و زن شرط است که در حیض یا نفاس نباشد اگر شوهرش حاضر یا یکی حاضر و زوجه مدخوله و لو در ابوه باشد مسئله
اگر طلاق داد و پاک میدانست او را بعد معلوم شد که در حیض بوده طلاق صحیح نیست و اگر در حیض میدانست او را بعد
معلوم شد که پاک بوده صحیح است طلاق او مسئله اگر شوهر حاضر است و زن در طهر غیر مواقعه حایض شده یا در حمل حایض شده
یا در نفاس است نمیتوان طلاق داد او را مسئله هرگاه زنی در سن یحیض باشد و حیض نه بیند باید سه ماه شوهر
مقاربت نکند با او و بعد طلاق دهد او را و بعد سه ماه دیگر هم عده بدارد مسئله زن بعقد یکی در آمد میدانست که عده
شوهر سابقش سه ماه هر دو اما شک دارد که سه طهر واقع شده در آن سه ماه یا نه نمیشود اعتبار نمود مسئله هرگاه
ضعیفه بود از طلاق یکسره حیض ندید دیگر ندید هر دو ماه تا انتظار وضع حمل کشید و وضع نشد باز هر دو ماه تا سال
از زمان وضع حمل کشید یک روز مانده که شوهرش وفات کند باید چهار ماه و ده روز عده وفات بگیرد این منتهای عده است
مسئله صغیره و یائسه و غیر مدخوله عده طلاق ندارند و اما عده وفات دارند مسئله هرگاه زن بعد از طلاق یک
ساعت گذشته وضع حمل شد عده اش گذشت مسئله ضعیفه در طهر یکسره طلاقش میدهند بعد از این طهر سه حیض
بدیدن حیض سیم عده اش میگذرد مسئله زنیکه یائسه است سه ماه عده بگیرد اگر در اول ماه باشد هلالی بگیرد اگر در
وسط باشد از طرف ماه سی روز است و دو ماه وسط هلالی است مسئله عدهٔ ابه نصف عدهٔ حره است و لو منقطعه
مگر عده وفات که چهار ماه و ده روز است و اگر حمل دارد ابعد الاجلین است مسئله جایز نیست از برای زوج که
بیرون کند مطلقه رجعیه را از خانه اگر طلاق داده تا عده اش بگذرد و جایز نیست نظر بدن و موی او کند
مگر بقصد رجوع علی الاحوط و زیرا که ضعیفه جایز است در عده بیرون رود بجهة امر ضروری و دواعی مسئله هرگاه مرد
در سفر وفات کند اول عده اش وقت رسیدن خبر بضعیفه است اگرچه بعد از ده سال باشد مسئله اگر ضعیفه
شوهرش مفقود شد نخواهد بنشیند باید نزد حاکم شرع برود اگر حاکم شرع بفرماید همان کند و اگر ضعیفه هر کدام دو
اول حاکم شرع شوهر کرد اولاد بهم رسانید شوهر اولی باطل است و اولاد او بر او اگر جاهل بوده

حکم طلاق

شبهه است و اگر هر دو میدانستند بر هر دو حرام است مسئله اگر زن شوهر دار زنا دهد بعد شوهرش بفهمد بر او بخشیدن است و اگر
شوهرش نفهمد توبه کفایت میکند مسئله کراهت دارد اظهار صیغه مسئله در قلع و مبارات در این عده هرگاه
زوجه رجوع کند بقدیمه زوج میتواند رجوع کند و اگر زوج نمیتواند رجوع کند مسئله در عده باین هرگاه شوهر وفات
کند بهمان مرضیکه زن را در آن مرض طلاق داده و ضعیفه هم تا یک سال اگر شوهر نمرده باشد ارث شوهر را میبرد و در عده
رجعی زن و شوهر ارث از همدیگر میبرند مسئله فرق میان مبارات و قلع آن است که مبارات کراهت از طرفین
است و صورت صیغه اش با ادات بکذا فانت طالق ضعیفه رها است مادامیکه ضعیفه در عده رجوع به بذل
نکند و اگر رجوع کند زوج هم میتواند رجوع کند اما حلال نیست بر مرد زیاده از آنچه داده بگیرد بخلاف قلع فصل
در ظهار است مسئله بظهار حرام میشود ضعیفه مدخوله که در طهر غیر مواقعه باشد و زوج حاضر یا در حکم حاضر باشد در حال
اختیار و قصد و کمال عقل و حضور عدلین بگوید بر تو انت علی کظهر امی مسئله هرگاه در عده خواهد رجوع کند کفاره
باید بدهد اول عتق رقبه بعد صیام شهرین و اگر نتواند اطعام شصت مسکین مسئله بقول یا نظر کردن هم بقصد رجوع رجوع
میشود مسئله در عده قلع و مبارات اگر زن رجوع کند به بذل مرد اختیار رجوع دارد اگر خواهد رجوع کند و اگر نخواهد
نمیکند مسئله طلاق با شرایط زوج بگوید زوجتی طالق یا وکیل بگوید زوجته موکلی طالق کفایت میکند
مسئله ضعیفه میتواند وکیل شوهرش شود و طلاق خود را بگوید باین قسم بگوید وکالة عن موکلی انا طالق مسئله قبول
کردن قول ضعیفه در یائسه بودنش مشکل است مسئله مرد بزنی که دیوانه و منقطع خود بگوید مدت فلانه ترا بخشیدم کفایت نمیکند
احوط قبول زوجه است مسئله هرگاه بگوید مدت فلانه را بخشیدم همگی حاضر باشند کفایت میکند احوط قبول زوجه
است مسئله هرگاه بگوید وهبت مدتک کفایت میکند احوط قبول زوجه است مسئله هرگاه مولی کنیزش را که
معقوده غیر بوده آزاد کند عقدش ثابت نمیماند با اختیار باریه مسئله هرگاه مولی بجاریه خود بگوید انت رق
فی حیوتی و حرة بعد وفاتی بعد از وفات مولی آزاد میشود و از ثلث میت حساب مسئله هرگاه آقا بعبد خود بگوید
اگر تا یک سال ده قران را بمن آزاد و عبد هم قبول کند تا سال کار کند نه قران داد یک قران مانده بر رقیت باقی است
اگر شرط کند باشد مسئله هرگاه شخصی تحلیل کند از خود بغیر مثلا تا یک سال باین سال وفات کند آن شخص میتواند
ورثه که مالکین آن امه شده اند در این سال فسخ تحلیل کنند بلکه احتیاط آن است که ورثه هم تحلیل کنند و الا حلیت
مشکل است فصل در رضاع است مسئله کسی که بر رضاع محرم حرام میشود بهم یک آن است که اگر زن شیر دهد بطفلی

احکام تحلیل

احکام عده

در رضاع

اولاد اولاد اولاد آن زن رضاع و نسبی هر چه بیایند و هر چه بالا روند خواهر و برادر خاله و خالو تمام باین طفل حرامند
احوط اینست که نظر محرمانه نکاح رضاعی نکنند اما شوهر این ضعیفه که صاحب شیر است و خویش نسبی آنکس که ضعیفه شمرده شد
عدد و برآن اولاد رضاعی او هم هر چه باین روند و عمو و عمه مردنه خالو و خاله او هر چه بالا روند رضاعی و نسبی بر آن
طفل حرامند مسئله اولاد نسبی این ضعیفه و اولاد رضاعی و نسبی شوهر این ضعیفه که صاحب شیر است بر پدر طفل شیرخوار
حرام است زیرا که در حکم اولاد او یند مسئله اولاد رضاعی ضعیفه بر پدر و طفل احوط ترک نظر محرمانه و نکاح است مسئله
این زن شیرده و شوهر او و خویشان ایشان که ذکر شد بر خواهر و برادرها و این طفل شیرخوار محرم نیستند اگر احتیاط
کنند نیکوست که نکاح نکنند خواهرهای مرتضع یعنی طفل شیرخوار را بشوهر ضعیفه شیرده و خواهر و برادرهای او یعنی مرتضع
برادر اولاد فحل احوط اجتناب است مسئله شیر نشر حرمت میکند بچند شرط اول آنکه شیر از زن حی باشد نه میت و نه
از مرد و غیره سیم آنکه از حمل یا تولد طفل حلال باشد بهم رسیده باشد نه حرام سیم آنکه از پستان بخورد نه آنکه در حلقش کنند
چهارم آنکه شیر خالص باشد نه آنکه چیزی مخلوط آن باشد پنجم آنکه شیر از یکشوهر باشد مثل آنکه زن شیرده طلاق گرفته و زن
دیگر با شوهر موافق شرع حمل برداشت و شیرش متصل بود نزدیک وضع حملش گرفته شد و دفعه مثلاً طفلی را شیر داد که وضع حملش
شد این شیر شوهر ثانی است بعد رجع دفعه دیگر هم داد نشر حرمت نمیکند مسئله اگر شیرش قطع شده بود و بجهت حمل باز
بهم رسید این شیر مال شوهر ثانیست ششم آنکه باید طفل در این دو سال باشد که اگر یک دفعه آخر مثلاً بعد از بیست چهار
شیر بخورد نشر حرمت نمیکند اما ضعیفه شیرده هر چه از وضع حملش گذشته باشد ضرر ندارد در نشر حرمت میکند هفتم آنکه طفل
مریض نباشد و شیر مرضی نخورد اگر چنین باشد احتیاط کنند بترک نکاح و نظر محرمانه هشتم آنکه آنقدر طفل شیر زنانه بخورد که عرفاً
صدق کند که از این شیر بدنش گوشت روئیده و استخوانش قوت گرفته یا یکشبانه روز متصل شیر بخورد که پر شود یکی یا طلاقی در این
بخورد مگر قلیلی که غذا صدق نکند یا پانزده مرتبه متصل شیر بخورد و اگر زمان قلیل فرکند و نقل تازه کند و باز بخورد که یک مرتبه
صدق کند تمام یکمرتبه است اما باید شیر دیگری در این فاصله نخورد این هر یک از این سه قسم با شرایط مذکوره نشر حرمت میکند
اما در ده مرتبه چون بعضی قائل شده اند نشر حرمت را احتیاط کنند مسئله هرگاه یکزن شیر کامل بعد طفل بدهد از شیر
یکشوهر بر طفلها با هم و با دو شوهرش محرم میشوند و اگر دو زن از یک فحل شیر کامل دهند یک طفل را بشیر آن محرم نمیشود
آن طفل و اگر یکزن مثلاً دو طفل را شیر تمام بدهد از دو شوهر انفاقاً با هم محرم نمیشوند اما اگر احتیاط کنند بترک نگاه محرمانه
و نکاح نیکوست نشر حرمت میانه دو ولد رضاعی آنست که پدر رضاعی یکی باشد مسئله هرگاه شخصی ده زن داشته
باشد و هر یک شیر تمام بدهند بطفلی هر ده طفل با هم و با آن مرد و با هر آن زنها محرمند مسئله هرگاه زنا شیر کامل

دهد

دهد سه را و دختر را از شیر بکشوهر خواهر و برادر این دو طفل با هم محرم نیستند مسئله مادر زن رضاعی و دختر رضاعی
از زن مدخوله حرامند بر شخص مثل نسبی مسئله هرگاه مادر شخص یا زن پدر او هر بنده و حر آزاد یا جده یا زن پدر پدر او یا
خواهر زن برادر او یا اولاد خواهر و برادر او یا اولاد ایشان شیر کامل دهند ضعیفه را حرام میشود بر آن شخص ابداً آن ضعیفه دائم
در عقد آن شخص باشد باطل میشود مسئله اگر مادر زن یا زن پدر زن شیر دهد طفل شخصی را چه از این زن باشد طفل هر دو زن
دیگر این زن بر او حرام میشود زیرا که پدر طفل نمیتواند دختر صاحب شیر را داشته باشد مسئله هرگاه زن بزرگ شخص شیر دهد
زن کوچک شخص را هر دو حرام میشوند برادر اگر شیر غیر باشد همان کبره حرام میشود مگر آنکه مدخوله باشد آنوقت هر دو حرام میشوند
و از برای کبره است مطالبه مهر اگر مدخوله باشد نه غیر مدخوله و از برای ضعیفه است نصف مهر مگر آنکه دفعه آخر شیر کامل باین ضعیفه
در حالیکه کبره شلاق خواب باشد بخورد تمام مهر او است قطعاً مسئله هرگاه زن طفلی بسبب طفل فسخ عقد کرد مثلاً
پس زن دیگر شد و شیر آنشوهر این طفل را شیر داد این زن برای شوهر حرام میشود زیرا که عروس صاحب شیر شد این زن و مادر
او حرام است بر او و هم چنین زن شیرده هرگاه طلاق بگیرد و زن صغیری شود و شیر دهد شوهر صغیر خود را بر شوهر اول او حرام
میشود زیرا که عروس میشود مسئله هرگاه دختر خود را از برای پسر عقد کند و لایه و جده پدر پسر شیر دهد اند دختر را دختر عمه
آن پسر میشود و اگر جده مادر پسر شیر دهد اند دختر را خاله آن پسر میشود و اگر جده پدر پسر دختر شیر دهد آن پسر را این پسر عموی دختر
میشود و اگر جده مادر پسر دختر باشد این پسر خالوی اند دختر میشود پس یکدیگر حرام میشوند مسئله هرگاه زید زنی داشت کبره
و عمرو زنی داشت صغیره هر دو طلاق دادند و زن یکدیگر را گرفتند و زن کبره شیر داد صغیره را کبره بر او حرام است
و صغیره بر کسیکه دخول کرده باشد بکبره حرام است و دخول نکرده احوط اجتناب است مسئله هرگاه زن کبره شخص شیر داد
زن صغیره او را هر دو حرام شدند اما زن دیگر این مرد که غیر مدخوله است اگر شیر دهد این طفل را احتیاط دارد مسئله
هرگاه شخص دو صغیره و یک کبیره و در زن کبیره هر دو صغیره را شیر دهد هر سه حرام میشوند اگر مدخوله باشد و اگر مدخوله
نباشد همان کبره حرام است بر او و احتیاط باقی در آنها جاریست مسئله هرگاه زن مدخوله خود را شخص طلاق
داد و هر حال که این زن زن صغیره او را شیر داد هر دو بر او حرام میشوند اگر چه آن زن غیر شده باشد و اگر غیر مدخوله باشد
همان خودش حرام میشود بر صغیره همان احتیاط جاریست لکن اگر خواسته باشد صغیره را باید تجدید عقد کند مسئله
بدانکه بعضی علما جده طفل شیرخوار را بمنزله مادر زن پدر رضاعی طفل میدانند و خلاف مشهور است احوط ترک نگاه محرمانه
و نکاح است مسئله بعضی مادر برادر و مادر خواهر را بمنزله مادر میدانند اما خلاف مشهور است لکن رعایت احتیاط طریق
نجات است اما مادر زن رضاعی بر شخص حرام است مثل نسبی مسئله هرگاه مادر زنا کبره شخص شیر دهد زن صغیره

شخص را خواهر میشوند و مع هذا و خود هر صحیح نیست عقد هر دو باطل میشود مسئله هم چنانکه با اذن زن عقد دختر برادر و دختر
خواهر او جایز نیست در نسب هم چنین عمه و خاله رضاعی مسئله و اطی با پسر مادر آن پسر هر چه بالا روند و دختر او هر چه
پایین روند بنا بر مشهور و خواهر او و اولاد ایشان بر واطی حرام میشوند ابدا و هم چنین است رضاعی بنا بر احوط مسئله
هرگاه مرد مالک شود یکی از خویشان نسبی خود را آزاد میشود مثل پدر و مادر و اولاد و خواهر و برادر و عمه و خاله و دختر
های خواهر و دختر های برادر و هم چنین است این خویشان اگر رضاعی باشند بنا بر مشهور مسئله هرگاه کسی زنا کند
با عمه و خاله خویش حرام میشوند دختران رضاعی ایشان هر چه پایین روند نسبی مسئله هرگاه زنی شیر دهد برادر
شخصی را مثلا آن زن بر آن شخص حرام نیست احوط اجتناب است مسئله هرگاه دو زن صغیره شخص شیر یک زن بخورند
هر یک یک پستان و قسم آخر یکمرتبه سیر شوند هر دو خواهر میشوند و عقدشان باطل میشود اگر خواهد بوی یکی را عقد کند
و اگر تعاقب نموده مرتبه مثلا تمام شود بعد از اتمام هم چنین است بنا بر مذهب اکثر مسئله هرگاه بعد معلوم شود که هر
دو زن شخص خواهرند اگر عقدشان در یک زمان واقع شده عقد هر دو باطل است و الا عقد اولی صحیح است و
دومی باطل است مسئله دلیلی بر اعتبار عموم منزلت چنانکه مرحوم میرزا ما قائل شده است نیست لکن بقدر امکان
احتیاط راه نجات است مسئله حکم بحرام بودن زن بر شوهرش در این موارد چند که میاید وجهی ندارد سوای عموم منزلت
مثل آنکه زن از شیر شوهر خود شیر دهد برادر یا خواهر خود را یا پدر یا مادر یا پدر یا مادر تنها باشند یا عمه یا عمه یا خاله یا
خاله خود را یا فرزند عمه و خاله و فرزند برادر و خواهر را یا زن دیگر شوهرش فرزند عموی او را یا برادر یا خواهر شوهر خود را یا فرزند خواهر
شوهر خود را یا فرزند فرزند شوهر خود را یا عمه و خاله شوهر خود را یا فرزند فرزند عموی خود را از شیر پایین شوهر شیر دهد
در تمام این اقسام مذکوره دلیلی بر اعتبار این نحو از عموم منزلت ندارم بلکه از قسم اول که خواهر برادرند که احوط
اجتناب است و هم چنین هرگاه زنی برادر شخص را شیر دهد یا دختر عمه یا دختر خاله شخص را شیر دهد بر آن شخص حرام نمیشود آن زن

فصل در آداب رضاع است

فصل در آداب رضاع است سنت است اختیار کردن دایه مؤمنه عاقله عفیفه جمیله و مکروه است اختیار کردن دایه
کم عقل و حمق و خراشی عمری یا بدصورت یا بدسیرت یا بکج خلق یا حرام زاده یا اولادش حرام زاده باشد زیرا که شیر را
تاثیر زیادیست در مزاج طفل و بهتر از همه مادر طفل است و سزاوار است که اجرت بگیرد و اولی اینست که شوهر
اجرت بدهد و اگر زیادتر از دایه اجرت بگیرد میتوان طفل را از او گرفت و بدایه داد مسئله سنت است
که زنها را نهی کنند که بهر کس شیر ندهند شاید بیک وقت طاهر شود که شخص خواهر خود را گرفته مسئله سنت است

که خویشان رضاعی را حرمت بدارند اما ارث را و حقهای نسبی را نبرند مسئله سنت است که طفل را دو سال کامل
شیر دهند مگر بجهت ضرورت که زیادتر یا کمتر بشود ضرر ندارد مسئله اگر بز غاله شیر زنرا بخورد حرام نمیشود گوشت
و شیر او لکن مکروه است مسئله در جایگاه زن شیر دهد کسی را که بشوهرش حرام شود حرام است فعل او و الا حرام نیست
با اذن شوهر شیر دادن بشرط آنکه مانع حق شوهر نباشد شیر دادنش مسئله اگر زوج ادعای رضاع محرم کند و ممکن
باشد لقدیقش بسن یا غیره اگر بش از عقد باشد جایز نیست عقد کند و اما اگر بعد از عقد باشد اگر زوجه قبول کند عقد
باطل است و مهرش ساقط اگر چه بعد از دخول باشد و حال عالم بودن ضعیفه و اما اگر بعد از دخول ضعیفه عالم شود فلا فساد
بعضی مهر المسمی از برایش قائلند و بعضی مهر المثل انها در صورتیست که ضعیفه تصدیق کند و اگر تکذیب کند زوجه و
زوج اقامه بینه کند مثل صورت تصدیق است و اگر بینه نداشته باشد بر او حرام است آنزن و اگر ادعا علم کند
زوج بر زوجه قسم میدهد او را اگر ضعیفه قسم خورد یا ادعای علم کند بر زن اگر بش از دخول باشد نصف مهر را بدهد
و اگر بعد از دخول باشد تمام مهر را بدهد بلا خلاف و از هم جدا شوند و اگر مدعی زوجه باشد تفصیلش از حکم این
صورت ظاهر میشود اما اشکال و خلافیست که رضاع ثابت نمیشود مگر بشهادت دو شاهد عادل بر زوجه تفصیل
که شرایط رضاع کامل را شهادت بدهند یا بتواتر قطعی برسد و مشهور نیست که شهادت زنان در رضاع مسموعست
لکن مسئله محل تامل است پس احتیاط را در مقام عمل نباید ترک کرد اما شک اگر حاصل شود بجهت تعاقب رضاع حکم بحرمت و
محرمیت نمیشود و مظنه بتحقق رضاع کافی نیست لکن رعایت احتیاط طریق سداد است والله العالم والمؤید فصل
در مسائل متفرقه است مسئله هرگاه تربیت یا قرآن همراه شخص باشد و اختیار در دست او نباشد و در بردن
او آوردن او عمه و حرج باشد باکی نیست اما با قدرت بردن آوردنش و تطهیرش واجب فوریست مسئله ریش تراشیدن
حرام است و متواتر نکردن هم که اصلاح نباشد حرام است مسئله کفن نوشته نتوان و دعا باینست احتیاط ترک است
اما فروختنش ضرر ندارد مسئله کوبغند نذر حضرت عباس مثلا اگر اغنیا هم بخورند ضرر ندارد مگر آنکه معلوم شود که ظاهر
حال نامزد صرف فقرا بوده یا بحقش فقرا نذر کرده باشد مسئله حیوان اگر ذبح شود بدون ذکر نام خدا یا رو بقبله نبوده
ضرر ندارد و حلال است مسئله نام حضرت عباس بردن صلی الله علیه یا علیه السلام گفتن نیکوست مسئله کوسفند
عقیقه یا قربانی هرگاه دعایش را نخوانند ضرر ندارد اما خواندنش بهتر است مسئله ضعیفه مال خود را با اذن شوهر بفقیر
دهد که مانع حق شوهرش نباشد در آنزمان ضرر ندارد مسئله هرگاه شخص زنی مدیون را بری کند دیگر رجوع نمیتواند

در مسائل متفرقه است

کوها اگر چه غیر ارحام باشد مسئله پولی برای مصرف غیر اگر داخل پولی دیگر کرد تقسیم کند بالنسبه فرزند دارد مسئله
کنجشک و مثل آن هرگاه سرش را بکنند حرام میشود مسئله هرگاه وجهی از غیر نزد شخصی باشد و خواهد باو برساند خمس یا
غیر برساند یا بشخصی بهر قسم خواست و اگر تبدیل کند چیزی دیگر بدهد مرخص نیست مگر آنکه اعلام کند او را مسئله گوشت
تاجیات دارد اگر سرش را جدا کنند کراهت دارد بنابر مشهور و اما حلال است مسئله در زیارت کردن عوام مثلاً
هرگاه بعضی جاها غلط بخوانند یا بعضی اش را نخوانند یا نماز زیارت را نخوانند فرزند دارد باینکه خواندن مسئله عمل
بمستحبات کردن موافق آنچه در کتب علمای شیعه مذکور است فرزند دارد مسئله هر کسی جناب رسول خدا یا
ائمه علیهم السلام یا حضرت فاطمه را کذب مرتد است و قتلش بهر قسمی باذن مجتهد جایز است مسئله هرگاه فرزند فقیر باشد و پدر
یا مادر یا جدش غنی باشند نفقه او بر ایشان واجب است دهم مرغابی مسئله رد و قبول ائمه علیهم السلام حرام دارد در حرام بودن
دنگ کردن جنب یا حایض و نفساء در آن بنابر احتیاط مسئله ترک کسوت با قدرت بقدر ما یحتاج خود عیال واجب
انفقه واجب است بلکه بجهة او کار دین هم بنابر احتیاط مسئله با ظرف تربت در غیر کربلا تیمم میتوان کرد بشرط آنکه
آن ظرف بخس نکنند و کار دیگر یا چاقو بر تربت میتوان استعمال کرد لکن تبرکش اولی است مسئله ولی طفل پدر و جد و وصی
و مجتهد و عدول مؤمنین اند و هرگاه بترتیب مذکور ممکن نباشد فاسقین بمصلحت طفل تصرف در مال او کنند جایز است
مسئله خانه وقف هرگاه قصد و بنا وقف منفعت آن بوده که صرف شود تغییر دادنش بقسمیکه منفعتش زیاد شود ضرر
ندارد بلی تغیر آن از قسمیکه وقف شده نمیتوان داد اگر چه خود وقف باشد مسئله خون گوشت پاک و خوردنش
حرام است مگر آنکه خون گوشت خون شود بفشار و شستن چنانچه خون فرزند دارد مسئله هرگاه پدر یا مادر وصیت کنند که
اولاد مثلاً دو ختم قرآن بخوانند از برای ایشان و اولاد قبول نکنند بر ایشان لازم نیست مسئله هرگاه مشتبه شود میت مسلم
با کافر و کفار خواهند نیت خوش نرا بنویسند اگر بزرگتر میرند هر یک میماند نماز کنند احتیاطاً برادر دفن کنند در
رافی شوند هر دو را چنان کنند و الا قرعه بیندازند مسئله هرگاه آب بالوعه فرزند خانه همسایه باید حاجب
بالوعه رفع فرزند و اگر متضرر باشد باذن مجتهد مال الاجاره رفع فرزند مسئله غذای تمیز
مثلاً بخورد طفل خلاف مذهب نمیتوان داد بلی بحیوان دادن جایز است مسئله بیان اذان و اقامه و نماز
باید موالات باشد و هم چنین در اجزاء تسبیح حضرت فاطمه زهرا و اما امام شرط نیست که مؤذن را بشنود احوط
شنیدن است مسئله معامله با ظلمه با تصرف در مالش بقسم شرعی تا علم بحرمتش ندارد فرزند دارد و احوط اجتناب است
مسئله وصی هرگاه نتواند وصایت خود را ثابت کند بهر قسم که بتواند مال میت را بردارد و یا ازای ثلث

بموافق

بموافق وصیت صرف کند جایز است مسئله هرگاه وصی مال در تصرفش باشد و بداند خمس بر ذمه میت است
یا وارثین دیگر و وارث نمیدهند باید بدهد و هرگاه ندهد ضامن است مسئله هرگاه به بینی که یکی مال دیگری را
غصب و بغرق و جبیت که نگذارد یا حاجتش را اعلام کند بی استحباب مگر آنکه فرزند کافر باشد و حاجتش بتواند بگیرد باید
اعلام کند درین حال مسئله زیارت عاشورا در هر وقتی از اوقات میتوان عمل آورد و حتی در شب و در حال
ضرورت لعن و سلامش را در حال راه رفتن میتواند خواند مسئله شخصی قطع علاقه و قصد خروج از وطن کند تا فرقه
نمازش را تمام کند مسئله در محل اقامه از عدد ترخص باید خارج نشد و خروج بتوابع بلاد فرزند دارد مسئله هرگاه
ضعیف قصد اقامه کند و نماز تمامی کند که حایض شد بعد که پاک شده ده روز نماند نماز را قصر کند مسئله حلق سر
یا آب دماغ در فضاء دهن آمده فرو برند حرام نمیباشد مسئله هرگاه اصول دین را اجمالاً بداند شخص نه بتفصیل
کفایت میکند اگر چه تمیز بدهد اصول دین و مذهب را مسئله پشت گوش درین زمان دور نیست حرام بعوض
مسئله هرگاه وجهی خواهد باید بفروشد و آن شخص فوت شود و ممکن نشود که بوارثش وصی و علم داشته باشد که خمس در گردنش
است باین قدر خمس کن از آن دهم چنین هرگاه بداند که طلبکار دارد و بداند که وارث بطلبکارش نمیدهد بطلب
کارش بده و اگر بداند که وارث بطلبکارش میدهد بوارثش بده مسئله رد مظالم شخص فقیر بزوجه یا اولاد خود
میتواند داد بشرط فقر ایشان و ایشان اگر بخواهند باو ببخشند مالکند و مختارند باو ببخشند اگر خواهد بتوابر او بیاورد
مظالم دهد تا دینش ادا نشود مسئله شخصی رد مظالم گرفت مالک شد بسید میتواند داد و هم چنین سید خمس گرفت
مالک شد بی نام میتواند داد مسئله بدانکه بعضی قسم فسق و معصیت است که با آن اعمال قبول نمیشود مثل
شراب خوردن مسئله شخص طلب از میت داشته باشد نمیتواند بازای خمس یا رد مظالم حساب کند مسئله شخص ادعا
فقر کند کفایت میکند و قولش مسموع است اگر مال در نمیدانست او را داد احوط حصول ظن است بفقرش مسئله سیادت
با دعای شخص ثابت نمیشود مگر آنکه در بلد مشهور باشد بسیادت یا منقبه نزد یک بهم حاصل شود مسئله مال یهود یکه
ممکن نشود بورثه اش دهند یا بدر رد مظالم بدهند مسئله هرگاه عبد مثلاً بدون اذن آقا مال آقا را بر دزد داد
بفروشند یا مالش دختر بدزد را از او گرفتند یا مالش و آقای اولی بمرد انتقال مذکور بهر قسم که باشد بوارث آقای
اولی برساند مسئله تکمیل شخص را شلاق زدن گناه نیست اگر کراهت دارد مسئله اقرار بر صغیره توبه
نکردن از همان گناه نیست بلکه نگرد همان گناه یا صغیره دیگر است اگر چه در ترک توبه گناه است مسئله

هرگاه شخصی مسئله فرد در سفر یکدانه باشد تا غرش واجب است مسئله اگر شخصی عدد سوره وش درست نباشد و مساحه
و اهمال کند در درست کردن آن نماز طواف و بجماعت کند و اگر گوید باید برگردد و در جایگاه نماز کند یا نایب بفرستد که
نماز کند و همچنان طواف هم اعاده کند مسئله شخص کنز خود که لمس و قبله و مقاربت کند بنکاح پس ش میتواند
در آورد بلد انتقال مسئله نماز در حرم ائمه علیهم السلام در جایگاه مراجع زائرین اند شخص انتقال دارد مسئله هرگاه شخص
باذن مجتهد خرج طفل و طفل فقیر است میتواند آنرا بعوض رد مظالم حساب کند احتیاطا باذن مجتهد باشد
مسئله شخص خانه اجاره کرد و بعد از آن بگرد که گرانبها شد هر گرانبها شد هر زند دارد مسئله اسم مبارک حضرت
قائم عجل الله فرجه را کم م دات بردن کراهت دارد در این زمان مسئله هرگاه کسی مالی بوده بر بخشد مالک
شدنش مشکل است مسئله فرزند دارد آنچه است خرید از نفقه بجهة تعویذ و حرز باشد و چیزی از بنا برای اما از طلا
انتقال دارد مسئله هرگاه شخصی وصیت کند که فلان عبد را آزاد کنید و بیت تا آن مثلا با وبدهید و ثلثش
انقدر باشد و وارث قبول نکند حاکم شرع یا وکیل او و اگر ممکن نشود عدول مؤمنین منه عتق او را بگویند و بیت
تو مانرا با و بدهند باذن وارث اگر ممکن شود هر زند دارد مسئله هرگاه شخص استطاعت بهم رساند که خرجی
رفتن و برگشتن خود و عیال و واجب النفقه بقدر ذی دارد و حال او در برگشتن هم قسمی باشد که امر معاش بدست
نباشد باید بحج برود مسئله اگر کون مردم بواجب دنی کون مردم سوا از حرام و واجب باشد اوامر
بمستحبات و نهی از مکروهات کون مستحب است مسئله حج دیگر بگذار بردن واجب است باذن امام فصل
در شفعه است مسئله در بیع زمین و خانه که شفعه ثابت است شرط است که مشاع باشد میان دو کس زیاده از
دو کس خلاف است مسئله هرگاه شریک طفل باشد یا غائب باشد بعد از رسیدن سال شد بالغ شود یا عالم شود فوراً باید
بشفعه بگیرد بهمان مبلغیکه بایع خریده مسئله حق شفعه بوارث هم میرسد مسئله هرگاه بفروش بیع مثل صلح یا هبه
یا غیر آنها منتقل کنند شفعه ندارد فصل در اقرار مسئله هرگاه شخص بالغ عاقل حر با اختیار اقرار کند که فلان قدر
مال فلان بر ذمه من است یا امانت نزد من است و بعد بعضی از آنرا انکار کند مسموع نیست مسئله
از آنرا استثنا کند مثل آنکه بگوید ده تومان مال فلان بر ذمه من است الا سه تومان بعد بگوید دادم و تومان
حقیقة اقرار بر پنج تومان شد و اگر آنچه بعد شش متصل باشد مسئله هرگاه مثل کند که پنج تومان مال فلان
نزد تو است بسر اشاره کند مثل است فصل در غصب مسئله هرگاه شخص تسلط داشته باشد بر مال غیر عدوانا آن
غصب است مسئله هرگاه در مسجد کسی رحلی بگذارد و دیگری عدوانا در آنجا نماز کند صحت نماز شرط قبول در اعراض

تنبیه

در نفقات

در اقرارات

در غصب

آن شخص از آنکه مشکل است مسئله اگر رحلش یک مهری باشد مشکل است تسلط او مسئله اگر یک بوکالت غیر رحلی
بیند از دیگری رد و اگر فضولا از برای غیر رحلی بیند از دو مشکل است مسئله اگر زمان طولانی رحل بیند از دو خود
نیاید دیگران خواهند نماز کنند و جبر از حال او ندارند بر چیزی رحل او را و نماز کنند نماز شان صحیح است و اگر
تلف شود ضامنند او را مسئله اگر رحل او را بتاخیر گذارند و وقتی که بسجده میروند جای نیست و شکم مضطر واقع شود
آن نماز صحیح است مسئله اگر شخصی فرشی در زمین وقف مثل مسجد و حرم بیندازد و راضی نباشد که خلق بر
روی آن نماز گذارد فعل حرام است اگر منشا حبس آنکان است و اگر منفعت هم برخاسته و حاصل شود برای آن
نماز کردن مشکل است مسئله اگر جمعی جائی فرا خور حال خودشان گرفته اند یکاوردر و شود میان ایشان بجبر و مثل
شود و جای برای آن تنگ کند حق نماز اگر راضی نشوند مشکل است مسئله هرگاه زر روی لهو یا جهل بنیان
تصرف در مال غیر کنند و تلف کنند ضامنند مسئله هرگاه طفل مال غیر را تلف کند ضامن است و باید بعد از تکلیف
از عهده بر آید مسئله اگر مال غصب است و ده تومان رسید شد اعلی عین باقی است مالک تسلط بر عین دارد و هرگاه
قدرت بر اخذ عین ندارد و مخیر است که رجوع کند بهر یک و هم چنین است در قیمت هم مسئله هرگاه مالک
مطالبه مالش را از یکی کرد دیگران فارغ میشوند حتی غاصب اما نوشته الاول دارد مسئله مال غصب است
هر کس آمد باید بصاحبش برسانند با قدرت و با عدم قدرت رد مظالم بدهد احتیاطا باذن مجتهد باشد مسئله هرگاه شخص
چوب مثلا غصب کند در دیوار یا شیشه کار کند و مالش را از طلبد باید تا عین را رد کند اگر چه موجب ضرر باشد مسئله اگر
عین معدوم شد یا متعذر است رد آن باید اگر مثل است مثل آنرا و اگر قیمتی است قیمت آن را بدهد مسئله هرگاه عین مال
مغصوب جای خرابشد غرامت آن را رد کند کفایت نمیکند مگر آنکه راضی شود مالک هرگاه معامله کند بجهة مصلحت نبودن رد عین جایز
نیست مگر آنکه عین با مالک عالم باشد یا مالک عالم باشد یا در صورت معامله کند مسئله هرگاه مال مغصوب را شلوار رنگ کند
یا دوخت اجرت دوختن باو نیرسد اما رنگ میرسد باو و اما اگر تنزل یافته باشد بنگ ارشی باید بدهد مسئله
هرگاه طفل چیزی را خرید و وجه آنرا داد و آنچیز را خورد یا پوشید آنوجه بر ذمه شده مشکل است مباح بفروش مسئله هرگاه کاری
غصب مثلا شخص چیزی از کارگری و شیر آن منفعت برد باید تمام منفعت را بصاحبش باکاور دکند و در این مدت هم که تصرف
در غصب کرده با علم فعل حرام کرده توبه کند و احتیاطا نماز و عبادات دیگرش آنچه باکال گذشته قضا کند اگر متمکن
از ادا و آن بعد باشد و اگر جاهل بغصب بعد و بعد عالم شد اتمال آنچه منفعت از آن برده بصاحبش رد کند

مراد از ارش ما تفاوت شد

وقیمت که بجهت داده و خریده از غاصب مطالبه کند و اگر جاهل بود و اگر عالم بغصب بود هرگاه عین مال خودش
باقیست بگیرد و اگر باقی نیست چیزی باو نمیرسد مسئله هرگاه مالی از دست طفلی یا مجنونی گرفت اگر پولی این ندهد
ضامن است مسئله شخصی بیکی کم یا بجمله و تند و تیز حق ناس بسیار در ذمه اش هست آنچه در دهد و فا نمیکند استغفار
کفایت نمیکند باید آنچه قدرت دارد کسب کند و بدهد مسئله هرگاه سرمایه که در دهد بکجهان خورد نوری پنج شاهی
کسب میکند بجهان میدهد و اگر نگاه دارد روزی ده شاهی مثلاً میتواند بدهد اگر رافی کند آب نزاده شاهی بدهد و الا
همان پنج شاهی را بدهد با سرمایه اش مسئله زمین غصبی حاصلش بازارع است یا اجرت المثل بر ذمه زارع است
مسئله شخصی یک غلوله مثلاً از طفلی گرفت بدون وجه شرعی و طفل پول خود که یک پول سیاه بود بدهد اگر وجه عالم
شرع باشد و اگر وجه طفل را نمیشناسد بفقرا بدهد بعنوان تصدق مسئله آب حرامی هرگاه بزراعت دهند
آن زراعت حرام نباشد و دین بر ذمه شخص تعلق میگیرد مسئله هرگاه کفش عوض شود و بدزد زر جهان کی است که کفش
ترا برده اگر مثل آن یا بی ترازو کفش خود تعرف جایز است لکن بعنوان قصاص و اگر بهتر است
نیز تعرف بکن و زیاده تا قیمتش ده بفقرا بده و اگر ندانند که از کیست اگر کمتر از درهم است قیمتش می قصد مالیه خود
کن که بباع است و اگر بقدر درهم یا زیادتر باشد بقاعده تعریف کن مسئله مالیکه بنده پیدا کند اگر بقدر درهم
است مثلاً باید تعریف کند و اگر طفل پیدا کند باید بدو تعریف کند اگر در تعرف در آن هم کوتاه باشد مسئله
شخص قسم دروغ بخورد ذمه اش بری نمیشود اما مدعی قصاص هم نمیتواند کرد و مطالبه حق مدعی بآخرت افتاد مسئله
شارع عام را بجهت حریم خانه چیزها از آن نمیتوان تعرف کرد مسئله کمتر از درهم را برداشت اگر صاحبش را پیدا
کرده و اگر پیدا نشد قصد ملک خود کند فرزند در مسئله مرد که وفات کرد بی آنکه وزیر اما زوجه اش گرفته
بود بجهت کسوه اش خواه پوشیده باشد یا نه در مال زن بودن خلاف است احتیاطاً از مخلفات ارث حساب کنند
مسئله شخص حق الناس بر ذمه اش هست و تمکن از ادا آن نیست بجهت فقرش نماز یا روزه یا قرآن
بخواند بر ایش یا طلب آمرزش کند و اگر اجلش رسید و دانست بآنکه فدا خواهش را راضی میکند اثر اثر
مسئله هرگاه شاخه درخت میوه دار از دیوار باغ بیرون آمده راه گذر یا رفاه صاحبش میوه آنرا بچیند حرام است
و هم چنین در کوچه اگر بچه باشد بر داشتن آن نیز حرام است مگر بدانکه راضی بودن صاحبش را مسئله زمینیکه
غصب کنند با تو ابعش در یک ملک اما شخص باید از آن با قدرت بیرون رود و اگر وقت تنگ شود از برای
نماز در حال راه رفتن نماز کند با ایماء و اگر در آن بخواهد بماند یا زراعت کند از صاحبش با عدم تکلم از

حاکم

حاکم شرع اجاره کند و اگر ممکن نشود پیش خود اجاره کند و مال الاجاره را بصاحبش برساند مسئله فصل در تجارت است
مسئله تجارت بر سه قسم است اول آنکه ناقل عین و منفعت است چون غالب اقسام بیع و مضاربه و سبق و رمایه
و حواله و قرض و هبه و صلح و بعضی از صور دویم ناقل عین تنها است چون ملکیکه در اجاره غیر باشد سیم ناقل
منفعت است چون اجاره و غیره اما بیع بر دو قسم است اول ربوی دویم غیر ربوی و این هم بر دو قسم است
عقدی و معاطاتی اما بیع عقدی چهار قسم است اول نقدی است حریم شیء و نسیه ثمن حاضر و بهای آن مؤخر
بزمان معلوم سیم سلف که عکس نسیه است چهارم کالی بکالی که زمان هر دو مؤخر است و باطل است اما بیع نقدی
چهار قسم است اول کلی بکلی مثل یکمن از گندم بر ذمه بیک ریال بر ذمه مشتری دویم جزئی بجزئی این ریال
معین بآن یکمن جنس معین اما صیغه هرگاه هر دو معین باشند بایع بگوید بعتک هذا بهذا مشتری بگوید قبلت
البیع لنفسی یا آنکه هر دو غایب و مع هذا هر دو باشند میان بایع و مشتری بایع بگوید بعتک ما علم بما علم مشتری بگوید
قبلت البیع هکذا لنفسی و اگر وکیل باشد وکالة عن موکلی بعت موکلک هذا بهذا و مانند این اما جواب
بگوید قبلت البیع هکذا الموکلی و اگر زن باشد موکلتی موکلتک میگوید و هم چنین اگر زن باشد بعتک بگوید
کاف میگوید سیم کلی بجزئیست چهارم بیع جزئی بکلی است اما قسم دیگر بانبیه رأس المال است و آن چهار قسم است
اول مرابحه که چیزی سرمایه میدهد و زیادتر میفروشد بمقدار معین حریم تولیه که چیزی سرمایه میدهد بهمان شرط
قدر و میفروشد سیم مواضعه که چیزی میدهد و کمتر میفروشد چهارم مساومه که چیزی میدهد سرمایه و میفروشد این قسم
بهتر از همه باشد اما تجارت بر پنج قسم است اول واجب بجهت حفظ نفس خود و عیال خود که غیر از آن ممکن نشود
و احوط بجهت ادای دیون نیز واجب است دویم مستحب است بجهت وسعت دادن عیال و صرف راه خیرکردن سیم مباح است
که قصد زیاد کردن مال باشد چهارم مکروه است چون کفن و غله فروشی و قصابی و شرابی و قابلگی شدن باشرط اجرت
و زرگری و کسب اطفال و کسی که اجناب از حرام در اموال میکنند و اجرت تعلیم قرآن و تجارت کردن در
دریا و اجرت خریدن حیوانات و معامله با طلبه و کسانیکه هر چه میگویند میشنوند باک ندارند و کسی که
صاحب عیب در بدن اند مثل بیع و مانند آنها پنجم تجارت حرام و آن چند نوع است اول بیع نجس
العین مگر چیزهائیکه مستثنی است در محل خود و مایعات متنجس که قابل تطهیر باشد مگر چیزهائیکه مستثنی است

در تجارت

در حل خود و بیع حرام است چون آلت اعمال حرام مثل طبل و نی و نا و شطرنج و بت و مانند آنها و اجاره دادن
خانه و مال برکش را از برای چیزی که حرام است از قبیل حمل شراب و بوداری ظالم بجهت ظلم کردن و مانند آنها و بایع
چیزیکه اعانت معصیت نمودستیم یا بوجه چیزیکه در آنها هیچ نفعی نباشد چهارم حرام است صورت کرفتن حاجب روح
اگرچه بر کاغذ و دیوار باشد مطلقا و قمار بازی مثل تخم مرغ بازی یا بغره حرام است و غنا خواندن حرام است اما در
قرآن و روضه معصیتش و عقابش مضاعف است و نوحه کردن از برای میت و اجرت کرفتن بنوحه باطل حرام است
و اجرت کرفتن از برای هجو مومنین و اجرت کرفتن از برای غیبت مومنین و دروغ بستن و سخن چینی و دشنام
دادن و مذمت کردن کسیکه مستحق مدح است یا بعکس این و اجرت کرفتن از برای تعلیم دادن مسائل واجبه
و تعلیم کرفتن سحر و هم چنین تسخیر ملائکه و جن و مانند آنها از اعمال محرمه تماما حرام است پنجم حرام است اجرت
کرفتن چیزیکه واجبست ایجاد آوردن آنرا انسان بالذات چه واجب عینی باشد مثل نماز و چه واجب کفائی مثل غسل
و کفن و دفن میت و هم چنین شهادت دادن و حکم کردن و مانند اینها اما بیع بر دو قسم است یکی بیع قطعی و یکی
بیع بشرط خیار و این کاهی بر وجه معاطات هم میشود اما شرط خیار باید در زمان معین باشد اما شرط خیار صحت
بیع و شراء چند چیز است اول آنکه بایع فروشنده و مشتری هر دو بالغ باشند و معامله اطفال صحیح نیست هر چند ده سال
داشته باشند مگر آنکه آلت معاطات باشند یعنی دو بالغ دویم آنکه بایع و مشتری عاقل باشند که درک بد و خوب بکنند
عرفا سیم آنکه بایع و مشتری هر دو رشید باشند یعنی درک نفع و ضرر بکنند در امور یکه لایق حال ایشان است چهارم آنکه بایع
و مشتری مختار و با قصد شعور باشند پنجم آنکه بایع و مشتری مالک یا وکیل یا ولی یا وصی باشند مگر بیع فضولی که قهرا
با اجازه باشد ششم آنکه مبیع و ثمن معلوم باشند بوزن و کیل و ذرع و عدد و در چیزیکه موزون و مکیل و
مزروع و معدود باشد که رفع جهالت کند هفتم آنکه جنس ثمن معین باشد هشتم آنکه آنچه با آنها متعلق میشود مالک
ثمن و مثمن قدرت بر تسلیم آنها داشته باشند و مالکه حرام است ربا و مرد است که یک درهم ربا عظیم است از هفتاد
زنا با محرم خود چون مادر و خواهر خود و ربا عبارت است از زیاده تا اگر کرفتن معاوضه یک جنس که بنا بش بوزن و کیل
بوده در زمان صاحب شریعت هر چند در زمان ما بایه چنین باشد و اگر تنگ داشته باشد که در آن زمان مکیل یا
موزون بوده یا نبوده معتبر نباشد بلکه شرط آنکه بنا ایشان بر اعتنای دلالا باشد اگر نباشد و موعد هم
زیاده تا است و جنس ربوی وجود کندم بجنس میباشند و اگر از ربا کرفتن توبه کند بتوبه تنها کفایت نمیکند

برائه

برائه ذمه را مگر آنکه زیاده را بصاحبش رد کند یا مصالحه کند و هرگاه جنس را قرض کند بیکی از عوضین یا بهر دو طرف اگر
مشتبه باشند ربا نیست و اقوی آنست که بیاید هر دو زن و شوهر و مملوک مختص و مالک و مسلمان و کافر حربا ربا
نیست فصل در بیع است بایع جنس را زیاد میکند اگر زیاده تا خارج از متعارف نباشد که ذرع مجهول شود فرزند دارد
مسئله هرگاه طفلی را بفروشد که وجهی را بدهد و چیزی بگیرد از کسیکه معامله با صحیح باشد و رنگش بدانند که این طفل از
جانب تو آمده است فرزند دارد و در غیر این صورت جایز نیست تصرف تو مگر بقسم هبه و بخشش باشد و الا بعد
حبس رد کن با امکان و اگر ممکن نشود بعنوان تقاص مال خود تصرف کن مسئله تریاک متجسس را مثلا بکار فرهم می
توان فروخت بنا بر احوط مسئله معاملات صبی ممیز هم صحیح نیست اگرچه بوکالت از جانب مالک باشد مگر آنکه
یقین کند که عوض بمالک رسیده که معاطات میان دو بالغ واقع شده باشد مسئله در جمیع عقود صیغه فارسی
جایز است مگر عقد نکاح که احوط بعربی بودن است اما بیع معاطات و بیع فضولی هر دو را جایز میدانند مسئله
هرگاه شخص بده کار بدانند که چه قدر بر ذمه اش است و طلب ندارند و اعلام نکنند و بهیچ قسم و صلح کند صحیح
صحیح نیست و آنچه طلب کار کرفته بعنوان تقاص میباشد مسئله بیع معاطات بتفرق که موجب تلف شود چه در ثمن
و چه در مثمن یا بمزدوج شدن که نتوان جدا کرد لازم میشود مسئله بار هیمه و کاه و پشک شتر شلاد و زغال و دسته
هیمه و پشته هیمه و دسته سبزی فروختن بدون وزن فرزند دارد اگرچه در بعضی بلاد بوزن نفروشند و هر تکه زرعی
و عدد یست بوزن نمیتوان فروخت مسئله حرام است بیع و شراء و اکتساب با اعیان نجسه مسئله جایز نیست
بیع و شراء ما یعات متنجسه که قابل تطهیر باشد مگر روغن نجس که در چراغ و زیر آسمان بسوزانند بنا بر احتیاط مسئله
جلد مذکی و غیر مذکی که مشتبه شده باشد بعضی جایز نیست مسئله پیه و دنبه نجس حیوان کوشش جایز نیست
علی الاحوط مسئله اعیان متنجسه که قابل تطهیر باشد بعضی بی اعلام مشتری صحیح است اما اعلام مشتری واجبست
مسئله اکتساب بآلات لهو و لعب و بیع و شراء آنها جایز نیست مسئله اما آلات لهو و لعب که فائده حلال آن
حاصل نشود بدون تغیر واجبست که آن صورت و هیئات را ازاله کنند مسئله اعانت بر معصیت در حال
اختیار جایز نیست مسئله مکسرات جامده بیع و شرایش جایز نیست مسئله اعانت ظلمه اگر بادعانت
راضی باشد نه اتفاقی حرام است مسئله مال حاصل از قمار را لهوا بخرد و شخص ضامن است مسئله کهانت
و تجافر و تنجیم و سحر خلش و تعلیم و تعلمش و اعانت بر فاعل آنها تماما حرام است مسئله سافتن صورت

زنی روح مجسمه و غیر مجسمه هر دو حرام است مسئله مربا و عمل خمر و مسکرات و رشوه دادن و ستاندن حرام است
مطلق و بیع مسکرات و آلات لهو و امانت و مال السرقه تا ما حرام است مسئله اجرت بر اذان و اجرت
بر عمل حرام و اجرت بر نماز جماعت تا ما حرام است مسئله حرمت غیبت فحش شنیدن عشر نیست و فرق نیست
میانه نظم و نثر و هجو و هیت و قائل و مستمع هر دو مرتکب مسئله مجو دیوان و نامی حرمتش اشد است از غیبت
مسئله سب مؤمنین و اذیت مؤمنین حرام است مسئله غش و تدلیس که باعث ضرر شهود یا اهل ذمه هم حرام است
شهر به مسئله وکیل خلاف آنچه معین شده است بدون قرینه حالیه یا قولیه بکند آنچه تلف شده ضامن است
و همچنین آنچه باقی است مگر موکل اجازه کند مسئله اجرتهای عمل کردن برای خود یا غیر در آن زمان جایز نیست مسئله
حفظ کتب ضلال و تعلیم و تعلمش و بیع و شراش و اجرت بر آنها جایز نیست مسئله احتکار در گندم و جو و برنج
و خرما و روغن و نمک است در صورتیکه خلق در احتیاج و تنگ باشند مسئله پوشیدن لباس احریر و طلا با
بدون ضرورت جایز نیست مسئله مردان لباس فحش زنان و هم همین زنان لباس فحش مردان را پوشیدن در حال اختیار
حرام است مسئله تلقی رکبان را زیاده از چهار فرسخ جایز میدارند مسئله غلاف وصیت و نذر و وقف
کردن مرتب همان است مسئله شخصی اگر کسب خود قرار دهد از برای خود کفن فروشی و گندم فروشی بلکه مطلق طعام را
مکروه است مسئله هرگاه شخصی کسب خود قرار دهد بنده فروشی و مراغه و زرگری و جولاهی را مکروه است مسئله اما
خطوط قرآن را بعوض بیع و شرا در آوردن احوط ترک است مسئله هرگاه اطفال فرنگ یا دزدند از برای دوا و دوا
ندانند از کجا آورده اند و از طرف چه طفل کند مسئله ترک کردن مال کسیکه از حرام اجتناب میکند و ظلم و ظلال
و عمال ظلم و عشار و نحو آنها مستحب است مسئله ترک کردن معامله با اهل ذمه و کسیکه لا ابالی است از کفت و شنید
و اذیت و احسان مستحب است مسئله معامله با اکراد و ذوی العاهات لازم مثل کور و با برص مکروه است مسئله
هرگاه بیع بدون وزن و کیل و عدد واقع شود و تراضی هم باشد نهایا جایز نیست تصرف آن بلکه اگر ممکن نشود رد
کردن بعاهش از راه تقاص مالش میتوانند تصرف کنند و جایز است انداختن ظرف متاع را مثل روغن و شیره و غیرها تجنبا
بقسم تعارف مسئله باطل باشد بیع بایع و مشتری فامند بیع دشمن را هرگاه تلف شود مسئله تفریق کردن میانه
بچه و مادرش از برای نیاز شدن بچه از مادر مختلف است و آن مکروه است و حرمتش معلوم نیست فصل در حجر است
چیزهائیکه موجب حجر میشود صغر و جنون و سفه و فلس و مرض موت و تحقق یافتن حجر مفلس بکم باذن حاکم و حجر مریض
در زیاده از ثلث است بنا بر قول مسئله علامت بلوغ انبات شوخش است در عانه یا در بر یا انزال

فصل در حجر است

لاحتلام

نیست و دیگر دیدن موی در شت بدون علاج در شارب و لحیه و در رواغ و گوش و زیر بغل و سینه در درشت شدن
صدا در حلق و سن پانزده سال تمام در پسر و نه سال تمام در دختر و حیض و حمل هم علامت سبق بلوغ اند مسئله هرگاه مرد
کند شخص بمیوه نخل یا سر فواکه جایز است بخورد آنها را بقدر حاجت از درخت بشرطیکه ضرر بدرخت و میوه اش
نکند و همراه ببرد چیزی در صورتیکه علم یا مظنه بعدم رضا و حاجتش نداشته باشد این هم از روی قصد باشد نرفته باشد
مسئله بیع سلف باید قبض ثمن در مجلس شود اگر مصالحه شود قبض مجلس شرط نیست مثل بیع نسیه و صیغه اش اسلمت الیک
یا اسلفت و قبولش بلفظ قبلت یا رضیت کفایت میکند مسئله هرگاه زیر برای بعض ثمن اجل قرار دهد بقدر
همان بعض باطل است مسئله هرگاه تمام ثمن یا بعض ثمن دین باشد بر بایع پس نبود شد بآن دین جنس را سلف جایز است
مسئله شرط است غله و جنس مسلم فیه که اگر نادر الوجود باشد در سر موعد باطل است مسئله جایز نیست بیع جنس مسلم فیه
از موعد مسئله هرگاه نبود شد شیء معین را بثمن معین واجب است تسلیم آن شیء در حال مسئله هرگاه وفات کند بایع
در همین اجل اجلش حال میشود مسئله واجب است بر مشتری در بیع نسیه بذل ثمن پیش از موعد مسئله هرگاه دارد واجب است بر بایع
اقدام در هرگاه تلف شود ضامن است مشتری مسئله هرگاه سر موعد شد با قدرت مشتری نداد ثمن را جایز است تقاص بعد از مرافعه
مسئله هرگاه غیر جنس سر موعد بدهد با غیر مکان مشروط بدهد واجب نیست اخذ آن و اگر از قدرش کمتر بدهد باید بگیرد مشتری
و باقی را مطالبه کند مسئله بیع نسیه بر نسیه یا دین بدین جایز نیست مسئله بیع دنیل المال شرط است که بیع دشمن را بلکه اوصاف
آن و وصفش و وزن ثمن را و زمان آن را اظهار کند نزد مشتری مسئله باید خبر دهد که این جنس را شما خریدم یا اگر چند
نفر شریک بودیم در خریدن یا اگر بعض از آن را شریک بودیم و یا اگر بعض از آن نسیه بود و بالجمله آنچه باعث جهل مشتری
و ضرر او میشود که نداند باید بگوید مسئله شخصی باغی را بفروشد با قید شرط میوه در درخت در زراعت و زمین آنرا
بکند میوه و زراعت آن با بایع است مسئله هرگاه شخص خانه خود را فروخت با قید شرط دفوقانیش را هم در عرفانه
هست آن فوقانی مال بایع است مسئله هرگاه نبود شد شخص عبد یا کنیزی یا مال غریب تردمال ایشان با بایع است و در
سایر شرطها لازم است مسئله اطلاق عقود اقتضا میکند تسلیم ثمن و مثمن را حالا مسئله بر مشتری واجب است تقدیم بایع بر مشتری
بجهة قبض بکدیگر مسئله میکند فصل در قرض است مسئله هرگاه شخصی نموده ریال قرض کند شخص نذر در قرض دهنده مطالبه
همان عین نماید در صورت دعوی است اگر باشد مسئله صیغه ایجابش کفایت میکند اقرضتک و جوابش قبلت
و اما قرض الحسنه دهنده مختار است که در هر وقت که خواهد مطالبه کند مسئله هرگاه قرض دهد شخص جنس بر یوی را
و شرط کند بجز از آن یا زیاد تر گرفتن حرام است مسئله هرگاه شخص خواهد مثلا نه تومان قرض کند و جنس را باین قدر

در قرض است

در صید است

نداره و وقوف و جنده هم عالم نیست جایز است اگر قدرت و قوت او اکون دارد مسئله هرگاه سگ معلم شکار را بکشد
باین چند شرط که رها کننده سگ مسلم باشد و ذکر کند اسم خدا را در وقت رها کردن سگ مثل بسم الله و بجهت شکار رها
کنند از ادنی شکار زرزرکننده از ادنی و مثل آن باشد حلال است مسئله صید یکی به تیر و نیزه یا شمشیر و مثل آنها کشته شود در
غیر محل ذبح درست حلال نیست مسئله هرگاه بگلوله و تفنگ کشته شود مطلقا حلال نیست مسئله هرگاه گاو فرسنگ ها می زند
و زراب بیرون آورد که مسلم حاضر باشد یا دست مسلم یا دیر برسد کفایت میکند حلال بودن آن مسئله اما بهمین ماهی
و زراب خارج کنند در دست مسلم یا در تیر و نیزه مثلا یا در جای دیگر بگذارند تا بمیرد حلال است مسئله هرگاه ذبح کننده
یا نحر کننده حیوان مسلم و ممیز باشد و آن حیوان رو بقبله و آهن از جنس آهن باشد با قدرت و اسم خدا در حال ذبح کننده
بریده شود کفایت میکند مسئله واجب است که حیوانیکه ذبح شود اعضای آن حیوان حرکت بکند و خونش بجهد بیرون
آید از رگ مسئله اگر حیوانات ذبح کنند بعد از جدا شدن معلوم شد که یک رگ از چهار رگ بریده نشده حلال نیست
مسئله اگر مثل مرغ و کبوتر مثلا سر آنرا بکنند حرام و نجس میشود اگر در حال اضطرار حیوانات را بدندان یا ناخن یا مثل
آنها ذبح کنند حلال است اما اگر حیوانات را بی ذکر اسم خدا و بغیر قبله ذبح کنند هیچ عیب ندارد مسئله اگر بچه حیوان تمام
خلقت که موی آنها تمام روئیده باشد بذبح مادرش در شکم مادرش بمیرد حلال است بنابر مشهور مسئله شرط باکره بودن
روغن پیه و دنبه مثل گوشت و پوست حیوان است که در دست مسلم یا در بازار مسلمین باید گرفت مسئله هایی که اصلا
فلس ندارد حرام است اما گوشت آب و خرده فرمکرده است اما فرقا طرا شد گرا است دارد مسئله و تذکیه واقع
میشود بر حیوان طاهر العین مگر حشرات مثل موش و مار مثلا مسئله اگر سگ مثل دارد در دشت باین دهد حرام شود
پرستوک خفاف است و کلاغ اقسام دارد مسئله هرگاه انسان وطی کند بحیوان حلال گوشت چهار دست یا
حرام میشود گوشت آن اگر در آن غیر مکلف بشد و انزال نیز هم نشود مسئله هرگاه زن با اسب و قاطر یا دلاغ
وطی کند حرام میشود باید آنحیوان را از ولایت بردن برد و در جای دیگر فروخته شد اما حیوان حلال گوشت مثل گاو و گوسفند وطی شده
را فوراً باید کشت و سوزانید و قیمت آنرا از زیر ما مالکش باید گرفت از وطی اگر وطی بالغ بشد مسئله اجزائیکه از زنده
جدا شود نجس است مثل مرده اگر روح در آن بوده و اجزائیکه از مرده جدا شود که روح در آن حلول نکرده حلال است و گوشت
که پوست روی آن محکم شده و الفحم که شیر آن بزغاله علف خورده نشده میته میباشد پاک است لکن طاهر آنها بدوشتن
پاک میشود و هم چنین است که از گاو و شتر مسئله اگر گوسفند ذبح شده خون و فضله او و قنیب و فرج و بیضه او و
خصیتین و آنچه در مغز کله آن باشد که مثل نخود است و غدد که عوام و شیل میگویند و پیه که در دو طرف تیره پشت است

و مغز حرام که در میان تیره پشت است و سپرز و زهره و آن دبول و آن و مدوره چشم و ذات الاثنی عشر که در میانه
سم است حرام است و زیر گوش گوسفند هم چنین است مثل گاو و شتر مسئله جنابت که حرام است اگر رنگ آب برسد
در هر چیز که از جنابت است یا نه تشخیص آن با مجتهد است اما اگر جنابت یا خوابیکه حرام وطی است در هر چیز
حلال مستهلک شود خوردن آن هیچ ضرر ندارد مسئله خوردن تربت حضرت سید الشهدا که کمی از آن بجهت شفا بخورد
حلال است مسئله خوردن چیزها از سفره و خوابیکه در آن شراب خورده شود و نشستن بر آن خوان حرام است اگر
تمکن شود بر خوردن و واجب است بر چیزی مسئله در اخبار مستفیضه وارد شده است که جاری شدن یک مد از حدود
الهی نافع است از باران یکچهل شبانه روز بارد چون بسبب منع کردن مردمان میشود از فعل ما شروع و باعث حفظ
معاد و معاش خلق است و در تعزیر شرعی هم منعی است مسئله کسیکه در حال انعقاد نطفه اش یکی از والدین اش یا هر دو
مسلم باشد و در حال بلوغ و عقل مرتد شد بعد توبه کند امید هست که بهشت و دین اسلام قبول شود اما زوجه اش
مشکل است که بخواهش برگشته و مالش بر او حلال نمیشود مسئله مرتد ملی تا سه دفعه احتیاطا توبه او را قبول کنند و دفعه
چهارم او را بکشند و هرگاه توبه بکند زوجه او یا دیگری بدهند و یا از دن حاکم شرع او را بکشند معلوم نیست جایز باشد
مسئله هرگاه مرد مسلمان از اقامه شود زنا کننده توبه کند خدا از وی قطع میشود بسم الله الرحمن الرحیم از اینجا تا آخر
کتاب بجهت مناسبت حال مردم نوشته شد ملاها و مردم هین شریعت غرا اگر گوهم تا بندگان خدا از گفتار شوند مسئله
هرگاه کسی زنا کند با یکی از محرمهای نسب فهو العیاذ بالله چون مادر و خواهر یا دختر یا دختر های خواهر و برادر یا عمه یا
خاله قتلش واجب است مسئله هرگاه کافری با زن مسلمان زنا کند یا مسلمان زنا کند دفعه حد زنا خورده باشد در دفعه چهارم
زنا کند و اگر عبد باشد تا دفعه هشتم که زنا کند حدش قتل است و بعضی ادعا اجماع کرده اند مسئله هرگاه کسی شخصی را
ببیند که با زنش زنا میکند و ایمن باشد از ضرر میتواند هر دو را کشت و هرگاه ایمن نباشد از ضرر آنزن بر او حرام نمیشود
مسئله مرد بر زن هرگاه زنا کنند اثر زنا اول باید حد تازیانه زد و بعد سنگسار کرد مسئله مرد یکزن
عقد دائمی حاضر در زنا کند اول باید حد تازیانه بر او زد و بعد او را سنگسار کرد مسئله هرگاه مملوک بالغ یا بالغه زنا
کنند حد آن نیمه تازیانه است حد رجم نیست بقول علما مسئله در کتاب نجم الهدایه از جناب رسول خدا
مرویست که هر که با هر سه طواف کند خداوند عالم او را جنب محشور میکرداند و در قیامت و آب دنیا او را پاک نمیکند
و قبیله که با یک لواط کند عرش خدا بلرزه در آید خدا او را بر جهنم حبس میکند تا از عذاب فریق نافع شود و بعد از آن

ظاهر آنست که از اینجا مسئله مغز از دبول و آن مغز حرام

در زنا دبول و آن مغز حرام

حکم میکند که او را در جهنم اندازند و از آخر حدیث ظاهر میشود که او را از جهنم بیرون نمی آورند و از حضرت امیر المؤمنین روایت است
که جماع کردن بر سر کنیزات و بر دیت که هرگاه یک بود سر بر اشهرت خداوند عالم لجام میکند او را بلجام آتش
و لعنت میکنند او را ملائکه رحمت و غضب و مهیا میشود از برای او جهنم اگر توبه کند توبه اش قبول میشود مسئله هرگاه لواط
کننده و لواط دهنده هر دو بالغ و عاقل باشند هر دو را باید کشت بقول علما مسئله فاعل را بشمشیر کشتن یا سنگسار
کردن یا زنده بآتش سوزاندن یا از بالای بلند مانند مثل دیوار یا کوه یا دار دیوار بسر انداختن یا دیوار بر سر او
انداختن اختیار با حاکم جامع الشرایط است مسئله اما اگر شخصی عورت خود را به بدن پسری مالد حدش بعضی گفتند قائلند
مسئله اما اگر در نفور یک رخت خواب جمع شوند غیر محرم حاکم شرع باید از سر تا نود تازیانه هر قدر که صلاح
بداند بر ایشان بزنند مسئله اما مساحقه در کتاب نجم الهدایه مرویست از جناب رسول خدا که بمنزله لواط کردن است
مسئله هرگاه زن فرج خود را بفرج زن دیگر بمالد باید صد تازیانه زد ایشان را اگر محصنه نباشند و اگر محصنه باشند باید سنگسار
شان کرد مسئله اگر پیش از ثبوت توبه کنند حد ساقط میشود و هرگاه بعد از حد ثابت شدن تا سه مرتبه این عمل را کند
مساحقه کننده را باید کشت مسئله اما قیاده هرگاه شخصی جمع کند میان مرد و زن از برای زنا و یا میانه مرد و پسر از برای
لواط حد ایشان اگر مرد باشد بقول بعض علما سر او را بتراشند و بر دور کوچه و بازار بگردانند و بعد بر دش کنند مسئله
اما قذف هرگاه کسی نسبت بدهد بزنا یا مردی بزنا یا لواط که مسلمان بالغ عاقل آزاد باشند حدش هشتاد تازیانه
است و اگر بگویند یکی ولد الزنا حدش همین است مسئله اما قاذف که حد نمیزنند نباید مثل زنا بر همه باشد
باید بالای باشد مسئله اما شراب خورنده دو دفعه اول حد نمیزنند و دفعه سیم و چهارم هم همین و دفعه پنجم او را باید کشت یا دفعه
چهارم مسئله اما شارب الخمر که بالغ عاقل مختار باشد حد او هشتاد تازیانه است باید بر همه و مستور العورت باشد
مسئله مایکه در دی کردن آن موجب بریدن دست دانند آن است ربع دینار است و دینار عبارت از سه
نخود طلای مسکوک یا قیمت آن بیرزد مسئله اما اگر طفل صغیر دزدی بکند دفعه اول عفو کنند دفعه دویم انگشت
انگشت او را بتراشند که فوق باید و دفعه سیم باید برید و دفعه چهارم کم کمر در دست چهارم خلاف مسئله حد دزد
با شرایط باید چهار انگشت دست او را از بیخ برید و کف دست و انگشت ابهام را بجا گذاشت بقول علما و اگر
دفعه چهارم دزدی کند باید حبس ابد تا مقتل باید برید و اگر دفعه سیم باز دزدی بکند در زندان او را باید حبس کرد تا بمیرد
اگر مال غارت و آخر جانش از دست تلف بدهند و اگر در زندان دزدی بکند باید او را کشت بقول علما مسئله

اما محاربه کسی است که شمشیر یا مثل آن بر همه در دست گیرد یا عصا و سنگ و در بیابان یا بار و یا بکوچه مسلمانان را بترسانند
یا مال ایشان را ببرد یا خون ایشان را بریزد مسئله اما حد محاربه کشتن است یا زنده آویختن تا بمیرد یا اینکه دست راست او را با پای
چپ او قطع کنند یا او را از بلد بیرون کنند از بلد ببلد دیگر تا توبه کند یا بمیرد بقول علما و در جنایات با حاکم شرع است در جای
ساختن هر یک مسئله اگر محاربه کسی را کشته باشد و مال او را برده باید عین مال را یا بدل آن را از او گرفت و دست راست
و پای چپ او را برید و بعد او را کشت و آویخت باید کشت بقول علما مسئله اگر کسی فراسته بشد باز زنا یا غیر آن
علما شروع کند بغیر کشتن و رفع او نتوان کرد جایز است او را کشتن بقول علما مسئله هرگاه شخصی اسرکند یکی را بغیر حق
که بکشد فلان را و هر سه بالغ و عاقل باشند قاتل را باید کشت و اسر کننده را حبس کرد تا بمیرد بقول علما مسئله پدر عمداً
فرزند خود را بکشد پدر را نمیکشند تعزیر میکنند کفاره و دیه باید بدهد اما اگر اولاد عمداً پدر یا مادر را بکشد قصاص
میکنند مسئله دیه قتل عمد ما که یقین بهم رسانید یک از شش چیز است یا صد شتر یا دویست گاو که هم گاو ابراد و ماده
باشد یا دویست حله که هر حله دو پارچه یمنی است یا هزار مثقال شرعی طلای خالص یا هزار گوسفند که هم گوسفند
براد و ماده باشد یا ده هزار درهم که هر درهمی چهار نخود نیم دیگ عشر نخود نقره است مسئله دیه یهود و
مجوس که جزیه میدهند هشت صد درهم است مسئله اما اگر شخصی کسی را بمهار بطلبد و بعد او را از خانه بیرون کند
تا آن شخص بمنزل خود نرسیده تلف شود ضامن است میزبان بقول علما مسئله هرگاه شخصی مورد بشد و مال را بیازارد و آن
مال فوراً اذیت کند بورد ضامن است و اگر غیری مال را بیازارد که غیر را ضرر کند یا بورد و بشد ورد غیر ضامن است
مسئله هرگاه مولی سر نر را خصی کند که زوید دیه زن که نصف دیه مرد است بدهد مسئله اگر کسی چهار یک دو چشم
معیوب کند دیه قتل باید بدهد مسئله اما دیه مرتد بقطع کردن دیه قتل است و تمام بقطع کردن هم ضامن
مسئله دیه قطع دو گوش دیه قتل است و دیه یک گوش نصف آن و دیه مرتد گوش ثلث آن هست مسئله
و دیه هر یک انگشتها ده عشر قتل است و دیه انگشت ابهام دست ثلث دیه یک دست است و چهار انگشت
دیگر دیه دو ثلث یک دست است و هر بند انگشت ثلث دیه انگشت است مگر انگشت ابهام که دیه هر بندش
نصف دیه ابهام است و انگشت زائد دیه اش ثلث دیه انگشت اصلی است و دیه مثل گوش انگشت اصلی دیه
ثلث انگشت است مسئله اما اگر شخصی وضع کند که ناخن یک بیفتد و نروید یا بروید سیاه دیه آن ده مثقال

شرعی ملزمست و اگر بیندر دیده بتفریح مثقال شرعی ملزمست مسئله اذا دیه شکستن بیست که جبران نتوان کرد
ممکن نشود دیه قتل است مسئله دیه قطع کردن هر دو دستان زن دیه قتل است و دیه یک سر پستان ثمن و هر دو
ربع دیه یا ارش است مسئله دیه دو پا مفصل دیه قتل است دیه انگشتهای پا حکم انگشتهای دست است مگر
انگشت بزرگ پا بقدر عشر دیه است مسئله هرگاه کسی اذیت کند یکی را که عقل در او باقی نماند باید دیه قتل او بدهد و هرگاه یک
گوش هر دو گوش او شود باید دیه قتل بدهد و گر یکی گوش نصف مسئله دیه بنده و کنیز نسبت بقیمت ایشان است مسئله
دیه جراحت هر سر و چهره و گردن اگر استخوان را از جای بجای یا بر دیانزده شرات یا بیست شرات و اگر بر برده منور سر بر سر شرات
شرات یا ثلث دیه و جائفه که بجوف برسد مثل آن است مسئله هرگاه شخصی بخنجر یا تیر و مانند آنها زخم بیاسایگی زند
که فرو رود و بگذرد صد مثقال طلا بدهد و اگر بنصف برسد و فاسد نکند هم چنین و اگر درد دهد و باز برسد پنجاه مثقال
شرعی طلا بدهد و اگر بقدم واقع شود و هم تا بیاید دویست مثقال شرعی طلا بدهد مسئله هرگاه شخصی در حال جماعت
با زن آزاد خود نظر را بردن بریزد یا از زن زن ده مثقال شرعی طلا بدهد مسئله هرگاه کسی سر بیت را جدا
کند صد مثقال شرعی طلا بدهد مسئله هرگاه رنگ لکه را تلف کند چهل درهم نقره بدهد هرگاه رنگ پاسبان کوشند
باشد یک گوشند یا بیست درهم بدهد و اگر رنگ پاسبان از راعت باشد یک قفیز گندم که هفت من تبریز و سه سیر
تبریز و دو از ده مثقال طلا بدهد از ابی و مغنه و مار و عقرب و موش که نباشد اگر آب چاه باشد
سه دلو بکشند اگر باشیده باشند هفت دلو بکشند اگر کبوتر در چاه بمیرد چهل دلو بکشند اگر انسان بمیرد هفتاد دلو بکشند
اگر گاو و اوغ و قاطر و اسب بمیرد یک گر بکشند منی و حیض و نفاس و استحاضه پنجاه نزع کل آب است خون بیار
پنجاه دلو خون کمتر ده دلو است غایط انسان پنجاه دلو اگر خشک باشد نباشیده باشد ده دلو بکشند گربه
و سگ و خوک و مهر دلو است طیور از کبوتر تا شتر نزع هفت دلو است بعضی خوراک خورده نجس
دلو است اگر بعضی خوراک بخورد هفتاد دلو است رضیع میان پنجاه و یکشک یک دلو است قطره
شراب بس دلو است خوک اگر زنده بیرون آید نزع کل آب است قبر غیر مرد نزع کل آب و صد دلو است
حیوانات غیر ماکول اللحم نزع کل آب است قبر و خون بخش الهین نزع کل آب است اما آن کافر نزع کل آب است
عرق جنب از حرام و عرق شتر جلال نزع کل آب است در نزع هرگاه ممکن نزع کل آب نشود چهار مرد
نوبت از صبح تا شام آب بکشند نفاست میکند تحریر ۱۲ ذی قعده الحرام ۳۵

وبالنذر والعهد والیمین کذا الغسل والتیمم وواجب است وضو نذر کردن و عهد کردن و قسم خوردن و هم چنین واجب است
نذر و عهد و یمین و غسل و تیمم هم بوجوب حرم الدخول فی الصلوة بغیر طهارة ولو بتقیید و حرامست داخل شدن در نماز با طهارت و در
چیزی که تقیه باشد و تبطل مع عدمها عمدا وسهوا داخل شدن نماز با طهارت خواه دانسته خواه بفراموش اما اگر دانسته کند
که کار مشکوک دارد دانسته کند که کار نشکوک اگر چه قضا لازم است و یجب عند دخول الوقت و یجوز قبله بل یستحب و واجب
است طهارت نزد داخل شدن وقت نماز جایز است طهارت کردن پیش از داخل شدن وقت نماز ملک است و
الواجب فی الوضوء والنیة فی اوله وغسل الوجه والیدین ومسح الرأس وظاهر القدمین الی اصل الساق والابتداء بالید
الوجه وبالمرفقین والمسح علی رجله بماء جدید ومسح الرأس علی مقدمه علی وصف فی جلدة علی حامل جنابة ولو لا
مستقاب الوجه والیدین ودوران الرأس وعرض القدمین وتخلیل ما یمنع وصول الماء کالخاتم لا شعر وواجب
وضو نیت در اول وضو و شستن او و حرکت دست مالیدن بر سر در بر شست مگر با تاج ساق و ابتدا کردن بیالا
روی او هر گرمی و مسح کشیدن تا مانده تری و خود نه تا تر و مسح کشیدن سر بر پیش سر بر پشت یا بر موی که آنجا
روی او هر گرمی و مسح کشیدن تا مانده تری و خود نه تا تر و مسح کشیدن سر بر پیش سر بر پشت یا بر موی که آنجا
رویه باشد نه بخیری که بر سر باشد و مانع باشد از مسح سر در وقت مسح سر و واجب است فراگرفتن
و دستها و شستن سر و حرکتی که پای در مسح و حرکت دادن چیزی که مانع میکند از رسیدن آب بموی مثل
انگشتری نه موی که مسح بر موی بس است و لا یجوز غسل الرجلین ولا مسح الخفین و جایز نیست شستن پا یا در مسح
و کافیست یک شست آب در وضو و حرامست سه شست مگر بسبب تقیه و یجب الموالاة و واجب است پی در پی آوردن
افعال وضو از ظهر هم یا ناصله و یبطل مع جفاف الماء السابق بسبب التراخی قبل الاتمام و باطل شود وضو با خشک
شدن عضوی که پیشتر شسته پس اندر جفاف بعض افعال وضو پیش از اتمام کردن وضو و یجب الترتیب الا فی
مسح القدمین فیجوز مسحهما معا و واجب است ترتیب یعنی بجا آوردن هر فعل از افعال وضو در جای خود ما بین روش
که ابتدا کند بشستن روی و بعد از آن بدست راست و بعد از آن بدست چپ و بعد از آن مسح سر و بعد از آن مسح
پا سمر و مسح پا ها می جایز است مسح پا ها با هم و اگر عادة علی ما یصل معه الترتیب ان خالفه عمدا
او نسیانا و ذکر قبل الجفاف و واجب است برگردانیدن افعال وضو بنحوی که حاصل شود ترتیب آن نحو که ذکر
کرده شد ترتیب شسته با ناشسته با پیش آید پیش از خشک شدن رو دستها و کلا یجوز ان یتولی وضوء غیره
اختیارا و کذا الغسل والتیمم و جایز نیست اینکه دیگری را بفرماید که او را وضو و غسل و تیمم بدهد در حال اختیار اما بخشش آب
دیگر آب بردن و وضو سازنده نیست بوضو سازنده مکروه است نسبت آب بریزنده و لا یجوز الغسل بماء المسح
لا العکس جایز نیست شستن جا که مسح کشیدن آن واجب است و هم چنین جایز نیست مسح کشیدن جا که شستن آن واجب
است و لا یجوز مس خط المصحف بغیر طهارة جایز نیست رسانیدن دن بخط قرآن بی وضو و غسل و تیمم و من ترک
عضوا اتی به و ما بعده و کسی که ترک کند عضوی از اعضای وضو بجا آرد آنرا و ما بعد آنرا بترتیب و یجزیه الوضوء
بالماء الجنس و یبطل الوضوء و حرامست وضو حیض با آب نجس و باطل شود وضو اگر باز آب نجس و وضوی اگر باطل شود

بآب پاک بفرزند پاک کردن اعضای وضو و کلا یجوز بالماء المغصوب وکذا الغسل وجایز نیست وضو حتی بآب غصبی
و هم چنین غسل دانسته و باطل بودن مستحقین نیست اما اگر پیش از وضو و غسل ندانسته باشد و بعد از آن دانسته است
یستحب السواک عند کل وضوء و کل صلوة و دخول الحمام یعنی از این فضل آیت نیست است مسواک کردن نزد
هر وضوی و هر نمازی و داخل شدن حمام با لنگ و حرام النظر الی عورة المؤمن و دل الکافر و یجب ستر العورة عن
الناظر الا الحلائل و حرامست نگاه کردن بعورة مؤمن و کافر و واجب است پوشیدن عورت از نظر کننده مگر حلائل شوهر
و یحرم حلق اللحیة و حرامست تراشیدن ریش مردان و لا یمنع ترک نورة و کثرة من عشرین یوما و لا ترک العانة اکثر
من اربعین یوما للرجل و عشرین للمرأة و لا یفی نیت ترک نمودن دارو کشیدن بیشتر از بیست روز مر زن ترک نمودن
موی درشت بر پشت فرج بیشتر از چهل روز برای مرد و بیست روز برای زن بلکه ظاهر حدیث حرمت و یکره
تتبع ذلک المؤمن و مماجیه و جایز نیست تفحص کردن از پی تفتیش شهادت عیبهای مؤمن و یمنعی التنظف و التورة
و الخضاب و الاکتحال و حلق الرأس للرجل و لیمشط و تقلیم الاظفار و التطیب و الادهان و الاخذ من الشارب
و من لحیته ماذا و من قبضته و خوب است پاکیزه داشتن حاجب و بدن و دارو کشیدن و رنگ ریش دوی و دستها جنا
کردن برای مرد و زن و سرمه کشیدن و سر تراشیدن برای مرد و شانه کردن و نامی کردن و بوی خوش و روغن
مالیدن و شارب گرفتن و از ریش آنچه زیاد از یک مشت شود گرفتن فی الجنابة یجب الغسل علی الرجل
و المرأة بالجماع فی القبل حتی یغیب الحشفة انزل او لا فضلیت واجب شدن واجب است غسل بر مرد و زن بسبب جماع کردن و فرو رفتن آلت
شدن سر ذکر در فرج خواه منی ظاهر شود یا نشود و جایز نیست منی قطعا بسبب جماع کردن یا غیر جماع کردن فان اشتبه اعتبر الدفق و فتور الذکر
پس اگر شبهه بشود که منی است یا نه ملاحظه کند اگر دفق و قوت است یعنی و سست شده است مدی منی است و اگر فتور نیست و یکی
فی المرض الشهوة پس است در بیماری خواهش بجماع نمی هرگاه از بیماری آید شبهه کردن آید و خواهش بجماع و دلالت منی است و یوجبان المنی
علی بلد او نوبة الله یغفر به دنیز واجب مر غسل بیافتن منی بر بدن خود یا در جامه که خودی پوشد و دیگری نمی پوشد و یجب
غسل الجنابة للصلوة و نحوها و واجب است غسل جنابت برای نماز و مانند نماز و لا یمکن من الجنب فی المسجد الحرام و لا
مسجد النبی ص و جایز نیست راه رفتن جنب یا غسل در مسجد مکه و مسجد نبی که در مدینه است و لا لبثه فی بقیة المساجد
و لا وضع شیء فیها و لا مس خط المصحف و لا قراءة العزائم اربع و جایز نیست درنگ کردن جنب در غیر مسجد مکه و مدینه
و گذاشتن چیزی در مسجدها و رسانیدن بدن بخط قرآن و خواندن چهار سوره که در آنجا سجده است سجده واجب و هر خوانده شود
و آن الم تنزیل و حم السجدة و اقرأ باسم ربک است و یجب فیه النیة فی اوله و غسل الرأس و الرقبة ثم البدن و کل
خط تقدیم جانب الایمن و ایصال الماء الی جمیع ظاهر البدن و اصول الشعر و تخلیل ما یمنع من وصول
الماء الی البدن کل غائم و الشعر و واجب است در غسل قصد غسل کردن در وقت شروع در غسل و واجب است شستن
سر و گردن و بعد از آن بدن و احتیاط است اول جانب راست شستن و واجب است رسانیدن آب بهمه
ظاهر بدن و بیخهای موی و حرکت دادن چیزی که مانع بیخ شود از رسیدن آب بپیدا مثل مشک و موی و یجب

الترتیب

الترتیب و الاعادة مع المخالفة و واجب است شستن سر پیش از بدن و اگر بدن را پیش از سر شوید واجب است که بار دیگر بشوید
بدن را بعد از شستن سر تا اگر ترتیب بعمل آید و یستحب اعادة لو احدثه فی اثنائه و لو حدثا اصغر و واجب است از سر
غسل کردن اگر حدثی کند در میان غسل اگرچه اصغر حدث موجب وضو باشد فان ارتمس ارتماسة واحدة اجزأه و یسقط
الترتیب پس اگر فرو رود در آب یکبار پس است او را این غسل و ساقط میشود از آن ترتیب و لا یجب المتابعة فی الترتیب
و واجب نیست متابعت در غسل ترتیبی یعنی که فاصله در میان اعضای غسل نمی آرد و من نسی غسل العباب اولم یعلم
بجاحتی صلی و صام فعلیه اعادتهما و کسی که فراموش کند غسل جنابت را یا ندانسته باشد جنابت را نماز کرد
و روزه داشت پس واجب است بر او که از سر گیرد نو نماز را و روزه را و ازوقت جنابت اعاده کند و یجزی
المسح علی الجبائر و نحوها مع تعذر الغسل فی الوضوء و الغسل و پس است دست بر بالیدن بر شکسته بسته و نحو
آنها یا ممکن نبودن شستن در وضو و غسل و شدن واجب نیست و یجزی غسل واحد عن الاسباب المتعددة و عن الوضوء و کل فرض
بغسل ازبرای چند چیز و از وضو نیز یعنی هرگاه مردی جنب باشد و حیض گرفته باشد و اراده غسل احرام و عرفه و روز جمعه
و توبه و زیارت و سجده نیز دارد و بازن نیز حیض یا نفاس و استحاضه کثیره داشته باشد یک غسل که میکند هر چند سنت
بشد غسل جمعه نماز میتواند کرد بهمان غسل سنت و غسل دیگر و وضوء دیگر کار نیست نه پس از غسل و نه از غسل یکی دو چیز از
غسل حرام است و نیست یعنی است در این باب ده و هزده حدیث است که در کتاب شیعه مذکور است
فی الحیض یجب الغسل و یبدر بعد من دم القرحة ما یدنه مستقعا فی القطنة فتوک الصلوة ان فصلت
و بیان احکام حیض واجب میشود غسل کردن حیض و شسته میشود از خون نجاست میدون خون فرو رفته و پنبه پس
اگر فرو رفته باشد در پنبه ترک میکند آن زن نماز را فان کان مطوقا فهو دم القدرة فتعد و لا غسل علیها بس اگر باشد
خون طوق زده بر پنبه پس آن خون نجاست است نه حیض نماز میکند و غسل بر وی نیست الا ان یکون خضابا مگر اینکه آن زن
جنب باشد و دم الحیض حارا سوزاننده و فتنه و حرارة و دم الاستحاضة اصفر بارد و خون حیض گرم و سیاه است از شدت
و سوزش است و خون استحاضه زرد سرد است و تقل المرأة بالتمیز و عمل میکند زن استحاضه بجدا کردن حیض از استحاضه بسیار
و زرد و گرمی و سردی و تری و خشکی پس اگر خون گرم و سیاه و تندست حیض است و اگر زرد و سرد است استحاضه و عمل کند
بکند و نماز بکند الا ان العادة المستقرة بالتمیز فضا عملا اقوی منه فان الصفرة و الکدرة فی العادة حیض و فی غیرها
بعد عادت اقوی است از تمیز بگری و سردی و زردی زیرا که البته زردی و تیرگی در روزهای عادت حیض است نه استحاضه و در غیر روزهای عادت استحاضه است پس اراده
عادت اقوی است از تمیز و رجع ذات العادة الیها مع استمرار الدم و تجاوز العشرة حیض و رجوع میکند
عادت لوی عادت خود با مستمر شدن خون و گذشتن از ده روز یعنی هرگاه زن در عادت خود خون بیند و بعد از عادت
هم دوازده روز بگذرد روزهای عادت حیض است و باقی استحاضه و اگر از ده روز نگذرد پس همه روز حیض است نه عادت
تنها و ترجع المبتدأة و المضطربة الی التمیز مع تجاوز العشرة و زنی که اول بار خون دیده یا چند بار دیده و مختلف باشد بود

تعجیل تجهیز المیت مع اشباه الموت الی ان یتحقق و حرامست زود دفن کردن میت اگر مردن معلوم نباشد تا ثابت شود
مردن و ترک مطلوب اگر سن ثلث و حرامست گزاشتن کسی که او را خلیفه کرده باشد بیش از سه روز و غسل المیت
واجب غسله بماء السدر ثم غسله بماء الکافور ثم غسله بماء قراح و ستر عورته و الاستبداء و الرأس ثم جانب الایمن ثم
الایسر و غسل دادن میت واجبست غسل باب سدر و بعد از آن باب کافور و بعد از آن غسل باب خالص واجبست پوشیدن
عورت میت و استدا کردن بشستن سر بعد از آن جانب چپ و بعد از آن جانب راست و در هر سه غسل و تجب تغسیل
من مات فی الماء اذا خرج و واجبست غسل دادن شخصی که بمیرد در آب هرگاه بیرون آورده شود در آب و یحرم
ازالة شیء من شعر المیت او ظفره و حرامست گرفتن چیزی از موی میت یا از ناخن او بلکه سنت است دفن
کردن هر چه از موی ناخن گرفته باشد در زندگی خود بر خودش یا نگاه داشتن و بر مردم داود در قبر گذاشتن و آنچه از آن
موی خود دفن نکرده باشد و اگر مفقود از میت چیزی در کفنش گذارند والسقط اذا تم له اربعة اشهر واجب ان یغسل
و ان تم له ستة اشهر فحکمه حکم غیره من الاموات و واجبست غسل دادن بچه چهار ماهه و اگر شش ماهه باشد
پس حکم او حکم مرده ایست که پیش از شش ماهه باشد و المحرم اذا مات فهو کغیره من الاموات الا انه لا یجنبان جنب
کافور او طیبا و کسی که احرام بسته باشد و بمیرد پس او مانند غیر محرم است در مکلف میت مگر بدرستی که کافور با بوی خوش کرده
نیست نزدیک او بردن و لا یجب تغسیل الشهید اذا مات فی المعرکة و لا تکفینه بل یدفن فی ثیابه بدمه و ینزع عنه ما یکون آلة الحرب
الخف و العمامة و القلنسوة و المنطقة و السراویل الا ان یکون اعاما بدم و واجب نیست غسل دادن شهید و قبر کرده در جنگ
که معصوم علیه السلام یا نایب او دفن کفن کردن بلکه دفن کرده میشود در جامهای خود با خون خود و کنده میشود از او پوستین و مهره و
در ستار و عرقچین و کمربند و زیر جامه مگر آنکه بآنها رسیده باشد خونی که هر چه خون رسیده است با او دفن میکنند و از او نمی
کنند و لا یجنب تغسیل الکافر و الناصب و جایز نیست غسل دادن کافر و ناصبی که از اهل حرب باشند باید آب با شبهه
داشته باشد بسبب شبهه بودن ایشان ظاهر کند و لا یجنب ان یغسل الرجل الا رجل او زوجته او ذات محرم و کذا المرأة و جایز نیست
اینکه بشوید مرد از زن مگر مرد یا زن خودش یا زنی که حرام باشد بر او خواهر آن مثل مادر و خواهر برادر زاده و خواهر خواهر و
زاده و پسر و پسر زاده و عمه و خاله و هم چنین است حکم زن نشوید او را مگر شوهر یا یکی از اینها و لا یغسل المیت الا اهله الناس به
او من عاشره و ثلثوه مرد را مگر مرد کسی که بهترین مردم باشد یا دایی که فرماید و اولی شستن آن است میت زیرا که آن واجب است
بر او و یجب تکفینه فی ثلث اثواب لفافتین و قمیص و واجب است کفن کردن میت در سه جامه دو سه ساری و یک پیراهن غیر مذکور
کفن کردن در تنگ و یک ساری دیر دهن میان مجتهدین و مقلدین مشهور است لیکن در احادیث که بنظر رسیده غیر مذکور است
در اینها آنچه در اینها مذکور است و اساس ساعد و بالکافور و واجبست مالیده کافور بر پیشانی و کف دستها و سر زانوها
و سر انگشت پا و لا یجمر ان یکفن فی حریر محض و لا نجس و جایز نیست که کفن کرده شود میت را در ابریشم محض و نه در نجس
و یجب اخراج قیمة الکفن من اصل المال و لکفن المرأة واجب علی زوجها و واجبست کفن بیرون کردن قیمت کفن از اصل
مال میت نه از ثلث مال و کفن زن بر شوهر است نه از مال زن و تجب الصلوة علی المیت المسلم و الطفل منه الذی له ست سنین

وضاعفا

وضاعفا و هی خمسة تکبیرات یشهد الشهادتین بعد الاول و یصلی علی النبی صلی الله علیه و آله بعد الثانیة و یدعو للمؤمنین و المؤمنات
بعد الثالثة و یدعا المیت بعد الرابعة و یدعو بما یشاء و یجب فی صلوة جنازة الخلاف اربع و یجب کودک سه سال المیت بالاجماع
الامام و واجبست نماز بر میت مسلمان و بر طفل مسلمان که شش ساله باشد یا بیشتر و آن نماز پنج تکبیر است شهادتین را میگوید
بعد از آن تکبیر اول و صلوة میفرستد بر نبی و آل نبی بعد از آن تکبیر چهارم میگوید و دعا میکند برای مؤمنین بعد از تکبیر پنجم دعا میکند
میت را بعد از تکبیر چهارم و دعا میکند بهر چه دانند در زبان راند و بعد از آن تکبیر پنجم میگوید که آن نماز تمام میشود پس است در نماز
جنازه مخالف سایر نماز تکبیر و هیچ در کار میت و واجبست بودن سر میت بسوی دست راست امام در وقت نماز و لا تجب
فیها الطهارة و لا القراءة و لا الرکوع و لا السجود و لا التسلیم و واجب نیست در نماز میت وضو و غسل و تیمم اما طهارت و جایز نیست
قرائت و رکوع و سجود و سلام دادن در این نماز بلکه بدعت و لا یجوز ان یوتم بمن یصلی علیها الا اولی الناس بها او من یأمره
و جایز نیست که پیش نماز شود در نماز جنازه کسی غیر از ولی میت بلکه میباید خود ولی یا کسی که او را اجازه دهد و فرمایند که تو پیش
نماز کن پیش نماز کند بدانکه میان مردم مشهور است که جنازه را که دیده ذکال است نماز میشوند و نماز میکنند پس از آنکه از او
رخصت بگیرند یا ولی بگوید بکسی که تو نماز کن اگاه باشد که خود نماز بکند یا بکسی دیگر فرماید بلکه گاه میشود که
بدعت و غلط است بلکه می باید ولی بکسی بگوید که تو نماز کن اگاه باشد که خود نماز بکند یا بکسی دیگر فرماید بلکه گاه میشود که
دیگری گفته و اهی آمده که نماز کنند این مردم بی رخصت آمده و نماز میکنند که درست است و ولی را اختیار است در این بدعت زیرا که ضرر است
که این حق ولیست حتی آنکه از بعض اصحاب عصمت سلام علیه مستفاد میشود که هرگاه ولی معصوم حاضر شود بجنازه و اجازه آن معصوم غالب است و غضب کرده حق ولی
رخصت ندهد این معصوم را و معصوم بی رخصت ولی پیش نماز شود در نماز این جنازه آن معصوم غالب است و غضب کرده حق ولی
این جنازه را که نماز کرده است بر جنازه بی رخصت ولی و این بدعت بسیار مشهور است تا اینکه بعضی میدانند که رخصت
در کار است چه جای اینکه واجب و لازم دانند و الترتیب اولی من کل اولی و یجب کونها بعد التکفین قبل الدفن و شرط جواز
نماز بر کسی برای نماز بر زن و واجبست نماز جنازه بعد از کفن کردن و پیش از دفن کردن و یجب الصلوة علی کل میت
مسلم اولی حکم و واجبست نماز جنازه بر هر میت مسلمان یا کسی که در حکم مسلمان باشد یا نابالغ یا عدم آنکه بزرگ نابالغ اولی که این دو
اگر مسلمان نباشد و یجب دفنه بعد الصلوة و واجبست دفن کردن میت بعد نماز و حرام است دفن کردن کافر کسی که از یهود یا نصاری باشد و زن مسلمان باشد و یجب
مسلم نکاح باشد و واجب دفن کسی الذکر و حرامست دفن کردن کافر مگر زنی که از یهود یا نصاری باشد و زن مسلمان باشد و یجب
در شکم داشته باشد از زن مسلمان که در حضور است دفن کردن زن حرام نخواهد بود پس اگر بدانند که این میت مسلمانست
یا کافر واجبست دفن کردن میت بر کرش کوچک باشد و یجب وضع من مات فی البحر و تعذر البر فی خابیة و دیگر سها
او تثقیله و ارساله فی الماء و واجبست گذاشتن کسی که بمیرد در دریا و نتواند بکنار آمد در حقی کند و سر غرز البر فی سنگین
کردن میت و انداختن آن در آب دریا و یحرم نبش القبور و نبشها بر علی المیت المسلم بجرح و غیره حرامست شکافتن
قبرها خواه برای اینکه میت دیگر در آن قبر گذارند خواه برای اینکه میت را از آن قبر در آرند و بجای دیگر برند و خواه غیر اینها اگر چند
هزار سال گذشته باشد از دفن آن و مانده باشد از آن هیچ استخوان زیرا که در صورت است که هر قبر را شکافته

مسلمانیست پس اگر متعارف نشده که میت را بعد از دفن بیرون می آرند و یا دیگر یا بعد از سی سال قبر را میشکافند و میت
دیگر در آن قبر می نهند این عمل شیخ الجلیل بان تتبع و بذل جهد که در باب غسل آورده و مجموع آن ۵ در سایر شیعه جمع نبوده و حق که
دلالت بر عدم تا بان کنند و نکرنکرم پس اگر کسی بگوید کسی که این حکم کرده احتمال میتوان داد که نفی دیده باشد لیکن آن نفی
از نسیان رفته باشد و اگر نه در میان نباشد و اما این بنده که امثال ما که نفی ندیدیم نمیشود جمع کثیر که پیروی در دین
میکنند و این قسم کار را سند عمل خود میسازند بلکه فتوی هم میدهند و نمیدانم که در کدام فرقه خواهند خواهید و حرام است غسل دادن
میت یا عضوی از اعضای میت بر بدن بلکه هر چیز عورة که در نزد او حرام بوده بعد از مردن او حرام است نسبت باو و یجب
توجیه المیت فی قبره الی القبلة بان یجعل علی جانبه الایمن ووجهه الیها ولو نسیا او بالقضاء ولا یجوز الجزء وعدم الرضا و واجب
است که میت را در قبر بنحوی که از زمین رویش بسوی قبله کند که جانب راست او زمین باشد و واجب است راضی شدن بقضای خدا
و جایز نیست بی تابی کردن در اصلی نبودن و یجب حداد الحرة علی زوجها فقط ولا یجوز لغیرها الا زمن ثلثة و واجب است
در آن وقت کردن از وقتی که شوهر مرده باشد تا وقتی که چهار ماه و ده روز است اگر چه دخول نکرده باشد و هم چنین کودک
هم باشد زن یا مرد و یا مرد و دو چند حامله بهم باشد و وضع حمل شده باشد اما اگر میان مدت تزاید شد صبر کند تا زاییدن و بعد از
زاییدن از عده بیرون میرود و جایز نیست ترک زینت برای غیر زن از دو بیشتر از سه روز فی غسل المس وغیره یجب الغسل بمس
الآدمی الموت وقبل غسله وبمس قطعة منه فیها عظم این فصلیست در بیان احکام غسل مس میت و غیر آن و واجب است غسل بر
کسی که بدنش بدن میت رسیده باشد بعد از سرد شدن میت بسبب مردن پیش از غسل دادن میت و نیز واجب میشود غسل
مس میت بر کسی که بدنش رسیده باشد پاره چیزی بریده شده از آدمی که در آن پاره استخوان باشد ولا یجب بالمس فی غیر ذلک و واجب
نیست غسل بسبب رسیدن بدن خود بدن میت در غیر این دو صورت و لا بمس میتة غیر الآدمی ولا ما لا عظم له منه و واجب نیست
غسل دیگر کند مرده غیر آدمی و نه بمس کردن چیزی که حیوة نداشته باشد و زنده که آدمی استخوان داشته و موی و غسل مس میت باشد
غسل جنابت است و غسل المولود وغسل الاحرام وغسل یوم الجمعة وغسل التیمم وغسل الزیارة وغسل دخول البیت وغسل المباهلة وغسل
الاستسقاء وغسل من قصد الی مطلوب و الاعداء وغسل المودة من طبیعها لغیر من جاء علیها واجبة وغسل ما لا استحباب الیوم
روایت کرده شده است که غسل روز جمعه و غسل فرزند که متولد شده باشد و غسل احرام و غسل روز عرفه و غسل زیارت و غسل داخل
شدن خانه کعبه و غسل تقرب کردن حرمها که مختلف باشند و در دین بر یکدیگر و غسل طلب باران و غسل کسی که میرود بقصد دیدن مطلوب
و او را دیده باشد و غسل زن از بوی خوش که مالیده باشد برای غیر شوهر خود این همه غسلها واجبست و غسل کردن در شرع است بر استحباب
مؤکد فی علی ما نقلنه که این غسلها واجب نیست باعتبار مضمون احادیث فی التیمم یجب لطلب الماء ان امکن غلوة
بحکم فی الحضر وبمیل فی الصحاری و واجب الطلب مع الخوف این فصلیست در احکام تیمم و واجبست طلب کردن آب اگر ممکن باشد طلب
تا یک تیر پرتاب در بیابان درشت و سخت و اگر تیر پرتاب در زمین نرم و بیابان و واجب نیست طلب آب بیش از چهار بال
و اذا فقد الماء او تعذر استعماله جاز التیمم بالتراب واجزاء الارض حتی الصخر مع ضرورة دون المعادن والنبات من
اجزاء الارض وقتی که نیابد آب را یا دشوار باشد استعمال آب جایز است تیمم کردن بخاک و اجزاء زمین مثل سنگ و نوره و گچ تا اینکه
نباشد هم نابود نه نمیشود مثل سنجرف و زرنیخ و نیل و لاجورد و سرمه و نه چیزی که باشد از اجزاء زمین مثل چوب و
خاکستر و خورده و پوسیده و یجب فیه النیة فی اوله و وضع الید علی الارض مرة للوجه واخری للیدین مطلقا
و یجب

و یجب مسح الجبهة وظاهر الکفین من الزند و واجب است در تیمم قصد کردن در اول تیمم بدل از وضو و کف دستها بر زمین
یکبار برای وجه و دست خود تیمم بدل وضو باشد و خود بدل غسل و واجب است مالیدن بر پیشانی و بر پشت دست از دست
تا سر انگشتان و یجب الغسل علی من قصد الجنابة و ان خاف الضرر دون الصوم و واجب است غسل بر کسی که خود را آلوده
جنب کرده باشد و اگر برسد از آزار کشیدن و واجب نیست غسل بر صائم با ترس و آزار و یجب الترتیب ونزع الحائل کا
لخاتم و واجب است ترتیب در تیمم با نیت بنحوی که اول دستها بر زمین و بر پشت فی غاله و بعد از آن دستها را باد بکند بر زمین زند
و سیم دست چپ بر پشت دست راست و سیم دست راست بر پشت دست چپ غاله و واجبست کندن چیزی که مانع
باشد از موضع تیمم از نسج مثل انگشتری و ینقض التیمم من استعمال الماء وکل ناقض للوضوء و میشکند تیمم را هر چه
شدن بر استعمال آب و هم چنین میشکند تیمم را هر شکننده وضو بنحوی که تیمم بدل وضو بوده و خواب رفتن و اگر مدل از غسل بوده
غسل کند و اگر بعد از استعمال قدرت یابد بر استعمال آب و وضو یا غسل بکند و باز آب با قدرت استعمال آن بر طرف شد باز دیگر
میباید تیمم کرد برای نماز و من وجد الماء بعد ما دخل فی الصلوة ولما یرکع انصرف و کسی که یابد آب را بعد از آنکه
داخل شد در نماز و هنوز رکوع نکرده بر میگردد و طهارت میکند و از سر تو میکرد و نماز را و اگر رکوع کرده باشد بر نمیگردد
و یجب الناضح التیمم الی اخر الوقت ان کان العذر مرجو الزوال والا فی الناضح علی کل حال و واجب است پس از ناضح
تیمم را تا آخر وقت تیمم بکند هر چند آب بر طرف شدن عذر باشد و یجب شراء الماء الطهارة ان امکن ولو کثر الثمن و واجبست
خریدن آب برای طهارت اگر ممکن باشد خریدن و اگر چه بسیار باشد قیمت آن حتی صد هزار تومان یا بیشتر و یجب تیمم الجنب
والحائض الخروج من المسجدین ولا یجب لکل صلوة تیمم و واجبست تیمم بر جنب و حائض برای بیرون آمدن از مسجد مکه و مدینه
و واجب نیست برای هر نماز تیممی بلکه بر یک تیمم نماز بسیار میتوانند کرد فی النجاسات والاوانی والجلود یجب غسل بول الرضیع
من الثوب والبدن مرة الصدر ومحوها ولو غیره مرتین والعصر بینهما این فصلیست در بیان احکام نجاستها و طهارتها
و پوستها و واجب است شستن بول پسر شیر خواره از جامه و بدن یکبار برای نماز و مانند نماز و بول غیر پسر شیر خواره دو بار
فشردن آن در میان آن دو بار است و بعضی عن نجاسة ثوب المرضعة الولد اذا لم یکن لها غیره لکن یجب علیها غسل کل یوم مرة
و بخشیده شده است از نجاست جامه زنی که تربیت میکند فرزند را وقتی که نباشد او را جامه دیگر لکن واجبست بر آن زن
آنکه هر روز یکمرتبه و اذا علم موضع النجاسة وجب غسله وان اشتبه وجب غسل موضع الاشتباه و هر گاه دانست موضع
نجاست را بدهد و اگر نداند و دانا را هر گاه بر طرف شد از و حیض او احتمال عمل هم باشد و یحرم علی الحائض دخول
المسجدین للمکث فی ناحیة المساجد وضع شیء فیها وقراءة العزائم ومس خط المصحف والصلوة والصوم والطواف
و حرامست بر حائض داخل شدن در مسجد مکه و مدینه درنگ کردن در هر مسجد و گذاشتن چیزی در مسجد و خواندن سوره های عزیمه
و رسانیدن بدن بخط قرآن و نماز کردن و روزه داشتن و طواف کردن و نیز راضی نشدن بجماع و تقضی الصوم دون
الصلوة وتقضی صلوة طهرت فی اولی وقتها بقدرها ولمضی فی اخر بقدرها او مدة الطهارة و در کمتر منها قضا میکند

روزه را نه نماز را قضا میکند نماز را که پاک بوده در اول وقت آن نماز و بعد از آن حیض دیده یا پاک از حیض در آخر
وقت آن نماز بقدر نماز یا بقدر طهارت و یکرکعت از آن نماز و ترک کرده آن نماز را با عذر شرعی و لا یصح اشکال
قضا و لا ملاقها الا ما استثنی و باقی و صحیح نیست عمل مکلف حایض و نه طلاق حایض مگر آنچه مستثنی شده و خواهم
آمد در کتاب طلاق فی الاستحاضة و قدمه بعض احکامها و یجب ان تترک الصلوة ایام حیضها ثم ان تغتسل
الغسل الکریم و ان تتوضأ و تغسل للعشائین بغسل بینهما و غسل للصبح این فصلیست در بیان
مسایل استحاضه که عبارت است از خونهایی که بعضی زنان میبینند که غیر خون حیض خون دیگر هم می بینند و تحقیق کرده شد بعضی
حکمهای استحاضه در حیض واجب است آنکه ترک کند نماز را در روزهای حیض بعد از آن پنجه که از دیدن اگر بورانه کرد
خون نبیند و در آن شود واجب است بر او غسل برای ظهر و عصر و غسل برای شام و خفتن جمع میکند میان آن دو نماز
یک غسل برای نماز صبح و این را هم استحاضه کثیره میگویند و ان نقب و لم یغسل بطل صحیح وضوء للباقی و الا
نوشود و اگر بورانه کند خون نبیند را و در آن نقب پس غسل برای صبح و وضوی برای باقی نمازها و این قسم را استحاضه
متوسطه گویند و اگر بورانه کند خون نبیند را پس وضو برای هر نماز و این قسم را استحاضه قلیله میگویند آنچه شیخ
سید مرتضی فرموده است میان علی الامامیه اما برای استحاضه متوسطه صریح مرتضی بر روایت سماعه و آن اگر
قال المستحاضة اذا ثقب الدم الکرسف اغتسلت لکل صلوتین و التحفظ و ان لم یخرج الدم الکرسف
فعلیها الغسل لکل یوم و یجب حفظ الفرج و لو بالتلجم
تقاضیان ان یرکب الدابة الرضوضة او انتفع بالوضوء و واجبست نگهداشتن فرج را و اگر چه بلجام و لفاف بخرج کردن
مال و کم میکند از یکدیگر اگر بورانه شده باشد مرتهن یا روی که گذاشته یا نفع برده بمرهون غیر موری فی الحجر لا یجوز
تصرف الصغیر و المجنون و السفیه فی امواله بل یجب منعهم حتی تزول الموانع و کذا المملوک الا مع الاذن این فصلیست
در بیان احکام مانع شدن حاکم مالک را جایز نیست تصرف کردن طفل کوچک و دیوانه و کم عقل در مالهای ایشان بلکه
واجبست منع کردن ایشان تا وقتی که برطرف شود مانعهای یعنی صغر و جنون و سفیه بودن و هم چنین است غلام هم مگر
رخصت دادن آقای بنده خود را در تصرف و یجب قسمة مال المفلس علی غرمائه بالحصص فان وجد
متاع غریم بعینه وجب دفعه الیه ان لم یعرض المال و واجبست قسمت کردن مال مفلس میان قرض
خواهان او بنسبت پس اگر یافته شود متاع قرض خواهی بعینه واجبست دادن غریم باو اگر نباشد مال مفلس
از قرض او و مفلس کسی را گویند که مال او کم باشد و قرض او بسیار و این حکم وقتی است که قرض خواهان پیش
حاکم شرع بروند و قرض طلبند پس مال او را سر شکن میکنند بر قرض باب دین باشد یا نه و یجب حبس المدیون
بعد ثبوته حتی یؤدی او یظهر اعساره و واجبست محبوس ساختن قرض دار بعد از ثابت شدن قرض
تا وقتی

که ادا کند قرض را یا ظاهر شود فقیری و پریشانی او و لا یجوز للمریض الوصیة باکثر من الثلث و جایز نیست بر مادر میت
کردن بیش از ثلث مال خود اگر بیش تر از سه میت وصیت کرده باشد آن زیادتی موقوف است بر تجویز وارث یا وزیر ورثه
او یا هر زیر دو او فی الضمان یجب علی ضامن ما ضمنه مع وضمانه لمضمون له این فصلیست در بیان ضامن شدن و واجبست
بر ضامن آنچه ضامن شده است یا راضی نبود کسی که ضامن شده است برای او و لا یجوز له الرجوع علی المضمون مع عدم
اذنه و جایز نیست ضامن را رجوع کردن بر کسی که ضامن شده است از جانب آن کس و گرفتن آنچه داده است بلکه ضامن از آن کس
هرگاه رخصت نداده باشد او را در ضامن شدن و خود ضامن شده باشد و لو ابرأه بعض الورثة الغرماء من الدین و ضمن بقیة
الباقی و یجب علیه و اگر بری الذمه سازد بعضی از وارثان میت قرض داران میت را از قرض و ضامن شود راضی نبودن باقی
وارثان را واجب است بر او راضی کردن ایشان و شرط لازمة الضامن او علم المضمون له یا عسارة و شرط کرده شده است
در صحت ضامن مالدار بودن ضامن یا عالم بودن آنکس که ضامن شده است برای آنکس بر پریشانی او و لا یجوز الضامن ان یرجع بالمؤدی
تا وقتی و جایز نیست ضامن را که رجوع کند به بیشتر از آنچه داده است بلکه ضامن و من کفل باحضار مطلوبه و نحوه وجب علیه و لا
حبس حتی یحضره او ما علیه و کسی که ضامن شود برای حاضر ساختن قرض داری و مانند آن واجبست حاضر کردن برای او و اگر حاضر
نکند حبس کرده میشود تا وقتی که حاضر سازد او را یا کارسازی نماید آنچه بر ذمه است و لا یجوز رجوع المحتال علی الحمیل بعد الرضا
و جایز نیست رجوع کردن حواله کرده شده بر حواله کننده بعد از راضی شدن بحواله فی الصلح یجب الوفاء بما شرطه فیه رضاهما
و علیهما بالحق او جماعتها و لا یجوز مع جهل احدهما فاحشا این فصلیست در بیان احکام صلح واجبست وفا کردن بصلح
و شرط کرده شده است در آن صلح بودن هر دو عالم بودن هر دو بحق که از یکدیگر طلب دارند و با جاهل بودن هر دو جایز نیست
صلح کردن با وجود جهل بودن یکی از آن دو تا و لا یجوز الصلح علی الدین الحال بازید نه مؤجلا و جایز نیست صلح کردن بر
سر دینی که واجبست دادن آن بر زیاده از آن بعد از زمان بعضی قرض دار میگوید که این هزار دینار را که از زید مطلبم بالنصف صلح
میکنم بر این شش عباسی که بعد از یکماه بگیر و یجب الاصلاح بین الناس کفایة و یستحب عینا و لا یجوز منع المسلمین من اقامة
قبل الجماعة و واجبست صلح دادن میان مردم بوجوب کفایی و سنت است بر هر کس که دانند نزاع مردم را و توانند صلح داد و
جایز نیست منع کردن مسلمانان از آب جماعت پیش از جمع کردن و مالک شدن کسی در آزاد و لا من طرف و سایر الشرکات و جایز نیست
منع شدن از نماز و باقی چیزهایی که مشترک کند میان مسلمانان فی الشرکة لا یجوز التصرف فی مال الشریک بغیر اذنه و لیکن بعض
و لا الخیانة و لا وطی الامة المشترکة این فصلیست در بیان احکام شرکت جایز نیست تصرف کردن در مال شریک بی رخصت او بلکه رضا
او و جایز نیست خیانت کردن و جایز نیست جماع کردن کنیزی که مشترک کند و یجب حفظ حصة الشریک و ایصالها مع المطالبة و
واجب است نگاه داشتن حصه شریک و رسانیدن آن باو با وجود طلبیدن او اگر آن دو شریکان فی تصرف الاجتماع و یجب الوفاء بها کذا
کل شرط سائغ حتی یتقاسما و اگر شرط کنند که شریک در تصرف کردن با هم بودن را و واجبست وفا کردن بآن شرط در هر چیزی
است هر شرطی که جایز باشد که وفا کردن بآن شرط جایز است تا وقتی که قسمت کنند آنچه مشترک است و لا یجوز
قسمة الدین المشترک قبل قبضه بل ما حصل لهما و جایز نیست قسمت کردن قرض که مشترک باشد پیش از گرفتن آن بلکه پیش

که بگونه طلبی که از زیر دریم از تو و طلبی که از جود برا زمن بکی هر دو حاصل شود از برای هر دو شریک است هر چند که یکی
گرفته باشد فی المضاربة اذا اعین المالک نوعا من التصرف لم یخرج العامل المخالفة فان خالف ضمن
المال وجب علیه ضمانه وان لم یحکم بانها این فصلست در بیان احکام مضاربه و قسمی که مشروط کند مالک مال قسمی
از تصرف جایز نیست عامل را مخالفت کردن پس اگر مخالفت کند مالک کند پس تلف شود مال واجب است بر عامل ضمان مال
بودن و اگر نفع کند میباشد آن نفع مشترک میان مالک و عامل و یجب علیهما الوفاء بشرط الحصة وسایر
شروطه السابقة مما یصح المضاربة بها و واجبست بر هر دو وفا کردن بشرط حصه و باقی شرطهای که جایز
باشند و تمکن فسخ نمودن هر دو مضاربه را فسخ کردن یکی از آن دو کسی دیگر از فسخ جایز نیست و یجب الضمان مع التفریط
خاصة وان ضمن اعمال العامل لم یجز له ان یاخذ الا رأس ماله و واجبست ضامن بودن عامل بتقصیر و بی وقتی
که ضامن میگردانند مالک عامل را جایز نیست برای مالک که بگیرد از حاصل مگر رأس المال را یعنی هر گاه که مالک بعامل بگوید که اگر
نفع بهم رسد مشترک است میان من و تو و اگر بعضی از آن کم

والاجرة وجایز نیست برای کسی که باجاره گرفته باشد جای را که بگزرد از وی که مقرر کرده بود فدیس اگر بگزرد از آنجا و اگر
تلف شود آن جا روا و ضامن اجره هم و یجب دفع الاجرة وان لم ینتفع و واجب است دادن مزد دار چه کار نفرموده باشد
آن چیز را که باجاره گرفته باشد و نفع نیافته باشد ولا یجوز ان یؤجر المسکن ماکثر من الاجرة اذا لم یحدث حدثا اجنبیا
غرامته او یکون بغیر الجنس وجایز نیست که باجاره داده شود جای که باجاره باشد زیاده از اجره که خود باجاره گرفته
بود و بآن اجره وقتی که کاری نکرده باشد و در آنجا وقتا دان هم نکشیده باشد یا اجاره دوم باشد بغیر از جنسی که در اجاره
او بود جایز است مثل آنکه باجاره گرفته باشد مکعبا کسی میدهد بیک اشرفی ومن تقبل بعمل لم یجز ان یتقبله بنقیصة
الا ان یعمل فیه شیئا و کسی که قبول کند باجاره عملی را جایز نیست که آن عمل را باجاره بدهد بدیگری کمتر از آن مگر آنکه در آن
عمل کاری کرده باشد مانند بریدن جامه و سیاش دادن آن ومن اجر العین جاز ان یبیعها و یجب
ان یخبر المشتری بالاجارة و کسی که باجاره بدهد خانه را مثلا جایز است بفروشد آنخانه را و واجبست بگوید خبر دهد مشتری را
بآنکه خانه باجاره دادم و یجب ضمان متاع المستاجر اذا تلف بفعلهم او فی ایدیهم بتفریط او کانوا متهمین ولم یخالفوا و کذا
المکاری و کذا من شرط علیه الضمان و واجب است ضامن بودن کارگران برای متاع وقتی که تلف شود آن متاع بکار ایشان
یا در دست ایشان بتقصیر که کرده باشد یا باشند آن ایشان متهم و قسم خورند و هم چنین است حکم گرایه کش و هم چنین است حکم کسی که
شرط کرده شده برا و که ضامن باشد هر چند تقصیر نکند فی الوکالة یلزم تصرف الوکیل الی ان یعزل فان علم بالعزل
لم یجز له التصرف این فصلیست در بیان احکام وکالت لازم است تصرف بر وکیل که تا وقتی که عزل کرده شود وکیل از وکالت پس
اگر عالم شود بعزل موکل او را از وکالت جایز نیست او را تصرف کردن و لا یجوز تصرفه اذا خالف الموکل و یجوز بعد العزل
وقبل العلم وجایز نیست تصرف وکیل وقتی که مخالفت کند موکل را و جایز است تصرف او بعد از عزل کردن و پیش از دانستن
عزل موکل او را و لا یجب علی الوکیل ضمان الا مع التفریط و واجب نیست بر وکیل هیچ ضامنی مگر با وجود تقصیر او در
وکالت و لا یجوز للوکیل فی التزویج من یتولاه ان یزوجها من نفسه و جایز نیست برای کسی که وکیل زن باشد و عقد کردن
زن بمردی اینکه عقد کند آن زن را بخود وقتی که رضا دهد آن زن و پدر او و لا یجوز للوکیل الاب قبض مهر البنت الکبیرة الا مع الاذن
و جایز نیست برای پدر گرفتن مهر دختر بزرگ خود مگر برخصت او و لا یجوز للوکیل الخیانة ولا التضییع جایز نیست برای
وکیل خیانت کردن و جایز نیست وکیل را ضایع کردن مال موکل فی الوقف والصدقة یجب العمل بشرط الواقف وصل
و لا یجوز تغییره و بشرط قبض الوقف و هو احد عمن نفسه این فصلیست در بیان احکام وقف و صدقه واجب است
عمل کردن بشرط واقف در وقف و جایز نیست تغییر دادن شرط واقف و شرط کرده شده است در وقف قبض کردن
موقوف علیه یا متولی وقف موقوف را و بیرون کردن وقف موقوف را از تصرف خود و تصرف موقوف علیه
دادن یا بتصرف متولی وقف و لا یجوز ان یاکل من وقفه و لا ان یکون الدار اذا تصدق بها الا مع الاذن

وجایز نیست

وجایز نیست خوردن واقف از وقف خود و جایز نیست نشستن واقف در خانه مگر برخصت موقوف علیه واذا وقف
علی جهة القناطر لزم علی الکبار الابعد قبضهم و وقتی که وقف کند بر فرزندان کوچک خود لازم میشود آن وقف بعد قبض
و لازم نمی شود وقتی که کرده باشد بر فرزندان بزرگ مگر بعد از قبض ایشان و لا یجوز بیع الوقف و جایز نیست فروختن
چیزیکه وقف باشد و یشترط تعیین الموقوف علیه والدوام و لا یجوز الرجوع فیه و لا فی الصدقة بعد القبض و یجب
فیها القربة و شرط کرده شده است در صحت و لزوم وقف مشخص کردن موقوف علیه و همیشه بودن وقف
و جایز نیست پشیمان شدن و برگشتن در وقف و نه در صدقه بعد از قبض و واجبست در صدقه تقرب خدا را و در وقف
واجبست و لا تجوز الصدقة علی بنی هاشم من الزکوة خاصة لا ما سواها و جایز نیست صدقه بر فرزندان بنی هاشم
از زکوة و بس مگر آنچه مستثنی کرده شده است و آن نیست که زکوة دهند هم سید باشد یا سید منتظر باشند و دخل نباشند
یا باشد و بس نباشد فی السکنی والحبس وهما تابعان لشرط المالک فیجب الوفا بتلک القیود ما لم یخالف الشرع او حیوة
او العقب او مدة معینة این فصلیست در بیان احکام سکنی و حبس و مراد از سکنی آنست که مثلا بدیگری بگوید تا من
زنده باشم تو در این خانه ساکن باش یا بگوید تا تو زنده باشی یا تو و فرزندان تو زنده باشند ساکن باشید یا مطلق بگوید
قیدی حبس آنست که مالک بگوید بکسی که حاصل این ملک از تو باشد تا زنده باشم من یا تو و فرزندان تو یا وقف
تست یا وقف تو و فرزندان تست تا زنده باشند و این دو تا تابع شرط مالکند پس واجبست وفا کردن بآن شرط اگر قید
کرده باشند سکنی را بمدت زندگانی خود یا بمدت زندگانی ساکن یا از برای فرزندان باشد یا شرط کند مالک مدت
مشخص را و لا یجوز مع التاکید والتعیین و یبطلان بموت المالک مع عدم تعیین مدة و لا یجوز مخالفة شرط المالک
و جایز نیست فروختن ساکن مدین خانه را و باطل میشود سکنی و حبس بمردن مالک هرگاه مشخص نکرده باشد مدت را و نگفته باشد
ساکن باش در این خانه یا حاصل آن ملک از تست و نگفته باشد که در این مدت و جایز نیست مخالفت شرط مالک کردن
مثلا بگوید که ساکن باش در این خانه پانزده شرط پس آن شرط عمل میباید کرد در وقت سکنی فی الهبة
و تصح ان وهب ما فی الذمة لمن هو علیه لم یجز الرجوع و یشترط فی الصدقة النیة دون الفیکة والهبة این فصلیست در بیان
احکام هبه وقتی که هبه کند چیزی را که در ذمه باشد بآنکسی را که آن چیز بر ذمه اوست جایز نیست او را برگشتن و شرط
کرده شده است در صدقه قصد رضای خدا نه در نحله و هبه و یشترط فی الهبة القبض ویکفی قبض الواهب عن ولده الصغیر
لا الکبیر و شرط کرده شده در هبه قبض و تصرف مرهوب او بس است گرفتن و تصرف کردن واهب از جانب پسر بزرگ
خود نه از جانب پسر بزرگ و لا یجوز الرجوع فیها الا الابوین و لا ولد ولد وذی الرحم و لا بعد القبض والتلف و لا مع
التعویض و جایز نیست برگشتن در هبه که بپدر و مادر و فرزندان و خویشان کرده باشند و نه بعد از قبض مواد بی

وتلف شدن سوم بنه یا وجود عوض گرفتن فی السبق والرهایة ویجب الوفا بما شرط فیهما ولا یجوز غیره

الخیل والابل والنضال والحمیر والسهام این فضیلت در میان حکام سبق در رهانیدن و در رهانیدن

شده است درین دو تا و جایز نیست سبق در رهانیدن در غیر اسب و شتر و خر و تیر و مانند کا و نقل

یجب الوصیة علی من علیه حق او له دلا استحب و یجب الواجبات من دین و زکوة و حج و نحوها این کتابت در بیان

احکام وصیتها واجب است وصیت کردن که هر او حقی باشد باقی او پیش دیگری باشد و اگر نه سنت است و واجب

است وصیت کردن بهر واجبها از بابت دین و زکوة و حج و مانند اینها و لا یجوز الجور فی الوصیة والحیف فیها بتجاوز

الثلث و یجب ردها الی العدل والمعروف و من اوصی بما زاد و لم یجز الوارث بطل الزائد و جایز نیست جور در

وصیت و حیف در وصیت بوصیت کردن جور و حیف یک معنی که قدری از حق نزاع باشد شنیده شده و اصح سلمه است

زیاده بر ثلث مال و واجبست برگردانیدن این وصیت جور بسوی عدل معروف که عبارت است از ثلث مال میت نه

ثلث مال وصیت و کسیکه وصیت کند بچیزی که زیاده است از ثلث و تجویز نکند زیاده را وارث او باطل میشود زیاده بر ثلث

مال میت و سه یک باید داد بعضی از جهال گمان میکنند که سه یک آنچه وصیت بآن کرده میشود باید داد و حصه دیگر را

بوارث باید داد هر قدر که وصیت کرده باشد ثلث مال یا کمتر هم و این غلط است بلکه آن وصیت که تمام مال خود را

وصیت کرده باشد در صورت ثلث مال را بوصیت میدهند و باقی بورثه اگر ورثه راضی نباشند بدادن تمام

مال بوصیت و یجب تقدیم المنجزات علی الوصیة ولا حط ان یکون من الاصل واذا جاز الورثة لوصیة لم یجز

لهم الرجوع فی الاجازة و واجبست مقدم داشتن چیزهای که گفته باشد که در زندگی من بدهید بر چیزی که گفته باشد که بعد از

مردن من بدهید و احوط آنست که چیزی را که در مرض موت بکسی داده است از اصل مال بدهند نه از ثلث و وقتی

که رخصت میدهند وارثان میت در وقتی که زیاده از ثلث مال خود کرده باشد میت جایز نیست ایشان را

رجوع کردن در آن رخصت و برگشتن از آن تجویز خود تدبیر آنست که بگوید این غلام یا کنیز بعد از آن آزاد باشد

و این حکم وصیت دارد و یجب اسقاط الاقرار فی مرض الموت من ثلث ان کان متهما والا من الاصل والتدبیر

من ثلث و واجبست جاری ساختن اقراری که کرده باشد در بیماری مردن از سبک مال او اگر باشد اقرار

کننده متهم باینکه میخواهد وارثان را محروم کند و اگر نه از اصل مال است و تدبیر از ثلث است و من اوصی الی غائب

و مات قبل ان یرد او بعده وجب علیه القبول وکذا من اوصی الی ولد له صغیر و کسی که وصیت کند و وصی سازد

غایبی را و بمیرد وصی پیش از آنکه کند وصیت را یا خبر برسد بوصی واجبست بر آن غایب قبول کند وصیت او را

و وصی او شود و هم چنین است کسیکه وصیت کند و وصی سازد پسر خود را یعنی پسر او هم واجبست قبول کند و اداء آنچه

وارث بدین او وارث وجب علیه منه بنسبة حصته وکذا الثمان غیر عن این فان اقر علی ان وجب علی الجمیع

ووقتی

و وقتی که اقرار کند وارث بقرض که بر میت بوده یا اقرار کند که فلان از ارث میت است واجب میشود

بر آن مقر از قرض یا حصه وارثی که بوارث است او اقرار کرده است حصه خود هم چنین حکم هر وارث غیر حال که اقرار

کنند بقرض یا بوارث پس اگر اقرار کند در حال ادا و ادا نمایند واجب میشود بر وارثان ادا کردن آن قرض یا دادن

حصه آن وارث از مال میت و یجب اخراج قیمة المتلف من الاصل و کذا زکوة و حجة الاسلام والنذر والخمس فان

تعذر قسمت بالنسبة و واجبست بیرون کردن قیمت کفن میت از اصل مال او و هم چنین است قرض و حج و زکوة

و خمس پس اگر کم باشد بر میت وفا نکند همه این چیزها قسمت باید کرد ترکه را و کم میسازد از همه چیزها بنسبت و یجب اخراج

الوصایا من الثلث قبل المیراث و یدخل فیه ثلث الدیة ان کانت و واجبست بیرون کردن وصیتها از ثلث مال

میت پیش از میراث و داخل میشود در ثلث مال میت ثلث دیت اگر باشد دینی و من مات وعلیه دین مستوعب

لم یجز ان ینفق علی عیاله من ماله الا فی ضرورة و واجبه القرض و کسی که بمیرد و بر او باشد قرض گرفته باشد تمام میت را

جایز نیست خرج عیال او کردن از مال او مگر در وقت ضرورت ایشان بطریق قرض تا بایشان بدهند و یجب ایضا الوصیة

الشهیدیة ولا یمنع تبدیلها من قبلها و یجب علیه قبولها و واجبست عمل کردن بوصیت شرعیه و جایز نیست تغییر دادن وصیت

پس اگر تغییر دهد آنرا واجبست بر آن تا دادن آن ولا یجوز دفع مال الیتیم الیه قبل البلوغ والرشد و یجب بعدهما

و یجب علیه القبول و جایز نیست دفع کردن مال یتیم بسوی او پیش از بالغ شدن و رشید شدن او و واجبست دفع کردن بعد از بالغ

و رشید شدن او و واجبست بر یتیم هم قبول نمودن آن مال و اذا اوصی الی صغیر وکبیر و یجب علی الکبیر امضاء لوصیته ولا ینتظر

وقتی که وصیت کند بسوی صغیر و کبیر واجبست بر کبیر بجا آوردن وصیت و انتظار نکشد بزرگ شدن شریک کوچک را و من اوصی

الی اثنین لم یجز لاحدهما ان ینفرد بنصف التی کذا الا مع الاذن و کسی که وصیت کند بسوی دو کس جایز نیست برای یکی

از این دو کس که تنها عمل کند در نصف ترکه آنکس مگر برخصت وصی و اذا اوصی بعضی المصارف وجب صرفه الی الباقی

وقتی که وصیت کند وصی بعضی از خانه های وصیت را واجبست صرف کردن آنچه فرموده است خانه آنرا در کارهای چیزهایی

اعانت مومن فقیر و یجب اخراج الوصایا المنعاقدة بالتبرعات ان علم حتی یستوفی الثلث و واجبست بیرون کردن

کردن وصیتهای متعدده بتبرعات اگر معلوم شود حتی ترتیب را تا وقتی که تمام کند ثلث را بعد از تمام

شدن ثلث وصیتهای دیگر را موقوف کند و من اوصی بعبد و یجب صرفه الی عتقه فان بقی شیء وجب دفعه

الیه و کسی که بر وصیت کند برای بنده خود واجبست کردن آنچه وصیت کرده باشد در خریدن آن بنده و آزاد کردن

او پس اگر باقی بماند چیزی از وصیت واجبست دفع کردن آن چیز بسوی او

وهو واجب قبل القدرة

والخوف من الوقوع في الحرام این کتابیست در بیان احکام نکاح و این نکاح واجبست در وقت ضرورت و ترس
از وقوع شدن حرام و لا یحل الا بالعقد الدائم او المنقطع او ملک الیمین او تحلیل الائمة من مالکها و حلال نیست
نکاح مگر بعقد دایم یا بعقد متعه یا بخریدن کنیز یا بحلال کردن مالک کنیز و ملک کنیز خود را و لا یجوز الدخول بالتزویج قبل بلوغ
سنین و لا یحرم الوطی بالملک قبله و جایز نیست دخول کردن بزن قبل از تمام کردن آن زن نه سال را و حرام نیست جماع کردن
کنیز پیش از آن و یحرم ترک وطی الزوجة الشابة اکثر من اربعة اشهر و ان لم یکن الترک للاضرار و ان کان المصیبة و
حرامست ترک کردن زن جوان جماع بیشتر از چهار ماه و اگر چه نباشد این ترک برای ضرر رسانیدن بزن و اگر چه باشد این
ترک بسبب بهتی و تعب الغیرة علی الرجل و یحرم علی السراقة الحلال و واجبست غیرت بر مرد و حرامست غیرت بر زن
در حلال و یجب تمکین المرأة زوجها من الاستمتاع الا المحرم کالوطی فی الحیض و واجبست قادر شدن زن مرد خود را
بر نفع یافتن از و مگر نفعی که حرام باشد مانند جماع کردن در حیض و لا یجوز لها ان تمنعه و لو خافت الحمل و لا تترک طاعته
و لا تأذن له الا بطیب و لا تخرج من البیت الا باذنه و لا تمکن غیره من نفسها و لا تتزین و لا تطیب لمغیرة فان فعلت وجب
انزالها و یجب علیها حسن العشرة معه و جایز نیست برای زن منع کردن شوهر را از جماع کردن و اگر بترسد آن زن از خاله شدن
و جایز نیست که ترک کند زن اطاعت شوهر را و جایز نیست بوقت دیگر وعده کند زن مرد را وقتی که بطلبد جماع را از و و جایز
نیست بیرون برود زن از خانه مرد مگر برخصت او و جایز نیست قدرت دهد زن غیر شوهر را از جماع کردن و غیر آن و جایز نیست
که زینت کند زن و جایز نیست که بوی خوش بمالد برای غیر شوهر پس اگر بکند زینت را و بمالد بوی خوش را واجبست
بر او که بطرف کند زینت را و بوی خوش را و واجبست بیرون رفتن بامر شوهر مگر در حرم و یحرم علی کل بالغ ان یؤذی الحرة
و حرامست بر هر کدام که از زن که آزار دهد دیگری را بخلاف شرع و لا یجوز ان تکشف المرأة بین یدی الرجل و الشعر
و لا وصف الاجنبیة للرجال مع المفسدة و لا حلق الرجل و لا نظره الیها و لا الی شعرها و لا لمسها و لا مصافحتها
و لا ممازحتها حتی الخدمة و جایز نیست آنکه برهنه شود زن پیش زن یهودیه و جایز نیست تعریف کردن زن نصرانیه برای مردان و
و اهل الذمة بغیر الشهوة و جایز نیست خلوت شدن مرد با زن مگر نه و نظر کردن بسوی او نه بسوی موی و نه در بغل کردن او و نه حرف زدن
با او و نه حرفهای خوش آینده زن و صحبت داشتن با او و نه خوش طبعی کردن با او تا آنکه با دختر زن هم و کنیز غیر هم
جایز نیست و این چیزها مگر زنهای پسر پس حرام نیست دیدن آنها و هم چنین است حکم زنهای صحرانشینان و زنهای دیهها و
زنهای اهل ذمه یهودی و نصاری و جوانش و یحرم علی المرأة شق الجیب و لطم الخد و نشر الشعر و نتفه و خمش الوجه و نتفه
و مباشرة المرأة من غیر ثوب و ان تحدث فیتهزجها و ترک الحجاب و التهاون بالصلوة و نسبة الله الی التزویج
و الفاقة و لنمیمة و الکذب و الحسد و حرامست بر زن پاره کردن گریبان و سیاه روی و پریشان کردن موی و کشیدن

موی و حرامست

موی و خراشیدن روی و رسانیدن بدن خود و فاش کردن سر شوهر خود و بی پرده ستادن و بی پروائی کردن
بنماز و تست دادن فرزندی که از زنا بهم رسانیده باشد و خود و کشیدن زنهای بیگانه بسوی مردان بیگانه برای زنا
کردن و سخن چینی کردن و دروغ گفتن و حسد ورزیدن و بجا استیذان الولی علی ابنه و عنه نزد حضرت و واجبست
رخصت طلبیدن فرزند که حرام داخل شود بر پدر پیش مادر زن او و لا یجوز نظر الحفی الی المرأة و جایز نیست نگاه کردن خواجه
سرا بسوی زنی که محرم او نباشد و یجب القناع علی الصبیة مع وجود الناظر و ستر شعرها عن الرجل
خاصة ان کان غیر محرم لها و واجبست روپوش کردن آزاد و مهدور زن بالغ شده از نامحرم و از آن باید که نظر نکند نامحرم و واجب
است بر او پوشیدن موی خود را از نامحرم و بی از برای او و لا یجوز للمرأة النظر الی الرجل بشهوة و ان کان اجنبی و جایز
نیست برای زن نگاه کردن بسوی مرد بخواهش اگر چه باشد آن مرد کور و یحرم الدیاثة و القیادة غیر حملة و توکیل
فی حملة و الغیرة فی الحلال و حرامست دیوث بودن و غیرت ورزیدن بیجا ترک کردن غیرت در حلال و غیرت ورزیدن بر حلال
و یحرم علی المرأة ان تسحر زوجها و یجب حمیة النهار و هم فیها من غیرها و حرامست بر زن سحر کند شوهر خود را و اگر چه بکشد آن
محب باشد بسوی خود کردانیدن محب از غیر خود و باشد که مشهور است بیان مردم بهمراه گفت و یحرم الجماع و الاتیان فی
المسجد الغیر المعصوم و حرامست جماع کرده و در دن او در دن منی در مسجد برای غیر امام و یجب الاحتیاط فی النکاح زیادة
علی غیره واجبست احتیاط در نکاح زیاده بر غیر نکاح و لا یجوز النکاح الخرة فیه عقد و لا یجوز بلفظ الهدیة و المرأة و
و لا بلفظ العاریة و لا تحلیل فی الحرة و ای صفت در بیان احکام او لهای عقد نکاح و الفاظ آن جایز نیست نکاح
زن آزاد بعقد که عبارت است از ایجاب و قبول و جایز نیست عقد و نکاح بلفظ هبه از زن و نه از او و نه از آن زن مثل آنکه
بگوید که فرج را بتو بخشیدم و نه بلفظ عاریه و نه بحلال کردن در زن آزاد و بلکه نکاح باز تست یا بلفظ دیگر که بمعنی ایجاب
ایجاب واقع شود و قبول هم بلفظ قبلت یا لفظ دیگر بمعنی قبلت باشد اگر نداند یا نتواند گفتن قبلت و لا یجوز الاعتماد فی تزویج
الثیب بغیر رضاها سواء کانت بالاذن و لا غیرها و کذا البکر البالغ الرشیدة التی لیس لها اب و جایز نیست بر امین که بی شوهر
دادن زن بیوه بی رخصت او و نه پدر او و نه غیر اینها را و هم چنین است حکم دختری که بالغ و عاقل باشد نیست
برای پدر که او را در عقد نکاح در آورد و لا یجوز تزویج الیتیم و الیتیمة و الخال و العم و الاخ و الام علی الصغیرة و لا الکبیرة بغیر رضاها و
جایز نیست بی شوهر دادن عمو و خاله و برادر و مادر بر دختر خرد که حد خرد نه و نه بزرگ بی رضای او و لا یجوز تزویج
الصغیرة الا الاب و الجد له مع وجوده و لا یبلغ البکر البالغ الرشیدة من رضاها و رضاها و جایز نیست برای هیچ
کس بشوهر دادن دختر خرد مگر برای پدر و پدر پدر با وجود پدر و ناچاریست در دختر بکر بالغ عاقل از رضای او در
رضای پدر او و لا یصح نکاح الامة و العبد بدون اذن المولی و درست نیست خواستن کنیز زن و بنده مرد بی رخصت
آقا و لا یجوز النکاح مع تصادم المزاج و کذا التحلیل و جایز نیست عقد نکاح کردن با قصد خوی طبعی و هم چنین است تحلیل و لا یجوز

اذن تزویج امرأة ومهرها نکاح امرأة اخری وجایز نیست که شوهر داده کرد زن وصال آنکه مهر او باشد بشوهر دادن زن دیگر
مثل اینکه بگوید من دو دختر را بتو میدهم که تو هم دو دختر خود را بمن بده و دو دختر تو مهر تو دختر من باشد یحرم التزویج علی الرجل والمرأة
والمکلفین منه محصنین وغیر محصن والمرأة بکارة البکر علی غیر الزوج والمولی بنکاح دعوة ومن فعل وجب علیه الحد فی الحرة
وعشرة القیمة فی الامة این فصلیست در بیان چهار زن و مقدمات او و حرامست زنا کردن بر مرد و زن و قدر ساختن بر زنا
کردن خواه زن مرد داشته باشد زن شوهر داشته باشد یا نه و حرامست بر طرف کردن دختری زن بکر بر غیر شوهر خواه آنکه خواه بجماع
باشد و خواه بغیر جماع و کسی که بر طرف کند بر او مهر دو زن آزاد و ده یک قیمت و زنیکه کنیز باشد دیگر اگر آزاد فی فرج
المرأة للحرمة وجب الحد فی الزنا علی من فعله و حرامست ریختن منی در فرج خانه که حرام کرده شده است و واجب است بیرون فرج
ریختن منی در فرج بر کسی که میکند زنی را و یحرم الزنا علی الرجل بالقبیة غیر الدبر کذلک المرأة بالاتی غیر الدبر ونسبها
و حرامست زنی بر مرد که یاد کردیم که بالغ نشده باشد و بر زن یا پسر نابالغ و یا بنده خود و لا یجوز عضب الاجنبیة من جهاد
لا جنبی و جایز نیست خصی کردن زن بیگانه فرج او را و جایز نیست حفظ کردن فرج مرد بیگانه را و یحرم الزنا بالمسلمة والکافرة
والحرة والامة قبلا ودبرا بمحرم وغیرها و حرامست زنا کردن با زن مسلمان و کافر و آزاد و کنیز در قبل و در دبر او خواه محرم باشد
آن زن خواه نامحرم و لا یحل وطی الامة المشتراة ولا خلوة لرجل بالاجنبیة ولا شیء من مقدمات الزنا کالجلوس بین الرجل
و لا لثم والمس والتقبیل والنظر الا الوطی فی الوطی المحض ولا التفاس قبل المزوجة کالامة ولا غیرها ولا فی الصوم ولا الاحرام
والاعتکاف و حلال نیست جماع کردن کنیزی که مشترک باشد و نه خلوت کردن مرد با زن بیگانه و نه چیزی از مقدمات
زنا کردن مانند نشستن در میان دو پای زن و در بغل کردن و دست مالیدن و بوسیدن و نظر کردن بسوی آن و جایز نیست
جماع کردن در حیض و نه در نفاس نه در قبل زن و نه در دبر زن که خواه آزاد و نکاح باشد و خواه کنیز و خواه غیر آزاد و تا جایز نیست
جماع کردن در روزه و احرام و اعتکاف مرد با زن یا هر دو و یحرم المواطة علی الفاعل والمفعول والتکلین مع تعلق ماتة حتی
انظل بالشهوة ولواطا لبالغ بغیره وبالعکس والاکبار وحماد ونوم رجلین فی لحاف مجردین من غیر ضرورة و حرامست
جماع کردن دو مرد بر جماع کننده و جماع کرده شده و حرامست مادر ساختن برای و حرامست مقدمات تا دیگر نکاح کردن جماع
جماع کردن مرد با بالغ بغیر بالغ و جماع کردن غیر بالغ و دو بردن ذکر دو مرد بر مرد دیگر از این هم مانند مالیدن ذکر در میان پاهای
هم جماع کردن مرد با بالغ بغیر بالغ و جماع کردن مرد بیگانه هر گاه بر برهنه باشد و هر دو برهنه باشند حرامست و یحرم السحق
مرد و خوابیدن هر دو در یک لحاف برهنه فی لحاف مجردین ونکاح الیهایم وان کانت المفاعل والاستمناء والقیادة
مع الفاعلة والمفعول بها ولوطی المرتدین فی لحاف مجردین و حرامست سحق یعنی مالیدن فرج در فرج و نکاح بهایم و
مباشرة الاجنبیة ولو من وراء الثوب والحمام که منی نزل و حرامست سحق یعنی مالیدن فرج در فرج و نکاح بهایم و
حلق را میکوبند بر آلوده و مالیده شده این و خوابیدن دو زن در یک لحاف برهنه و جماع کردن بهایم با یکدیگر و اگر چه باشند
آنها مالک جماع کننده و حلق در مساحق و مالیدن پوست مرد بپوست زن بیگانه و اگر چه از پس جامه باشد و حرکت کردن

تا وقتی که بیرون آید منی از خود و یجب الحد والعفة عن المحرمات وحفظ الفرج من الزنا ونظر الحرام و واجب است بر هر کسی
و نگاه داشتن نفس از حرامها و نگاه داشتن فرج از زنا کردن و از نگاه کردن نامحرم بسوی او یعنی بیوشد عورت را از نامحرم
یحرم النکاح الام وان علت والبنت وان نزلت والاخت والعمة والخالة وبنت الاخ وبنت الاخت وان
سفلتا این فصلیست در بیان چهار حکم زنانی که بسبب شیر خوردن و غیر آن نمیتوان خواستن حرامست خواستن مادر بعقد
نکاح و اگر چه بالا برود تا حوا و دو دختر اگر چه پایین برود مثل دختر دختر آدم و دختر مادر خود و خاله و دختر برادر و دختر
خود هم و اگر چه پایین بروند تا هفت پشت مثلا و یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب من الحرایر والاماء الاخت من
الام وکذا لابیها الاجنبی من الام لاشتراط اتحاد الفحل و حرامست از جهة شیر آنچه حرامست از جهة نسب از آزاد و کنیز
مگر خواهر پدر شیری و اسطه و بشرطیکه شرطست و حرام شدن از جهة شیر همینکه شوهر زن شیر دهنده یکی باشد پس اگر
شیر دهد پسر را شیر زنیکه دختر را شیر عمرو و این دختر خواهر رضاعی مادری آن پسر میشود و حرام نمیشود بر او و بر پسر او که عمه
رضاعی مادری اوست و اگر شیر دهد دو پسر را پس دختر یک پسر بر پسر دیگر حرام نیست که دختر برادر رضاعی مادر است و اگر
شیر دهد دو دختر را پس یک دختر بر پسر دو دختر دیگر حرام نیست که خاله رضاعی مادر است و لا یثبت التحریم فی الرضاع الا
برضاع یوم ولیلة او خمس عشرة رضعة متوالیات سویة فی کل رضعة ویثرب اللبن لا الدمی ویکون اللبن عن ولادة
والرضاع فی الحولین المرتضع ویثبت ذلک بالبینة لا بقول المرضعة وحدها و ثابت نمیشود حرام کردن زن بر مرد مگر شیر
دادن دیگر زن یا بنزد شیر بها و دریا که شیر شود در هر شیر خوردن و بخوردن شیر از پستان باشد آن شیر از زائیدن باشد
شیر خواره طفل در هر دو سال از عمر او و ثابت میشود شیر خوردن طفل بدو گواه عادل یا چهار زن کنیز عادل باشند نه بگفته شیر دهنده
تنها و من تزوج رضیعة فارضعتها مراته ادام ولدته حرضا علیه ان کان دخل بالکبیرة اما الکبیرة و کسی که زن بخواهد و حرام میشود بر او
پس شیر دهد آن دختر را زن او یا کنیز او که از فرزند آورده باشد حرام میشود زن بزرگ بکوچک و لا یجوز تزویج المرأة علی عمتها و لا
لعمتها و لو من الرضاعة بغیر اذن و لا علی اختها من الرضاعة مطلقا و جایز نیست خواستن زن بر عمه زن و نه خاله زن و اگر چه رضاع
باشند بدرخت عمه و خاله و نه بر خواهر زن باعتبار شیر خواه رخت بدهد خواهر و خواه نه هم و لا یحل للمرتضع اولاد الفحل و لا اولاد
المرضعة نساء و لا رضاعا من لبنه و حلال نیست برای شیر خورنده فرزندان صاحب شیر خواهر نسبی باشند و از فرزندان رضاعی باشند
شیر همان شوهر که شیر او را این شیر داده است نه پسر شوهر دیگر زیرا که اتحاد فحل شرطست در حرمت و لا یجوز ان ینکح ذو المرتضع
فی اولاد صاحب اللبن مطلقا و لا فی الاولاد الا من رضعة و لادة و جایز نیست که زن بگیرد شیر خورنده از فرزندان صاحب شیر
خورده یعنی باشد خواه رضاعی و نه از فرزندان شیر دهنده که از شکم او باشند و اگر از رضعت امرأة مملوکها انفسق و حرم علیها
سیده و فتی که شیر دهد زن مملوک خود را و آزاد می شود و حرام میشود بر او زن و دختر او تحرم امرأة الاب وان علا والولد

وان نزل وان لم یدخلا این فصلیت در بیان احکام که زنهای که حرامست بر مرد خواستن آنها حرامست زن پدر و اگرچه بالا رود
و زن پسر اگرچه پایین رود و اگرچه دخول نکرده باشد مادر و لیه مادر زن و من ملک العقد وطئها او تسحاها او نظر الی عورتها
و تحرها بشهوة حرمت علی الابد لا یحل و الملک و کسی که مالک شود کنیزی را پس جماع کند او را یا بخواهد او را مالک یا نکاح کند پس وی
عورت او و مانند عورت بخود اش حرام میشود آن کنیز بر پدر او و پسر او حرام نمیشود بر ایشان بمحض مالک شدن او را و من زنی بجا
مرتبه پدر و ان علا قبل ان یطاها الاب حرمت علی الاب ابدا بالوطی و کسی که زنا کند بکنیز چنانچه اگر چه پدر باشد پیش
از آنکه وطی کند آن کنیز بر پدر حرام می شود آن کنیز بر پدر حرام نمیشود بعد از آن وطی او و من زنی بامرأة حرمت علی الابد و ابنه و جده
علیه اتحاد بجاد اة و رضاعا الا مع سبق الزنی و کسی که زنا کند بزنی حرام میشود آن زن بر پدر و پسر او پس هرگاه پدر او
او و جد خود او نسبی و رضاعی مگر اینکه پیش از زنا خود زنا باشند او را و من زنی بعمته و خالته حرمت علیه بنتاهما کسی که زنا کند
بعمه خود و خاله خود حرام میشود بر او آن دختر عمه و دختر خاله که زنا کرده با ایشان و من زنی بذات بعل او ذات عدة رجعیة
حرمت علیه موقتا و لا فی لکن تحجب علیها العدة له و لغیره و کسی که زنا کند با صاحب شوهر یا صاحب عده که میرسد شوهر را رجوع کرده بسوی
آن زن در آن عده حرام میشود آن زن بر آن زانی و اگر صاحب عده رجعیه باشد پس حرام نمیشود لیکن واجب است بر آن زن
که عده نگاه دارد برای زانی و بعد از عده حلال می شود و من کان لها بالغلام فاوقب حرمت علیه ابدا و ابنه و اخیه ابن و لا غلاما و لا تیز و جع
احدهما ابنة الاخر و روی تحریم تزوجها اذا وقب نزوجها اخاها و کسی که لواطه کند پسر را پس فرو برد ذکر را در دبر او حرام می شود بر او مادر آن
و دختر آن جوانرا آن همیشه و اگر فرو نبرد حرام نمیشود و نخواهد یکی از این دو کس دختر دیگری را و واجب کرده شده است حرام میشود رخصه که
لواطه کند شوهر آن زن با برادر آن زن و من تزوج و ات بعل او ذات عدة حرمت علیه ابدا ان کان عالما او دخل و لا فلا بل العقد باطل
و یجب الحد مع الدخول و الجهل و کسی که عقد کند صاحب شوهر یا صاحب عده را حرام میشود آن زن بر او همیشه اگر او عالم باشد یا بیگانه این زن
شوهر دارد و یا در عده است یا دخول کرده باشد او را و اگر عالم نباشد و دخول هم نکرده باشد حرام نمیشود بلکه آن عقد باطلست و واجبست
بر او مهر آن زن اگر حاصل دخول کرده باشد و جاهل گرفته باشد و من تزوج امرأة و اما او متعته و دخل بها حرمت علیه بنتها کانت
فی حجره او لا و ان لم یدخل بالام لم تحرم البنت عینا بل جمعا و الحرة و الامة سواء فی ذلک تحرم الام و البنت و ان لم یدخل بالبنت کسی
که خواهد زنی را بعقد دائمی یا بعقد موقت و دخول کند آن زن حرام می شود بر آن کس دختر آن زن خواه آن دختر در کنار آن کس باشد یا نه و اگر
دخول نکرده باشد حرام نمیشود دختر بجز دختر عقد نه دخول حرام میشود بلکه حرام می شود جمع کردن دو دختر با مادر در عقد نکاح مثل خواهر زن که با مادر
در خانه اوست دختر را خواست و اگر مادر را طلاق دهد پیش از دخول یا بمیرد مادر زن دو دختر را میتواند خواست بعقد و آزاد و کنیز را
برابرند در این حکم و حرام میشود مادر و مادر بجز دختر عقد و دختر و اگر چه دخول نکرده گاه دختر حرام میشود بر او من ملک امة و طئها حرمت علیه
امتها و بنتها و لو حرة بنکاح و بالعکس و کسی که مالک می شود کنیزی را پس وطی کند آن را حرام می شود بر او مادر او و دختر او و اگر چه آزاد
باشد اگر و دختر و بعکس آن و یحرم الجمع بین الاختین فی التزویج نسبا و رضاعا دائما و متعة و بالتسری حتی تزوج احدهما

فی عدة الاخری

فی عدة الاخری جمعیة و فی عدة المتعة فان تزوج اختین فی عقد وجب علیه فراق احدیهما و حرامست جمع کردن میان دو خواهر
در عقد خواه نسبی باشند و خواه رضاعی و خواه عقد هر دو دائمی باشد و خواه متعه و خواه عقد دائمی باشد و عقد دیگری باشد متعه اگر
حرمت عقد کردن یکی از دو خواهر خواهر در عدهٔ خواهر دیگر که رجعیه باشد و در عدهٔ متعه هم پس اگر بخواهد هر دو خواهر را در یک عقد واجب
است بر او جدا کردن یکی از زنی دونا و من تزوج امرأة ثم تزوجها اختها و اتها وجب مفارقة الثانیة و بطل العقد و یجب
الاولی حتی تنقضی العدة ان کان دخل بالثانیة و کسی که عقد کند زنی را بعد از آن عقد کند خواهر او را یا مادر او را واجبست بر او
دور کردن از دو زن حرام از عقد و باطل می شود عقد دوم و دوری کند از زن اول وقتی که تمام می شود عده زن دوم اگر دخول کرده
باشد زن دوم را و یحرم الجمع بین الاختین فی الوطی لا الملک فان وطئهما عالما حرمتا علیه حتی یخرج احدیهما عن ملکه لا بعقد العود
الا الاخری و حرامست جمع کردن میان دو خواهر در جماع کردن نه در ملک شدن پس اگر وطی کند هر دو خواهر را دانسته حرام میشوند هر دو
تا وقتی که بیرون میکند یکی را از ملک خود نه بعقد برگشته بسوی دیگری و کما یحرم تزویج بنت الاخ علی عمتها و بنت الاخت علی خالتها
الا باذنها و جایز نیست خواستن دختر برادر و زن بر عمهٔ خود و نه دختر خواهر زن بر خاله خود مگر بر رخصت عمه و خاله و در تزویج و جمع تزویج
حال الاحرام فان فعل عالما حرمت علیه مؤبدا طلقها او لا و العقد فیه تماما و حرسا و من دخل قبل بنت فاوضاها و حرامست خواستن زن
در حالت احرام پس اگر خواهد زن را و دنده حرام می شود آن زن بر او همیشه دهم حرمت حرام مؤبد می شود بر شوهر بزن کردن آن کرده باشد
شوهر را بآن زن و فی نسبت داده باشد شوهر او زنا را بسوی دختری که زنا باشد یا کردن زن و حرام مؤبد می شود زنا کرده خود
کند مرد با پیش از اتمام شدن نه سال پس هرگاه او را یکی کند و لا یجوز التصریح بالخطبة لمعتدة الرجعیة و الجمع بین ثنتین من ولد فاطمة
و جایز نیست تصریح کردن برای خواستگاری زنی که در عده باشد و جایز نیست خواستن دو زن از اولاد حضرت فاطمه علیها السلام بیشتر
که هر دو در یک وقت زن او باشند و در خانه او باشند و لا یجوز تزویج الامة الحرة الا بادنها و یحرم الاماء و طی امة
اذا کل لصاحبها و جایز نیست خواستن کنیز بر زن آزاد و حرامست برای آدمی جماع کردن کنیز خود و تمتع
که باشد او را شوهر می یابد در عدهٔ طلاق یا وفات شوهر لا یجوز ان یتزوج الحر اکثر من اربع حرائر و اما الرقیق
من اثنین من جهة الاربع این فصلیت در بیان احکام عدهٔ زنهای که جایز است خواستن آنها یکی بعقد دائمی جایز نیست یکی بزیاده
زن آزاد بیشتر از چهار زن آزاد بعقد دائمی و نه زیاد از دو کنیز که از جمله چهار زن دائمی باشد و من کان عنده اربع فطلق
و اصاب رجعیا لم یجز له تزویج اخری حتی تنقضی عدتها فان فعل بطل و کسی که باشد نزد او چهار زن پس طلاق دهد هر
یکی از آنها را طلاق رجعی جایز نیست او را خواستن زن پنجم تا وقتی که تمام شود عدهٔ چهارمی پس اگر عقد کند پنجمی را پیش از اتمام
شدن عدهٔ چهارمی باطل است آن عقد و من تزوج ضمنا فی عقد وجب ان یخلی سبیل احدیهن و کسی که خواهد تزویج زن را در
یک عقد واجبست بر او که سر دهد یکی از آنها را و من تزوج ثنتین فی عقد و عنده ثلث فارق احدیهما و کسی که بخواهد
زن را در یک عقد و پیش او سه زن باشد می باید که دور کند یکی از این زن را و اذا اسلم الکافر عنده اکثر من اربع وجب

میشود برادر تا وقتی که بخود باقی را پس وقتی که بخود تمام کنیز را باطل میشود عقل و حلال میشود آن کنیز برای آن شوهر بسبب تملک شدن
و من اشتری اصل التزوجه فله الفسخ ضیطل العقد فان اعتقه وانزادت تزوجه وجب تجدید العقد وقتی که بخود زن شوهر
خود را یا بعضی از شوهران باطل میشود عقد پس اگر آزاد کند او را خواسته باشد شوهری او را واجب است که از سر نو عقد بسندد
و من غصب جاریة فاولدها وجب علیه رقها ورقة الولد لمالکها ولا یحل لاحد اقتراکها وطی الامة المشترکة وکسی که غصب کند
کنیزی را پس فرزندی بهم رساند از آن واجب است بر او و این دادن کنیز صاحبش با فرزند مالک کنیز و حلال نیست برای یکی از شرکا جماع
کردن کنیزی که مشترک باشد بی رخصت شریکا من تزوج امرأة فاعیب فدخل وجب علیه المهر الا ان تکون قد اقرت لنفسها وان
دخل بعد العلم بالعیب لم یجز له الفسخ وان دلستها ولیتها او دخل التزوج وجب الی المهر یعنی نصلیت در بیان احکام عیبهای زن
که کسی که بخود زنی را که آن زن عیب داشته باشد و جماع کند واجب است بر او مهر مگر اینکه آن زن عیب خودش بیان کرده باشد و اگر
جماع کند بعد از دانستن عیب جایز نیست او را بر طرف کردن عقد و نکاح آن زن و اگر پنهان کرده باشد عیب او را ولی او و جماع کرده باشد
شوهر واجب است بر آن زن و ما مهر آن زن و لا یجوز للمسلمین حبس الخمر والخنزیر مهرا و جایز نیست برای مسلمانان گردانیدن شراب و خوک
مهر زن و یجب ادا المهر مع الامکان ونیتها ان تمنع عن الزوج ان لم یسم لها مهرا و دخل وجب مهر مثلها و من تزوج علی مهر المثل وجب
علیه حین ساند و حکم و واجب است دادن مهر زن با وجود ممکن بودن و در خاطر داشتن یا نبودن ممکن و اگر نام نبرد در برای زن مهر را و جماع کند
واجب است بر او مهر مانند آن زن و کسی که عقد کند بر مهر سنت واجب است بر او پانصد درهم دادن و لا یجوز للرجل ان یاکل مهر ابنته ولا
یقبضه الا ان یکون وکیلا او تکون صغیرة و جایز نیست برای مرد اینکه بخورد مهر دختر خود را و جایز نیست که بگیرد مهر را مگر اینکه وکیل دختر باشد
یا دختر کوچک باشد و من تزوج امرأة علی حکمها لم یجز لها ان تحکم باکثر من مهر المثل و کسی که بخواهد زنی را که مهر کسی خواهم کرد آن زن
مهر جایز نیست برای آن زن که حکم کند بیشتر از مهر مثل که عبارت است از پانصد درهم و من تزوج وهو لا یملک ولم یکن له مال
وجب علی الاب المهر وان کان له ولد وجب علی الولد وان کان صغیرا وکبیرا که زن را خواهد برای پسر خود ضامن میشود و پسر مال داشته باشد
واجب است بر پدر مهر و اگر باشد پدر ضامن نباشد واجب است بر پسر و اگر چه کوچک باشد و من طلق قبل الدخول وجب علیه نصف المهر ونصف
عقد ان کان له عقد وعلیه وطی الوطی یجب الجمیع و کسی که طلاق دهد زن را پیش از دخول واجب است بر او نصف مهر و نصف
عقد اگر باشد و واجب است بر او جمیع مهر حاصل و لعدم دخول او عبارت از جماع واجب میشود بر او تمام و لو شرط فی المتعة الزوج
استمتاعه بما دون الوطی لم یحل الوطی الا ان تاذن و اگر شرط کند زن در متعه بر شوهر خود منع شدن از دخول بغیر جماع حلال نمیشود جماع مگر
اینکه رخصت دهد زن و لو شرط الا مراتها ان لا تزوجها من بلدها وجب علیه الوفاء و اگر شرط کند برای زن خود اینکه بردن نبرد او را خواهد
واجب است بر او وفا کردن بآن شرط و جایز نیست بردن بردن آن زن و لو تزوج الحضری ودخل وجب علیه المهر و اگر زنا را خواهد خواجه سر
او جماع کند او را واجب است بر او مهر آن زن و من انفق بکرا باصبعه لزمه مهرها و کسی که بکارت دختر را بکر دیگر با انگشت خود لازم است
مهر آن دختر و لو شرط جبت ام المولد بغیر اذنه فاتت وجب المهر الا ام و اگر که ضد کند مادر پسر را بی رخصت او پس قبول نکند
آن زن را واجب است مهر آن زن بر مادر پسر و من طلق امراة قبل الدخول وقبل فرض المهر وجب ان یمتعها بحسب حاله نفقة

واجب

فی القنی والعقر واذا مات احدهما بعد الفرض المهر وجب نصفه مع العدم الدخول و کسی که طلاق دهد زن را پیش از دخول و پیش از
مشخص کردن مهر واجب است که چیزی بدهد موافق حال خود در مال داری و چیزی دو قسم که بر دیگر این دو تا بعد از مشخص کردن مهر واجب است
نصف مهر پیش از دخول یجب التزوجه لیلة مع المشتهی لیلتان والمثلث ثلاث ولا یربع واذا کن اربعا لم یجز التفضیل
اصلا فی القسم والاجابة این فضیلت در بیان احکام حق زن در خواب و جماع کردن واجب است برای زن یک شب از چهار شب
جدا و دو زن دو شب و برای سه زن سه شب و برای چهار زن چهار شب وقتی که باشد چهار زن در عقد یکی جایز نیست تفضیل دادن بعضی
از آنها در قسمت کردن شبها و اگر باشد چهار زن جایز است تفضیل دادن بعضی بر بعضی دیگر و خواهد بود شب خود در پیش او و یجب العدل
فی القسم والواجب البیتوتة لا المواقعة الا بعد ما یقبله الشهوة یجب للحرة ضعف الامة وکذا لذة تتبعه والمسلمة ودو واجب است عدالت کردن
در قسمت کردن شبها در میان زنها و واجب است شب بروز آوردن نه جماع کردن مگر بعد از کشش شهوت و اگر جماع کردن دو واجب است بر
زن آزاد و دو برابر کنیز و هم چنین است حکم ذمیه و مسلمه که برابر ذمیه است یجب الاعتراف بولد الزوجة والا امة مع احتمال
کونه منه اذا ولدته بین ستة اشهر وتسعة صبا الوطی این فضیلت در بیان احکام فرزند که زن یا زن مدخول زاید واجب است اقرار کردن
بفرزند زن و کنیز با وجود احتمال بودن فرزند از او وقتی که بزاید که میان شش ماه و نه ماه بعد از جماع کردن او نه زن را و کنیز را و لا یجوز
تمنی الموت المؤمنین حضرة الا ولاد ولو اناثا و جایز نیست آرزوی مردن مؤمنان خاصه فرزندان و اگر چه دختر باشند در حضور
المرأة لم یجز له نفی الولد وکذا لو انزل علی فرج زوجته البکر فحملت وکذا لو وطی امته استبرأها ثم حملت فی الوقت الوطی و کسی که دور کند
وقت جماع کردن نمی خود را از زن پردن فرج یزد و جایز نیست او را بیرون کردن آن فرزند از فرزندی خود هم چنین اگر پرهیز نمی را
بر فرج زن خود که بکر باشد پس حامله شود هم چنین است اگر جماع کند کنیز خود را بعد از آن تمک کند در وقت جماع و مردی او بجز
العقیقة ولا یجب الا بلوغ راس المولود بدمها و واجب است کردن عقیقه و جایز نیست آلوده کردن سر طفل
بخون عقیقه و یجب ختان الصبی عند البلوغ وکذا الکبیر ان لم یکن فعل ولو کان کافرا فاسلم و یجب ختان بنت الفاضل بعد ... و واجب
است ختنه کردن طفل در وقت بالغ شدن و هم چنین است بزرگ هم اگر ختنه نکرده باشد و اگر چه بوده باشد کافر پس مسلمان شده باشد و واجب
است بار دیگر ختنه کردن او اگر باشد پوست ذکر بعد از ختنه کردن ولا یجب ضرب الاولاد علی بکاء الصبی ولا حبه الحرة علی رضاع ولدها و
ارضاع الطفل واقله احد وعشرون شهرا و جایز نیست زدن فرزندان بواسطه گریه کردن ایشان و جایز نیست سیر دادن آزاد بر سر پستان فرزند
خود و واجب است شیر دادن طفل و کمتر وقتی که دادن است یک سال و واجب است بر والدین وجوب حقوقهما وتعظیمهما کالمحارم ومن اقر بولد لم یجز
له انکاره ولا یجب الانتفاء من النسب الثابت و واجب است کردن پدر و مادر و عزت کشیدن مهربانی و گرامی کردن از خویش و کسی که
اقرار کند فرزندی جایز نیست انکار کردن آن فرزند و جایز نیست نفی کردن خود را از نسبی که ثابت شده یجب انفاق الانسان علی
نفسه وعلی الابوین والاولاد وزوجاته ومماليكه ودوابه وفی سایر الواجبات من الزکوة والحج واداء الدین وغیر ذلک ایضا
و در بیان احکام نفقه واجب النفقة واجب است خرج کردن آدمی مال خود را بر خود و بر پدر و مادر و فرزندان خود و زنان خود و بندگان خود و چارپایان خود

وهبتها خود و در باقی واجبه را مثل زکات و حج و ادا کردن قرض و غیر این جز او و شرط نیست در وجوب نفقه الآباء والاولاد حاجتهم
وغناء و فی نفقة الزوجة عدم النشوز و شرط کرده شده است در واجب بودن نفقه مر زنان و فرزندان و محتاج بودن ایشان و المراد
بودن او در نفقه ناشزه نبوده زن در اطاعت کردن و تجب نفقة الحیلولة المطلقة حتی تضع والانفاق علی المطلقة الرجعیة دون الحامل
المتوفی عنها من مال الحمل و واجبست بر شوهر خرج زن حامله که طلاق داده باشد او را تا وقتی که بزاید آن زن و خرج کردن بر مطلقه طلاق
رجعی و بر حامله که شوهر او مرده باشد از مال فرزندی که در شکم اوست و یجب نفقة المملوک وان اعتقه اذا لم یکن له کسب ولا یجب
الترفیه فی النفقة و واجبست خرج مملوک و اگرچه آزاد کرده شده باشد او را و قتی که نباشد او را کسی که خرج خود را بتواند بآن کسب
بهم رساند و جایز نیست خرج اسراف کردن و نه تنگ گرفتن در خرج بر خود و بر اهل و عیال خود و هر چه واجب النفقه باشد
و ما یعتبر فیه شرط الطلاق البلوغ والعقل والاختیار والقصد ووقوع الصیغة ولفظ طالق واسماء جنس عدلین این کتاب در بیان احکام
شرعیه طلاق دادن زن و آنچه تابع طلاق باشد و شرط کرده شده است در طلاق دهنده بالغ بودن و عاقل بودن و مختار بودن و قصد طلاق
و واقع شدن صیغه طلاق و آن لفظ طالق است و گواه گردانیدن دو مرد عادل و شرط است بالخلق من الحیض ان کان دخل وطهر المواقعة الا الحامل والصغیرة
والایاسة و زوجة الغائب و نزلا کم شده است در مطلقه طاهر بودن از حیض اگر دخول کرده باشد و نه طاهر بودن از طهر که جماع کرده باشد در آن
طهر یا یقین که بعد از جماع حیض دیده و از حیض پاک شده باشد مگر زنی که حامله باشد و زنی که کودک باشد و زنی که نازیسیده از
حیض دیدن و زنی که شوهر او غایب باشد چند شرط است که مذکور است اول آنکه بالغ شده باشد از غایب شدن شوهر دوم آنکه زنی
حیض دارد سیم آنکه شک نداشته باشد در حامله بودن و نبودن و اگرچه باشد بعد از گذشتن سه ماه از وقت جماع کردن زوج شوهر او
طلاق داده جواز غایب باشد حواله حاضر چنانچه از روایت فهمیده میشود ولا یجوز الطلاق قبل التزویج ولا طلاق الاب زوجة الولد و
ما نیست طلاق دادن پیش از عقد نکاح و جایز نیست طلاق دادن پدر زن پسر خود را کل امرأة طلقت ثلثا حرمت علی المطلق
حتی تنکح زوجا غیره این فصلیست در بیان احکام طلاق هر زنی که طلاق داده شود سه مرتبه حرام میشود و طلاق دهنده تا وقتی که شوهر دیگر
بکند و اذا طلقت فیما بینکما بینها رجلان حرمت علیه مؤبدا ان کان رجع فی العدة ست مرات وجامع ثم طلق والا فلا
و وقتی که طلاق داده میشود نه مرتبه زن را که نکاح کند او را در میان این نه مرتبه دو مرد حرام میشوند بر شوهر اول حرام مؤبد
اگر باشد شوهر اول که رجوع کرده باشد در عدهٔ شش مرتبه جماع کرده بعد از آن طلاق داده باشد و اگر رجوع جماع نکرده باشد
حرام نمیشود و شرط است فی المحلل البلوغ والدخول ودوام العقد و شرط کرده شده است در شوهری که طلاق سیم میکند بالغ بودن
و دخول کردن و بعقد دایم خواستن و اذا طلقت الامة مرتین حرمت علی المطلق الا بعد المحلل فان اشتراها و
وطیها مولاها لم تحل للزوج و وقتی که طلاق داده میشود کنیز دو مرتبه حرام میشود بر طلاق دهنده مگر بعد از محلل پس اگر بخرد شوهر آن
کنیز را یا جماع کند او را آقای او حلال نمیشود برای شوهر لا عدة علی المطلقة الصغیرة ولا الایسة ولا غیر المدخول بها ویجب

العدة فی المطلقة

العدة علی المطلقة فی ما سوی الثلثة این فصلیست در بیان احکام عدد زنانی که هیچ عدد نیست بر طلاق داده شده که کودک
و نه پیر و نه زنی که دخول نکرده باشد او را و واجبست عقد بر طلاق داده شده غیر این مرتبه باشد والواجب من العدة
ثلثة اطهار فتبین بمضی ثلثة ادوار الحیض الثالث تاخیرا لاول عن طلاق ولو یسیرا والا فاول الرابع فلا یجوز التزویج للزوج
فان کانت لا تحیض فثلثة اشهر وان کانت تحیض فی ثلثة اشهر مرة ثلث حیض او سنة وانما اضیفت مرة ثم بلغت من
الیاس وجب علیها اتمام العدة بشهر یعنی واجبست از عدهٔ سه طهر پس باین مرتبه و مطلقه بدین اول حیض گردیده باشد حیض
اول را بعد از طلاق دادن و گذشتن زمانی اگرچه اندک باشد اگر مؤخر نشد حیض اول از طلاق پس باین مرتبه دیدن او اول
چهارم پس جایز نیست رجوع کردن در طلاق برای شوهر پس اگر آن زن حیض نمیبیند پیش از عدهٔ او سه ماه است و اگر حیض می بیند
در عرض سه ماه یکمرتبه پس عدهٔ او سه حیض است یا یک ماه و وقتی که حیض بیند یکمرتبه بر سر پس بیست یا سی روز از حیض واجبست تمام
کردن عدهٔ او و ماه یا در عوض دو حیض باشد وتجب العدة علی المختلعة والمباراة والمطلقة ثلثا الا ما استثنی و واجبست
است عدهٔ بر مطلقه طلاق خلع و طلاق مبارات و بر طلاق مگر آنچه استثنی کرده شده است که عبارت از صغیره یا پیر
و غیر مدخوله و لا یجوز الرجوع للزوج فی الصور الستة الا ان توجع المختلعة والمبارات فی البذل قبل الخروج من العدة فله الرجوع
فی خلعها و جایز نیست رجوع کردن شوهر در این شش صورت که مذکور است مگر آنکه رجوع کند مختلعه و مبارات در بذل پس اگر رجوع
رفتن از عدهٔ پس میتواند شوهر رجوع کردن در طلاق مختلعه و مبارات والعدة تجب علی الحامل المطلقة وهی وضع الحمل ولو بعد
ساعة من ذات التوأمین تبین بوضع الاول فلا یجوز للزوج الرجوع ولا یجوز لها ان تتزوج الا بعد وضع الثانی و عدهٔ واجب
است بر حامله که طلاق داده شود و این عدهٔ او زائیدن است و اگرچه بزاید در همان ساعت که طلاق داده شده و صاحب حمل
باین میشود بزائیدن حمل اول پس جایز نیست برای شوهر رجوع کردن و جایز نیست زنرا آنکه شوهر دیگر بکند مگر بعد از وضع حمل و یجب
علیها الرجوع فی الحیض والطهر الی ما مرة فی محله و واجبست بر زن رجوع کردن در حیض و طهر بسوی چیزی که گذشت در جای
ولا یجوز للمطلقة رجعیا ان تخرج من بیت زوجها ولا الخروج مندوب الا باذنه ولیس ان یخرجها الا ان تاتی بفاحشة
و جایز نیست برای مطلقه طلاق رجعی آنکه بیرون رود از خانهٔ شوهر خود و نه برای کار سنتی که غرض حج باشد و نه برای حج سنتی مگر بر رخصت
شوهر و نیز سد شوهر را که بیرون کند او را مگر آنکه فاحشه کند در خانهٔ او ویجب علیه نفقتها فی العدة واذا ادعت انقضاء العدة
مع الاحتمال وجب القبول و واجب بر شوهر نفقهٔ زن در عدهٔ رجعی و وقتی که دعوی کند تمام شدن عدهٔ با وجود تمام شدن واجبست
قبول کردن این دعوی ویجب العدة علی المتزایة بالحمل الی مضی عشر و واجبست عدهٔ بر زنی که شک داشته باشد در حمل
بودن تا نه ماه ویجب العدة من یوم طلقت لا من یوم بلوغ الخبر فان علمت بعد انقضائها سقطت و واجبست عدهٔ طلاق
از روزی که طلاق داده شده است نه از روز رسیدن خبر طلاق دادن باو پس اگر بداند طلاق را بعد از تمام شدن عدهٔ ساقط میشود عدهٔ

وتجب العدة الوفات من يوم بلوغ الخبر ان كان بعد ستين لا من يوم الموت ووجبت عدة وفات از روزی که شوهر مرد زن
من عدة الوفات از بعضها شهر وعشرة ايام فايه كانت حاملا فاجلها الاجلين منها ومن الوضع ووجبت بزن شوهر مرده را از آن روز
صداق كامل ثابت از برگردان زنیست وکذا این کردن ولوی خوش مالیدن ووجبت از عدة وفات چهار ماه وده روز پس اگر بسند
آن زن حامله پس عدة نیست که حاملتر باشد از چهار ماه ده روز واز زایدن یعنی اگر بزاید پیش از گذشتن چهار ماه ده روز پس اگر بسند
روز است واگر بزاید بعد از آن عدة را نیست ست چهار ماه وده روز واذا مات في العدة الرجعية وجب عليها استيناف عدة
الوفات ووقتی که بمیرد شوهر در عدة رجعی ووجبت بزن از سر گرفتن عدة وفات بغیر مرگ طلاق رجعی داده باشد ولو از آن بمیرد در
اثنا عدة ومات البعل فانها تعتد وتحد وعليها العدة من الثانية كالمطلقة ووجب مفارقتها له والرجوع الى الاول
وزن صاحب شوهر وقتی که شوهر دیگر بکند وجماع کند با آن زن عدة از شوهر دویم مانند زن طلاق داده شده ووجبت دوری کردن زن
از شوهر تا ماه رجوع کردن بسوی شوهر اول والواجب على الامة من عدة طلاق طهرانان لم تحض فخمسة واربعون يوما الا ما استثني
ومن الوفاة اربعة اشهر وعشرا وكذا المستمرة وكذا الامة اذا وطئها مولاها ثم مات ولو مدبرة فان عتقها اعتدت كالمطلقة فان
مات فيها وجب عليها عدة الوفات ووجبت بر کنیز از عدة طلاق دو طهر پس اگر حیض نه بیند پس چهل وپنج روز است مگر آنچه استثنی کرده شده
وآن از وفات چهار ماه وده روز است وهم چنین است حکم مستمره وحکم کنیز هم وقتی که جماع کند او را آقای او پس بمیرد واگر مدبر هم باشد پس
آزاد کند او را عدة نگاه میدارد مانند زن طلاق داده شده پس اگر بمیرد در عدة ووجبت بر او عدة وفات چهار ماه وده روز ووجبت
العدة على الزانية اذا تزوجت الزانی وغیره ووجبت عدة بر زن زنا کننده وقتی که بخواهد شوهر کند زانی را یا غیر او ووجب
على الزانية العدة كالامة فان اسلمت فيها كالحرة ووجبت بر زنا که زنیه باشد عدة مانند کنیز پس اگر مسلمان شود در عدة پس مثل
آزاد است در عدة وقید که تمام کند عدة آزاد را واذا طلق رجعيا لم يحل له تزويج اخرى في العدة وكذا من بتة الا ان يتزوج
اختها وكذا المعتدة لا يتزوج اختها في عدتها وانما عقدت الرجعية وجب عليها عدة الحرة وصاحب چهار زن وقتی که طلاق رجعی
وهم چنین است اورا خویشتن زن دیگر در عدة آن زن وهم چنین است حکم کسی که خواهد خواهر زن را عقد کند وهم چنین است

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي خلق الانسان في احسن تقويم والصلوة على حبيبه المبعوث في كتابه الكريم وعلى عليه والسلام على آله الهداة الى الطريق
القويم وصراط المستقيم اما بعد چنین گوید بنده کمترین محمد بن الهادی الحسینی المشهور بالصدر الدین که این رساله ایست در شرح حسب علیه مهر محمود
ومهر مصنوعات علیه واله وافضل الصلوة وکنا طرفا فاطر رسیده بقلم شکسته رقم سواد آن را بر بیاض دفتر کشیده تا آرزو مندان
حصیل جمالش از زیاده نظر آن سلاها بر منزل مقصود یابند وتشنه کامان زلال وصالش از عبد دل منهل آن آب حیوة مراد
شتابند بتید که وسیله ثواب وذخیره روز حساب گردد مخفی نماند که شیخ صدوق را این حدیث شریف را باسانید

متعدده مختلفه

متعدده ومختلفه روایت وارد وذکر آنها در کتاب نبوت وکتاب معانی الاخبار کرده واما بسند که در کتاب
عیون از اخبار رضا علیه السلام ذکر کرده نقل وشرح میکنیم وبعضی کلمات وفقرات که در غیر کتاب عیون بوده در متن
علی فرایم شرح آنها نیز شده بشد والله الموفق والمعین حدثنا ابو احمد الحسن ابن عبد الله ابن سعيد العسكري قال اخبرنا
ابو القاسم عبد الله ابن محمد بن عبد العزيز ابن منيع قال حدثنا اسماعيل ابن محمد ابن اسحق ابن جعفر ابن علي ابن محمد بن علي بن الحسين
بن علي بن موسى ابن جعفر ابن محمد عن موسى ابن جعفر عن جعفر بن محمد عن ابيه عن علي بن الحسين قال الحسن ابن علي بن ابي طالب
يا رسول الله لم سميت فاطمة ابنتك الزهراء عليه رسول الله وكان وصافا النبي فقال كان رسول الله فيما يتلو له وجهه تلألؤ
القمر ليلة البدر طول من المربوع واقصر من المشذب عظيم الهامة جليل الشعر البول الهالة تنبي شوهر سابق فدیه محمد
بوده واز اسپری دیگر بوده هالة نام وکنیت ابا هالة را از آن داشته جلیه بکسر جیم مشقطه وسکون لام یعنی زیور وسیرا یعنی خلقه
وصورت وهیئت نیز آمده است وانجا معنی دوم مراد است هضاف سابغه وهو ست یعنی فراخ بیان کننده فخم بفتح فا وسکون
با فتح با کبره خا مشوطه عظیم فخم بفتح خا مشوطه مشدده معظم ومراد بزرگ قدر است در نظر ما تلألؤ تابش ودرخشنده
المربوع مرد میانه بالا المشذب بفتح ذال مشوطه مشدده مرد دراز قامت الهامة بتخفیف ثم سر رجل الشعر را مشقطه وسکون
با کسر جیم کسی که موی سر بسیار پیچیده وپیچیده باشد ونه راست باخم مگر میانه باشد اشعر بفتح شین مشوطه وسکون عین مشقطه پرمو
سر چنانکه تر جمه شد ونیز وهر که وصف بوس زند وگویند شعر رجل فتح جیم نیز جایز است چنانکه صاحب قاموس گفته است
ولیس حدیث کرد ابو الاحمد از ابو القاسم از اسماعیل نواده نواده امام تقی ناطق جعفر صادق نمود او حدیث کرد در مدینه مشرفه از امام همام
امام رضا علیه السلام از پدر آن عالیقدر از هر یک از دیگری تا امام ساجد بن زین العابدین که امام حسین گفت پرسیدم خالوی خود
هند بن ابی هاله را از صورت رسول خدا داد خوب بیان کننده بود صفت وخلقت آنحضرت را پس گفت بود رسول خدا بزرگ ورزیده
داشته در نظر ها سید رخشنده روی مبارکش هم چه ماه شب چهارده دراز تر بود از مرد میانه بالا وکوتاه تر بود از مرد دراز قامت سر مبارک
بود میانه مو بود در پیچیدگی ودر هم شکستگی یعنی نه بسیار ژولیده ودر هم پیچیده بود چون موی سر حبشیان ونه بسیار راست بی خم
وچ ان افترقت عقيصته فرق والا فلا يجاوز شعره شحمة اذنه اذا هو وفره اثر مرلون واسيع الجبين ازرج الحواجب سوابغ
في غير قرن بينهما عرق يدره الغضب اقنى العرنين له نور يعلوه يحسبه من لم يتامله اشم كث اللحية سهل الخدين اعم ضليع الفم مشنب
مفلج الاسنان دقيق المسربة شثن الكفين والقدمين اذا مشى تقلع كانما ينحط من صبب اذا التفت التفت جميعا بين عينان او مفرق قبول آن عقیقه
التفرق عبد اکردن ومراد اینجا عبد اکردن است به باشد ومانند آن التفرق قبول آن عقیقه العاده بنظر است ودر حسب قاموس
تفسیر آن بصفیره کرده وجوهر هر سنی دیگر هم ذکر نموده آنجا که گفته والخصلة المجموعة من الشعر منها فیه وفاضل تفسیر زنا هم عقاص را جمع عقیصه

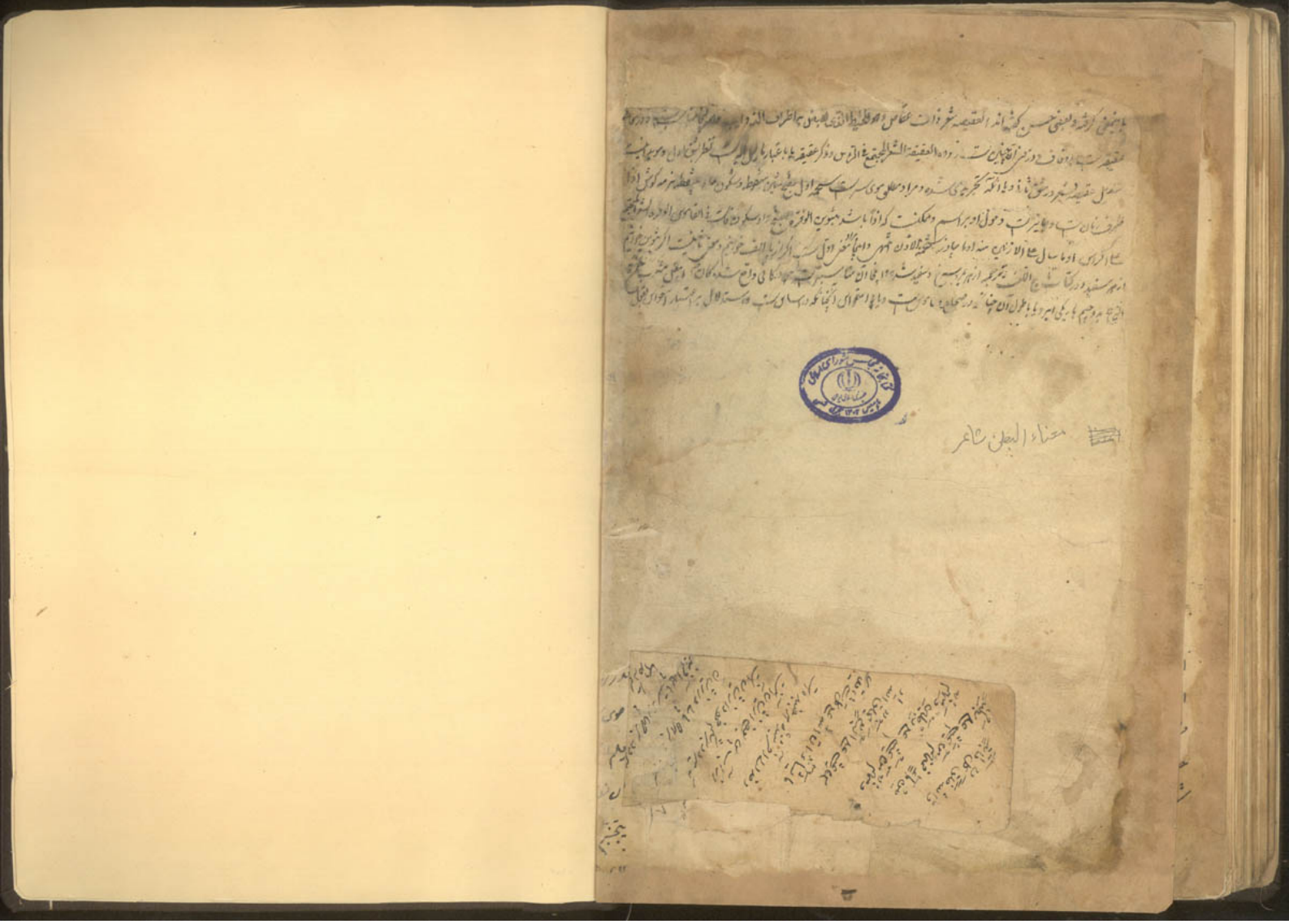

معناء البطن شاعر